چشم انداز

CHASHM ANDAAZ

از انتشارات سازمان سیامک

شمارهٔ ۶۰ اسفند ۷۶ و فروردین ۷۷ אדר - ניסן תשנ"ח Feb./March 1998



مواظب باشید که اشتباهاً به بانک خود هدیه ندهید

رابطه کافکا و یهودیت

پوریم

درسی برای جلوگیری از تسلط بر دیگران

چهره آبی عشق

نقش عشق در زندگی زناشوئی

افراط گرایی مجدد در سازمان الفتح

بچه‌های مبتلا به دان سیندروم

یهودیت و زن یهودی ایرانی تبار در لوس آنجلس

بهاء ۲ دلار

پوریم جشن شادی و پیوندهای دیرینه‌مان را بر همگان تهنیت گفته آرزوی بهترین‌ها را برایتان داریم

فرا رسیدن بهار و نوروز کهن یادگار سرزمینمان را شادباش و تهنیت می‌گوئیم هر روزتان نوروز و نوروزتان پیروز

FARHADIAN & ASSOCIATES
A FULL SERVICE LAW CORPORATION

ENCINO *CENTURY CITY* *NEWPORT BEACH*

Free Seminar with prior appointment: April 15, 19 & 20, 1998

سمینار رایگان امور وراثت
AVOID PROBATE

۱۵، ۱۹ و ۲۰ آوریل ۱۹۹۸

*** تنظیم و تهیه وصیت‌نامه و زندگی نامه**

*** برنامه ریزی مالی برای پیشگیری و کاهش مالیات و مخارج وراثت**

*** تنظیم و ثبت قرار دادها برای سرمایه گذاری در داخل و یا خارج از کشور**

Estate Planning, Wills, Trusts & Related Matters

*** مشاوره تلفن رایگان با تعیین وقت قبلی.**

*** برای اطلاع بیشتر و ثبت نام در سمینار رایگان قبل از یکم آوریل با ما تماس بگیرید.**

(310) 282 - 7582

RSVP Prior to April 1, 1998

MAZAL TOV مبارک باد
SIMCHA (CELEBRATION) DIRECTORY

Engagement . Wedding . Bar/Bat Mitzva . Showers . Brit . Birthday . Anniversaries

عکاسی و فیلمبرداری

فتو آسیا
عکاسی برتر فیلمبرداری بهتر
(۳۱۰) ۸۵۹ - ۲۷۴۲
9186 Pico Blvd.
جنب رستوران کلاه فرنگی

قنادی

قنادی لوپاله (کاشر)
(۳۱۰) ۶۵۹ - ۴۹۶۶
شیرینی و نانها بدون استفاده از فرآورده‌های شیری ساخته میشود.

قنادی وی ینا
(۳۱۰) ۳۹۵ - ۱۱۱۵

French Bakery
قنادی شیرینی‌سرا
(بدون مصرف روغن حیوانی)
6900 Reseda Blvd. Reseda, CA 91335
(818)996-5104
18000 Ventura Blvd. Encino, CA 91316
(818)757-1248
12231 Santa Monica Blvd.
Los Angeles, CA 90409
(310)207-7120

نقره فروشی

نو بهار
بزرگترین وارد کننده نقره‌های ایران با قیمت‌های غیر قابل رقابت
(۲۱۳) ۶۲۴ - ۵۱۷۴

تک نوازی

پیمان وصال (ویلون)
(۸۱۸) ۹۹۰ - ۹۰۹۲

پیمان اخلاقی (پیانو)
(۳۱۰) ۸۲۰ - ۸۲۶۱

زیباترین کارتهای عروسی
برمیتصوا - بت میتصوا
در مدت چهار روز
Print Run - Westwood
(310) 824-5150

میتصوالند عرضه کننده بزرگترین مجموعهٔ مایحتاج یهودیان
هرگونه لوازم مورد نیاز برای مراسم نامزدی و عروسی:
- انواع کتوبا، نوشته شده روی پوست
- صیصیت، تفلین، مزوزا
- کارتهای دعوت
- کیپا با چاپ ترم
- بزرگترین مجموعهٔ نقره‌جات (سیلور استرلینگ)
- هدایای عروسی

(۸۱۸) ۷۰۵ - ۷۷۰۰



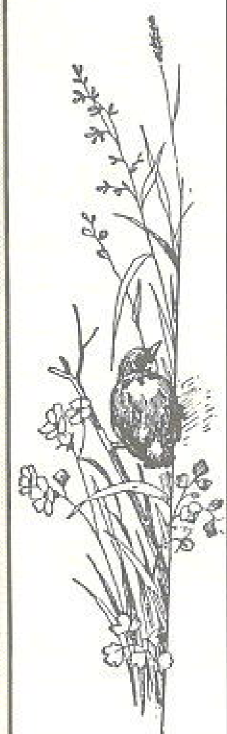
هاراو نیسیم داویدی
فرزند حاخام اوریل داویدی

برای انجام مراسم بریت میلا، کتوبا و سخنرانی در مجالس
در خدمت هم کیشان عزیز می‌باشد.

دارای ده سال سابقه در انجام مراسم بریت میلا و مورد تأئید ربانوت و مراجع بهداشتی در اسرائیل و آمریکا.

۲۱۳ - ۹۶۵ - ۹۶۶۰

۲۱۳ - ۴۸۹ - ۸۰۸۰



همیشه شیرین کام باشید

چشم انداز

Published by:
International Judea Foundation
P.O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212

سردبیر: داریوش فاخری
مدیر داخلی: شهرام سیمان
مدیر اجرائی: لیلی کاهن
سردبیر بخش پزشکی: دکتر نیسان بامداد
روابط عمومی: عاشر آرام‌نیا
دبیر بخش انگلیسی: ایرج فرنوش
مترجمان: بدیع بدیع‌الزمانی - ژوزف مبسری - پیمان اخلاقی - مینو ذهابیان (کوتال) - نجات ربیع‌زاده - موریس آخامزاده - منیژه شایسته (یوم‌طوبیان)
مدیر اداری: ریتا فرشادفر
نویسندگان همراه: پرفسور امنون نتصر (اورشلیم) - دکتر ژاله پیرنظر (برکلی - کالیفرنیا) - شیرین‌دخت دقیقیان (تهران - ایران) - ناجی تهرانی (کانتیکت) - شهره نوفر و فریار نیکبخت (لوس‌آنجلس)
با همیاری دیگر افراد هیئت اجرائی سازمان سیامک، اختر برلوا، رویا برلوا، مهرداد دلرحیم، سعید بنایان و فریدون فولادی
نماینده مجله چشم‌انداز در نیویورک: مهری صبی
تایپ‌ست: مینو حمودوت
امور هنری: انتشارات نازگل

چشم‌انداز، نشریه‌ایست برای بازتاب افکار و دست‌آوردهای یهودیان دنیا، هدف ما روشنگری واقعیت‌های یهودیت، مسایل، آرزوها و امید یهودیان، مبارزه با نژادپرستی و همراهی با هدف‌های بشردوستانه انسان‌های جهان می‌باشد.

نظرهای نویسندگان، متعلق به آنان است و لزوماً بازتاب دیدگاه چشم‌انداز نیست.

چشم‌انداز، در انتخاب مقاله‌های رسیده آزاد است و درستی و نادرستی مندرجات آگهی‌ها، به عهده‌ی صاحبانشان است. نوشته‌های رسیده، بازپس فرستاده نمی‌شود. نامه‌های بدون نام و نشانی، قابل استفاده نخواهد بود. در صورت تمایل، از مقالات شما با امضاء محفوظ، تحت حمایت قوانین آمریکا استفاده می‌شود.

تلفن: (۳۱۰) ۴۷۱ - ۹۴۲۷
فکس: (۳۱۰) ۴۷۱ - ۹۴۲۸

در این شماره می‌خوانید

شماره ۶۰ اسفند و فروردین ۱۳۷۷ No 60 Feb. & March 1998

روی جلد: دختر ایرانی در بزرگداشت پوریم



من و گنجشکهای خونه

در جستجوی چه بودیم که به اینجا رسیده‌ایم

داریوش فاخری

«یهودیت و زن یهودی ایرانی تبار در لس آنجلس»

متن سخنرانی داریوش فاخری در گردهمائی گروه ملکا حداسا که به دعوت این گروه در ۱۲ ژانویه ۱۹۹۸ ایراد گردید.

با تشکر از گردانندگان گروه ملکا حداسا - خانم مژگان و آقای بهروز حکیمی میزبانان عزیزمان، خانمها و آقایانِ هم سرنوشتم، با اجازه همگی سخنرانی امشب را تقدیم می‌کنم به تمام «شاهدختان یهودی ایرانی» که اینجا حاضرند.

وقتی از من دعوت شد تا در حضور شما باشم، فکر کردم موضوع جالبی باشد که در مورد زنان جامعه‌مان صحبتی داشته باشم.

چرا که این سازمان شما را زنان ما می‌گردانند و دوّم اینکه در میان فرصتهای بیشماری که این جامعه در اختیارمان گذاشته - یکی هم این است که برای اولین بار شاید - زن یهودی ایرانی، با حرف و عملش دارد با جامعه خودش حرف می‌زند. گاه اعتراض میکند و گاه فریاد می‌کشد، گاهی هم خاموش است امّا بار هزار حرف و گفته را بر دوش میکشد.

امیدوارم مأیوستان نکرده باشم و ناامیدتان نکنم. از طرفی دیگر و از آنجاکه باز برای اوّلین بار - این قوم هزاران سال در یک کشور مانده - از ایران خودش کوچ میکند، نه به دلخواه بلکه به اجبار، بار وظیفه تداوم بخشیدن به یهودیت و قومیتی که در طی همان هزاران سال او را نگاهداشته و او آن را نیز بر دوشش سنگینی میکند. در اینجا وظیفه زن بار دیگر به نحو چشمگیری جلوه‌گرست. چرا که تداوم بخشیدن به یهودیت را هم خداوند در کوه سینا، به زنان جامعه ما داد.

خوش‌بختانه در کشوری که بقولی تعداد چشمگیری از یهودیان وابستگی قومی خود را تا حد زیادی عزیز نمیدارند، اکثریت ما یهودیان ایرانی نژاد هنوز هم این کار را با وسواس عجیبی انجام میدهیم. ولی با اینکه در این راه زنان ما نیز به سهم خود یا بیشتر در این راه جدیت میکنند اما انگار برخی از ته دل از نحوه‌ای که مقامات یهودی با آنان رفتار می‌کند، راضی نیستند. راضی نیستند که چرا به طور مثال مردان در زنان در کنیساها از هم جدا می‌نشینند؟ چرا در دعای روزانه خود می‌خوانیم که خداوندا ترا شکر می‌گزاریم که ما را زن نیافریدی. چرا زنان حق خواندن تورا ندارند؟ و چرا در یک جمله «زنان در یهودیت از ارزش کمتری برخوردارند». و شاید صدها چرای دیگر.

بعضی از زنان ما فکر میکنند که سنت یهودی با برخورد غیر عادلانه‌اش، آنان را در حد یک موجود دست دوم به حساب آورده و از آن راه حسّ اعتماد و میل رسیدن به مدارج بالاتر روحانی را در آنان کشته است.

آنان فکر می‌کنند که چرا وقتی به بالاترین مدارج علمی - اجتماعی و اقتصادی رسیده‌اند و دروازه‌های ناگشوده و غیر قابل تسخیری را باز کرده‌اند، در محل نیایش با درهای بسته روبرو می‌شوند؟

آنان خواستار باز بودن این درها و تساوی رفتارند.

و بقول «سیمون دوبوار» نویسنده شهیر و فمنیست فرانسوی با استفاده از آزادیهائی که جامعه در اختیارشان گذاشته بایستی

Outward-Forward & Upward بروند. و بنابراین برخی از زنان ما خواستار تغییراتی رادیکال در سنتها هستند.

باید دید و ما این دین را به زنانمان داریم که ببینیم آیا واقعاً این دین تا این حد جلو پیشرفت زنان را می‌گیرد؟

آنان را از نزدیک شدن به خداوند دور نگاهمیدارد؟ و بصورتی خشک و یکطرفه و ناعادلانه‌ای آنان راکنار میزند؟

بگذارید نگاهی به بستر فرهنگی انسان گذشته و حال بیاندازیم، قدمی در تاریخ انسان بزنیم اگر یهودیت را تمدّنی میدانیم. اگر آن را به عنوان فلسفه‌ای می‌شناسیم. اگر آن را در مقابل اسطوره‌های دیگر جهان می‌سنجیم. اگر با اقوام دیگر آن را در کفّه ترازو می‌گذاریم و یا صرفاً دین یهودیان‌اش می‌نامیم. ببینیم وجود این پدیده چه اثری بر ما و جهانیان داشته و دارد؟

و اگر کسی به تعبیر و تفسیر درستی از گفته‌های بزرگان این پدیده نرسید، گناه آن را بر گردن دین یهود باید گذاشت یا تورات آن؟

متأسفانه من ربای نیستم. از دانش بیکران این دین نیز شاید به جز چند قطره‌ای کسب نکرده‌ام. امّا همانطور که خداوند به «یرمیا» گفته است که: **«نترس چون حرف خداوند را می‌زنی»** با خودم گفتم، حرف خدا را زدن همیشه خوب است.

چرا که ما در یهودیت یاد می‌گیریم که **روحانیت هرگز در انحصار عالمان نبوده - در انحصار مردان نیز نبوده است. در یهودیت هم روحانیت و هم نبوت، هم به مرد و هم به زن می‌رسد.**

ایرانی هستیم یا ایرانی زاده - بگذارید به فرهنگ ایران نظری بیاندازیم. آیا ما هم فردوسی‌وار زن و اژدها را هر دو ناپاک می‌دانیم و جهان را از شرّ این ناپاکان پاک می‌خواهیم. فردوسی در این میانه تنها نیست. در شعر و افسانه و حتی قصّه‌های عرفانی ایرانی اکثراً با زن به نحو شایسته‌ای که امروزه و در این دوره میدانیم و می‌شناسیم رفتار نشده.

زن موجودی مکار و حیله گر و دسیسه‌باز بوده که برای لذت بخشیدن به مرد و ارضای میل جنسی شاهان و اعوان و انصار بکار می‌رفته و وسیله‌ای برای تولید نسل. بسیار اندک می‌توان خلاف این نظریه را در ادبیات و ادیان شرق پیدا نمود.

بگفتهٔ **خانم تامار فرانکیل**: «در بعضی از فورمهای فلسفه بودائی نیز عقیده بر این است که زن می‌بایستی به صورتی مردانه و برای باری دیگر به دنیا بیاید تا به **Enlightment** برسد».

غرب و بخصوص فرهنگ یونان نیز ارزش زنان را پائین می‌آورد تا جائی که **Anathomy** مردانه را از نظر عرفانی، مدل انسانیت قرار می‌دهند.

در مسیحیت تا اوایل قرون وسطی هنوز بر سر این مطلب بحث و تبادل نظر وجود داشت که آیا زنان اصلاً دارای روح هستند یا نه؟

همانطور که میدانید مسیحیت «گناه اولیه»

First Sin را بر عهدهٔ حوا و زن می‌گذارد که بخاطر آن بشر باگناه به دنیا می‌آید و خون مسیح آن گناه را پاک کرده است!

امّا یهودیت بیش از ۳۰۰۰ سال پیش در دنیای تاریک جهل و خرافه و از بربریت پر، سخن از آن می‌گوید که خداوندی وجود دارد که انسان را بصورت خودش آفریده است. Teselem Elohim نه مرد را، بلکه زن و مرد را بصورت خودش آفریده است.

یهودیت بر خلاف مسیحیت نه گناهی را بر گردن حوا می‌گذارد و نه تقصیری را بر گردن آن دو. اگر به میدراش مراجعه کنید می‌بینید که ربای‌های ما همان اندازه حوا را در این جریان دخالت می‌دهند که آدم را. چراکه او اولین کسی بود که فرمان را از طرف خداوند دریافت کرد. بگذریم که میدارش اصولاً پدر بزرگ و مادر بزرگ ما را بی صبر می‌داند و نه مقصر.

یهودیت بر خلاف فرهنگ یونانی، مرد و زن را وابسته بهم و غیر قابل تفکیک می‌داند. کهکشان بر اساس درکی که ما یهودیان از آن داریم بر تعادل حساس زن و مرد برقرار است.

ما یهودیان بر اساس گفته علمای مان، خداوند را **ادونای** و **الوهیم** صدا می‌کنیم.

علمای یهود **ادونای** را نشانه‌ای از خصوصیات مردانه می‌دانند و **الوهیم** را خصوصیاتی با جنبهٔ زنانگی.

یهودیت تقویم خود را بر اساس گردش ماه تعیین کرده است که مادینه است. یهودیت از این راه بُعد مادینه خلقت را در جهان احترام گذاشته و به حکومت زمان خصوصیتی زنانه می‌بخشد.

* * *

حالا بگذارید نگاهی هم به تورات بیاندازیم. زنان را در تورات ببینیم. در **سِفر پیدایش** می‌گوید: «و خداوند به ابراهام گفت...**هر چیزی که سارا به تو می‌گوید به صدای او گوش بده**».

در همان سِفر پیدایش می‌خوانیم «**ریوقا**»، مادر یعقوب به او می‌گوید: «**فقط به صدای من گوش بده**». **برشیت ربا** - (پیدایش ۸-۱۲) **سارا** را مادر روحها خوانده است. سارا پا به پای شوهرش ابراهیم به شناساندن خدا به مردمان دوران خود پرداخت. **راشی عالم** و مفسر بزرگ یهود گفته است که «**سارا آن قدر به خدا نزدیک بود که می‌توانست بر فرشتگان فرمان براند**».

ریوقا، زن اسحق و مادر یعقوب نیز در زمان مناسب ریسک کرد و آینده قوم ما را با دید خودش تغییر داد. زنان تاریخ‌ساز و آینده نگر در یهودیت کم نیستند. زنانی چون:

روت - زن موآبی‌ای که به دین یهود گروید و داود پادشاه از نسل اوست.

تامار - که زیر بار تحمیلات اجتماعی نرفت و از نسل یهودا، ماشیح را به عنوان ضامن

تورات زن را نابکار نمی‌کند. یهودیت زن با فضیلت را محترم می‌شمارد.

زنانی چون *Judith* – **دبورا** که هم ناوی بود و هم قاضی‌ای عالیمقام - جنگنده و نظامی‌ای بزرگ نیز بوده است. در جنگی با سربازان «سیسرا» نقشه کشید که آنان را به طرف کوهها بکشاند تا ارابه‌هایشان از قدرت بیافتند. **بروریا** عالم بزرگ تلمود - *Hulda* معلم مشهور و ناوی که توسط *Josiah* شاه زمانه مورد مشورت دینی قرار می‌گرفته - نام **ایما شالم** که قهرمانی و فداکاری او و «**خنا**» که ۷ پسرانش را جلو چشمانش کشتند و حاضر نشد در مقابل بت سجده کند و به قتل رسید، زبانزد است.

خیلی‌ها زنان و نه مکابیها را باعث و علت اصلی قیام حنوکا می‌دانند. چرا که دختر **متتیاهو** بود که چون از منع ختنه پسران یهودی از طرف حکام غیریهودی به عذاب آمده بود رهبری گروهی از زنان یهودی را به عهده گرفت - دسته جمعی به بالای برج و باروی شهر رفتند و پس از ختنه پسران خود و انجام این دستور دینی - خودشان را از بالا به پائین پرتاب کرده و خودکشی نمودند. این واقعه باعث اصلی قیام حنوکا شد.

آرزوهای اقوام دربدر یهودی تاریخ هدیه کرد.

ما جان پیامبرمان **مشه** را مدیون شجاعت و درایت چهار زن در تاریخ میدانیم.

یوخود مادر - میریام خواهر - سپورا همسر او و دختر فرعون مادر خوانده‌اش.

استر ملکه یهودی دربار ایران، راحت و مقام و جان خود را برای نجات قومش به خطر انداخت و از آن راه جشن پوریم، جشن ستایش زن یهودی شد.

یهودیت قدر و شأن تمامی زنانی که به ایده‌آلهای یهودیت خدمت کرده‌اند را به نحو شایسته‌ای محترم داشته است.

علماء می‌گویند که پس از آمدن ماشیح تنها دو جشن از اعیاد یهودی برقرار می‌ماند. **پوریم** و **حنوکا** که قهرمانانش زن بوده‌اند. یهودیت تورا را به زن می‌دهد. یک روز در ماه را - هر ماه را - به بزرگداشت زن اختصاص می‌دهد و **نجات مصر و از بردگی را پاداش فضیلت زن یهود** می‌داند.

در عرفان یهود نیز تساوی زن و مرد کاملاً آشکار است. عرفان یهود تنها در پی تعادل نیروها و جایگزین کردن آنها در جای مخصوص خود است.

روز شبات که همیشه با کلام و استعاره‌های زنانه توضیح داده می‌شود به نام عروس شبات خوانده می‌شود که از تمام روزهای دیگر هفته مقدس‌تر و بالاتر است.

حتی وقتی پیامبران ما «**ایزیا**» و «**یرمیا**» دورانی را پیش‌بینی می‌کنند که در آن صلح بر تمامی بشر ارزانی خواهد شد. دورانی که شمشیرها به داس تبدیل خواهند شد و هیچ پدری به فرزندش هنر جنگیدن را نخواهد آموخت، بر بُعد زنانه نوع بشر که بر قوه مردانه آن میچربد تأکید کرده‌اند.

بر مبنای این دلیل است که بزرگترین عارف تمامی دورانها **ربای ایزک** لوریا نوشته است که ماشیح تا زمانی که مردان یاد نگیرند تا به زنانشان گوش بدهند، ظهور نخواهد کرد.

عرفان یهود **«شخینا»** که روح زنانه کلّ جماعت ایسرائل در مقابل معشوق خداوند است می‌داند. زن و مرد یهودی در یهودیت در رابطه با خداوند با هم برابرند و کنار هم و نه در مقابل یکدیگر.

بدون با هم بودن ما - خداوند با وجود یگانگی - تنهاست.

خانم **تامارا فرانکیل**، فمنیست مشهور آمریکائی که به دین یهود گرویده است این رابطه را از طریق عرفانی و با یاری اعیادی که جشن می‌گیریم بسیار زیبا تعبیر کرده است.

ایشان **عید پسح** را این گونه تفسیر می‌کنند (از قول عرفای یهود) مرد و زنِ یهودی یکی شده با هم معشوق خداوندند. زیبائی معشوق که از جهان پوشیده بود را عاشق می‌بیند و به آن دل می‌بندد و او را از بردگی می‌گیرد. (به همین دلیل **شیر هشیریم** یعنی (غزل غزلها) که عاشقانه‌ترین غزلهای بین یک زن و مرد عاشق است را در عید پسح می‌خوانیم.

میل و اشتیاق آنان برای هم - جدائی‌شان و دوباره به هم رسیدنشان - خیانت زن به مرد (پرستیدن گوساله طلایی در کنار کوه سینا) را به صورت شعر می‌خوانیم.

تا زمان ازدواج می‌رسد که عید **«شاوعوت»** باشد. دو لوح تورا همان کتوبای ازدواج عاشق یعنی خداوند است که به زن خود یعنی قوم یهود می‌دهد. جنبه قانونی ازدواج شکل می‌گیرد. میدانید که کتوبا را مرد به زن می‌دهد که برای او امنیت و حمایت را تضمین کند. پس می‌بینید بی دلیل نیست که از نظر سمبولیک نیز، خداوند تورا را به زن می‌دهد.

پذیرفتن این ازدواج از طرف عروس را در داستان روت و در شاوعوت می‌خوانیم. میدانید که روت زنی موآبی و غیریهودی بود که به دین یهودیت گروید.

داستان روت نشانه‌ای از پذیرفتن پیوند ازدواج از طرف عروس است. وقتی روت به Naomi مادر شوهرش (که جنبه سمبولیک مادرانه و راهنمای روحانی دارد)، می‌گوید: **...هر جائی بروی می‌روم، مردمان تو، قوم من هستند و خدای تو خدای من.** نشانه پذیرش عروس برای داماد است.

ماه ایلول مشه به بالای کوه رفته از طرف قوم به درگاه خداوند استغاثه می‌کند تا می‌رسیم به **سوکوت** - حجله عروس و داماد - حجله عاشق و معشوق که مثل پسح در ماه کامل صورت می‌گیرد.

از نظر عرفان یهود فصل‌های خوشی از رومانس شروع می‌شود - به خیانت می‌انجامد - تعهد و قهر - تعهد دوباره - توافق و یکی شدن و در آخر شادی است و سرمستی.

پس با این همه تأکید بر جنبه‌های زنانه در دین یهود و مادینه گرائی فرهنگی و روحانی ما - چرا زنان جامعه‌مان خود را همطراز مردان ندیده و گاه خارج از روحانیت یهودی میدانند؟

آیا تنها مسئول امور اداری و مذهبی و شاه و وزیر شدن که بیشتر به مردان تعلّق داشته نشانه‌ای از تحقیر زن است؟

جائی که زن می‌توانسته به نبوت برسد و پیامبری کند. شوهر هر شب شبات میباید فضیلتهای او را با سرود بخواند. علمای تلمود هر برکت موجود در خانه را بخاطر زن خانه میدانند و عقیده دارند خداوند به زنان حس ویژه‌ای از خودش داده که مردان فاقد آن حسّ‌اند.

جدا نشستن زن و مرد، ۱۹ سال پیش از میلاد و از تمپل هرود شروع شد تا آن تاریخ زن و مرد در مکانهای نیایش جدا از هم نمی‌نشستند. مجریان مراسم مذهبی از مردم و زنان از مردان از آن تاریخ جدا شدند.

در آسیای صغیر یهودیان کاملاً در جوامع خود حل شده بوده‌اند. بر اساس منابع ادبی و باستانشناسی زن و مرد از هم جدا نمی‌نشستند، زنان بصورت مرتب به محلهای عبادت می‌رفته‌اند و در بعضی از موارد در محلهای بالا می‌نشسته‌اند.

در یک نوشته یافته شده یونانی از دو قرن پیش از میلاد مسیح حکایت از زنی به نام «روفنیا» شده که رئیس کنیسا بوده است.

ولی این تفکیک و جداسازی مختص زنان نیست - مردان نیز در یهودیت وظیفه مخصوص بخود را دارند، همانطوری که میدانید برای خواندن تورا اول کسی که «علیا» می‌شود یک مرد کوهن است. پس از آن فردی که لوی است و بعد نوبت به شخص ایسرائل می‌رسد.

با آنکه این سنت و مراسم قرنهاست اجراء می‌شود یک فرد لوی یا ایسرائل احساس حقارت و کوچکی در مقابل فردی که کوهن است نمی‌کند. چراکه خارج از این مراسم و محل نیایش، این فرد هیچ گونه برتری اقتصادی یا اجتماعی یا تحصیلی بر دیگران ندارد فرد کوهن ممکن است یک فرد کم سواد و غیرکوهن استاد دانشگاه باشد.

کوهن بودن هم فضیلتی است چون زن بودن که از زمان تولد به انسان می‌رسد و سواد، میزان نگاهداری دین - ثروت و یا اعمال

خیرمان هیچ اثری بر آن ندارد.

همه با هم در معبد و مقابل خداوند یگانه - درکنار هم و دارای وظیفه مخصوص به خودیم بدون توجه به وظیفه شخص دیگری.

زن در یهودیت و اجرای مراسم آن از مردان کمتر نیست - استنباط دین ما است که زنان از مردان روحانی‌ترند، زیرا قدرت بیشتری برای تمرکز بر درون خود را دارند. بگذارید مثال دیگری بزنم.

برای ایجاد رابطه با خداوند از طریق دعا کردن یک زن به تنهایی می‌تواند مینیان شود. ولی مردان حتی اگر مشه ربنو هم در میان آنان باشد باید ده نفر باشند تا مینیان بشوند.

اما از انصاف نمی‌توان گذشت. نحوه رفتار برخی از مقامات و مجریان مذهبی در جامعه ما با زنان، آنان را در موقعیتی قرار می‌دهد که چون اطلاعات کافی و لازم از دانش یهودیت ندارند از یهودیت و موضع آن دلگیر می‌شوند.

متأسفانه این مقامات نیز از بحثهای سالم و سازنده درباره دانش عمیق و روح کلام تورا با زنان سر باز می‌زنند.

امر و نهی - صدور فتوا - همین است که است - اگر مثل ما نیستی از ما نیستی نه با نفس واقعی و زیبای یهود جور در می‌آید و نه پسندیده جامعه است. زنان جامعه ایرانی در آمریکا زمانی احساس ارزش دینی و قومی می‌کنند که واقعاً برای مقامات و مجریان مذهبی هم با ارزش بوده و این ارزش را با تمام وجود و حقیقتاً حس کنند.

در سنهدرین ۳۷ **میشنا** می‌خوانیم: «کسی که یک روح را در قوم ایسرائل می‌کشد مثل آنست که تمامی جهان را نابود کرده است».

«مواظب باشید صدها و هزاران روح زنان را در جامعه نکشیم».

زیبائی یهودیت در دگم نبودن آنهم است. کلام بی چون و چرای تورا داریم اما تفسیرها و برداشتهای مختلف هم همینطور.

بقولی اگر ربای‌های تلمود با هم هم عقیده بودند که تمام تلمود بیشتر از یک جلد نمی‌شد. ما در یشیواهایمان (دانشکده‌های مذهبی) بر سر قوانین و تفسیر و برداشتهایمان بحث و تبادل نظر میکنیم.

ربای یانای در **Shoher Tob 12** می‌گوید که: خداوند کلام آخر و نهایی را در مورد قوانین تورات به مشه نزد. وقتی مشه پرسید چطور بدانیم که چگونه عمل کنیم؟ جواب شنید که قانون را پیش روی خود بگذارید - بحث کنید و بر اساس تصمیم اکثریت عمل نمائید.

کما اینکه می‌بینیم **ربای یوحانان بن زکای**، بخاطر شرایط دوران مراسم **Sota** (مراسمی که در طی آن به زنی که به خیانت به شوهرش شک برده شده بوده معجونی را می‌خوراندند و فرض بر این بوده که اگر مجرم بوده شکمش باد می‌کرده و می‌مرده وگرنه زنده می‌مانده است) رد نمود.

ربای *Sacks* رهبر یهودیان فعلی انگلستان نیز عقیده دارد که: «تورا ایده‌آلهای ما را از قبل

علاقمندانی که مایل به دعوت از آقای داریوش فاخری برای ایراد سخنرانی میباشند لطفاً فقط با شماره تلفن سازمان سیامک ۹۴۲۷-۴۷۱ (۳۱۰) تماس حاصل نمایند.

متشکریم

تهیه کرده است. ولی بعضی وقتها قرنها طول می‌کشد که مردم آنها را درک کرده و بر طبق آن عمل کنند. بطور مثال ایده یک زنه بودن بطور وضوح در فصل دوم پیدایش وجود دارد ولی تا قرن دهم طول کشید که بصورت قانونی یهودی در بیاید».

گاندی چه خوب گفته بود که: من در بند آن نیستم که راه خانه‌ام از هر طرفی بسته شود و پنجره‌های آن را کور کنند.

من می‌خواهم که سیستم و فرهنگ تمام کشورها آزادانه، در میان خانه من جریان داشته باشد «لیکن هرگز نمی‌گذارم که این باد مرا با خود ببرد».

آری یهودیت درِ خانه خود را بر هیچ فرهنگ و سیستم و تمدنی نبست و هرگز هم اجازه نداد باد ما را با خود ببرد. این است راز بقای یهودیت از گذشته تا هنوز.

ولی متأسفانه افرادی را در جامعه داریم که این گونه فکر نمی‌کنند.

زمانی در ایران، به مناسبت مرگ یکی از اقوام دوست مسلمانی که داشتم به خانه‌شان رفتم. آخوندی که در بالای منبر سخنرانی می‌کرد درباره تئوری داروین و رد آن سخن داده بود و در دفاع از موضع تئوری خلقت دین در اسلام و در برابر تئوری تکامل داروین چنین دفاع می‌کرد:

داروین پدرت میمون بوده - داروین مادرت میمون بوده - داروین جد خودت میمون بوده.

متأسفانه چندی پیش با یکی از مقامات سالخورده مذهبی در همین شهر لس‌آنجلس صحبت می‌کردم، نظیر همین رفتار را دیدم - وقتی به ایشان گفتم که خانم ربای یهودی ایرانی تباری را در این شهر یافته‌ام که ریفورم است و خانم دیگری را می‌شناسم که دارد درس می‌خواند تا به زودی ربای کنسرواتیو بشود با

خنده تمسخرآمیزی به دو نفر دیگری که در آن جلسه حضور داشتند رو کرده و گفت: کی با هم عروسی می‌کنند!

در یهودیت هرگز هیچ مانعی برای آموختن تورا برای زنان وجود نداشته و ندارد.

اگر زنان با خواندن تورا و مفسر آن شدن به طور اتوماتیک هم جنس‌باز می‌شوند؟ پس چرا مردان که به این مقام می‌رسند هم جنس‌باز نمی‌شوند؟

آیا این طرز برخورد، شک کردن به نفس و قدرت تورا نیست؟

آیا دانستن تورا، از ما آدمهای بهتر نمی‌سازد؟

برخی تورا را نقشه جاده حیات میدانند و برخی آن را راهنمای روح میدانند.

یک مقام و مجری مذهبی - هر چه صدایش کنند - معلمی است که از طریق و روش زندگی کردن یهودی قوانین را به ما می‌شناساند و ارائه می‌دهد.

یک مقام مذهبی میبایستی با درک شرایط زمانه - آگاهی کامل به روح کلام تورا - و نه خواندن طوطی‌وار کلمات آن و با سرمشق بودن، چنان زندگی کند که باعث این احساس خوشایند در دیگران گردد که «بخواهند» چون او بشوند و چون او زندگی کنند. آن زمان است که حرفش را می‌خوانند و پای حرفش می‌نشینند.

اصرار بی حد برخی از این مذهبیون در رد کامل فرهنگ غیر دینی امروزه - به خودی خود دلیل مردود بودن فرهنگ آنان و برتری فرهنگ

یهود نیست. به قول حسین بن منصور حلاج «عشق وقتی به امن و امان می‌رسد که با خطری روبرو گردد».

وظیفه یک منقد، آگاهی کامل از موضع فکری طرف مقابل و در معرض گذاردن افکار خود در بازار ایده‌هاست.

یهودیت توانسته است که از دل شش تمدن بزرگ در طول تاریخ سالم و سربلند بیرون بیاید. ما هنوز هم حرفی برای گفتن و برای جهانیان داریم.

خوش‌بختانه در زمانه‌ای زندگی می‌کنیم که مقامات مذهبی فراوانی در سطوح مختلف و میزان درجه آگاهی و همچنین کتابهای فراوانی در دسترسمان است.

همانطوری که در پیرکه آوت می‌خوانیم - برای خودت راوی RAV دست و پاکن و رفیقی (که مقصود تورا و یا در حالت کلی‌تری کتاب) بایستی دست به کار شویم. اگر آوازه خوان بدی می‌شناسیم گناه آن را بر گردان آواز نگذاریم - آوازه خوان بهتری پیدا کنیم.

فراموش نکنید، وقتی زنان خواستند صدای شوفار را بشنوند توانستند قانون را عوض کنند. **امروزه شنیدن صدای شوفار برای زنان نیز یک باید است.**

ولی آیا این بدین معنی است که زنان جامعه ایرانی بایستی آزاد باشند تا هر کاری خواستند بکنند؟ بقولی آزادی وسیله خوبی برای رسیدن است. ولی ابتدا باید مقصدی وجود داشته باشد. مقصد ما کجاست؟ به کجا می‌خواهیم برسیم؟ آیا می‌خواهیم به جائی برسیم «**هر جا که باشد اینجا نباشد**؟» آیا این کار عاقلانه است؟

آیا اصولاً باید چیزی را عوض کرد؟ آیا زن یهودی ایرانی حقیقتاً شخصیتی درجه دو است؟ یا فقط می‌خواهد در مراسم مذهبی کنار مردان بنشیند. ولی آیا این جابجائی فیزیکی او را به

خدا نزدیکتر می‌کند؟

آزادیِ زنانی که ما می‌شناسیم، ایده‌ای است که چه در دوران هلنیستهای آن روزگار و چه در اروپای غربی و آمریکای شمالی امروزه با فرهنگ یهود در یک جهت نیست.

جامعه اینجا، جامعه لیبرال اینجا، فردگرایی، ارضای خواستهای شخصی را می‌پسندد و تأکید زیادتری بر خودشناسی فردی می‌گذارد تا قومیت و جامعیت.

آنها فردگرایند - در صورتی که ما همیشه بر حداقل مینیان بودن یعنی ده نفر شدن تأکید کرده‌ایم. دین ما با هم بودن را و زندگی کردنمان با هم را توصیه می‌کند و نه خود بودن تنها را.

به نظر من نیت یا **Kavana** زنان یا طرفداران این تغییرات در سنت را باید مورد بررسی قرار داد.

زنان یهودی ایرانی می‌توانند شرایط و محیطی که ریشه فرزند در آن است را بوجود آورده قدوسیت ببخشند و چون مادران اولیه یهودی، آینده بهتری را برای همه ما رقم بزنند. علاوه برکمک به رشد شخصی خود، زن یهودی ایرانی - ایرانی تبار برای کمک به تداوم هویت یهودی می‌تواند با تأکید برکلاسهای فوق برنامه عبری - کمپ‌های تابستانی یهودی - مسافرت به اسرائیل - عضویت درکنیساها و سازمانهای خیریه یهودی، فرزندانی یهودی بار بیاورد. بگفتهٔ یکی از دوستانم: قبلاً می‌گفتند کسی یهودی است که مادر یهودی داشته باشد اما امروز این جمله مصداق دارد که کسی یهودی است که فرزندی یهودی پرورانده باشد.

در این میان میزان دانش، نیت و عملکرد آنان بسیار شرط است.

زن شایسته یهودی ایرانی با انجام مراسم مذهبی و درک صحیح آن باعث رشد شخصی خود - خودآگاهی اخلاقی و سرمشقی شایسته بودن برای اطرافیان و فرزندان خود می‌توانند باشد.

زن ایران باید معنا و مقام خودش در جامعه را در حد شأن و دانائی خودش رقم بزند.

زنان یهودی ایرانی شاهدختان خانه‌های مقدّس ما هستند.

ایجاد شرایط برای انجام عمل مذهبی اصلاً و ابداً از نظر خداوند کمتر از عملکرد اجرای آن عمل نیست. از اول نیت خداوند بر آن بود که میشکان و پس از آن معبد مقدس ما، الگوئی از یک خانه یهودی باشد و نه برعکس. به همین دلیل بود که چادر سارا - مادر ما - معبدی بود که حضور پروردگار بر آن قرار داشت و الگویی شد که میشکان و معبد مقدس بعدها از روی آن ساخته شد. نتیجه این که، زن و معبد، نشانه‌های یکسانی از تقدس‌اند.

در رابطه با «قدوشا» هم زنان از مردان کمتر نیستند. زن ایرانی از طریق شخصی - با نیت و عمل مقدسانه - همراه و همگام با جامعه خودش با خداوند یکی می‌شود تا راه یگانه ارتباطی خود را با خدای خودش و نه دور از دیگران پیدا کند.

زن یهودی ایرانی - این شاهدخت مقدس - ابتداء باید یاد بگیرد. قوم خود را - دین خود را - فرهنگ خود را - مطالعه کند و بشناسد - سپس اگر لازم دید در صدد تغییر در آن برآید.

مردان جامعه ما - این شاهزادگان یهودی نیز - باید بر اساس تعلیمات حسیدیک (عرفانی)، جنبه دریافتی (که جنبه‌ای زنانه است) را در خود قوت بخشند و زیادتر کنند.

ما این دین را چون میراثی گرانبها و بی قیمت از اجدادمان به ارث برده‌ایم. میراثی که با اعتماد و ایمان قبولش می‌کنیم تا از آن راه پربارتر شویم.

چیزی که ما را به هم می‌پیوندد همان ایمان مذهبی است که به ما یاد می‌دهد که ما با خداوند پیمانی بسته‌ایم که به گونه‌ای مقدس زندگی کنیم. برای هزاران سال یهودیت و ما رابطه تنگاتنگی با هم داشته و از یکدیگر مواظبت کرده‌ایم.

ربای جوشوآ هشل گفته بود برای اینکه یک موجود با اهمیت باشیم به سه چیز احتیاج داریم: **خدا - روح و یک لحظه** این سه همیشه در دسترس ماست، در هر لحظه زندگیمان هم خدا را داریم و هم روحمان را منتظر چه هستیم؟ □

INTERNATIONAL JUDEA FOUNDATION
سیامک

رویدادها و اعلامیه‌های سازمان سیامک



توزیع لباس و غذا به بی خانمانهای داون تاون لوس‌آنجلس توسط جوانان

در تاریخ دوّم فوریه ۱۹۹۸ به همت و پشتکار عده‌ای از جوانان داوطلب سازمان یک گردهم‌آئی بی نظیر جهت توزیع لباس گرم و تغذیه بی خانمان‌های داون تاون لوس‌آنجلس بعمل آمد در این کار انسانی و بشر دوستانه عده بسیاری از نوجوانان سازمان حضور داشتند و به بیش از ۲۰۰ نفر از بی خانمانها لباس و همچنین غذای گرم توزیع گردید که بیش از پیش مورد استقبال قرار گرفت. سازمان سیامک از تمام جوانان شرکت کننده در اینکار انسانی سپاسگزاری مینماید.

بازدید از وستادل مار «مجتمع نگهداری از بچه‌های بی سرپرست یهودی»

روز پنجشنبه ۱۹ فوریه ۱۹۹۸ طبق دعوت قبلی عده‌ای از اعضاء سازمان سیامک از این مجتمع بازدید کردند و مشکلات و نیازهای این سازمان مورد بررسی قرار گرفت. در این مؤسسه که از کودکان یتیم و بدون سرپرست یهودی نگهداری مینماید در حال حاضر تعداد زیادی از کودکان از سنین نوزاد تا بزرگسال وجود دارند. سازمان سیامک از سالهای قبل بمناسبت حنوکا و یا موقعیت‌های دیگر بیاری و کمک این کودکان می‌شتابد و با تهیه اسباب بازی و سایر نیازهای این کودکان آنها را یاری می‌دهد.

در حال حاضر یکی از نیازهای عمده این مؤسسه پیدا کردن خانواده‌هائی است که بتوانند از یک یا چند نفر از این کودکان سرپرستی نمایند. سازمان سیامک از تمام خانواده‌های علاقمند به این هدف والای انسانی دعوت مینماید با ما تماس حاصل فرمایند.

تیم‌های بسکتبال جوانان سازمان خود را برای مسابقه نهائی آماده میکنند

در حال حاضر دو تیم بسکتبال سازمان یکی در لوس‌آنجلس و دیگری در ولی با تمرینات سخت و دشوار خود را برای مصاف با یکدیگر آماده می نمایند. تیم بسکتبال جوانان لوس‌آنجلس در تاریخ ۲۲ فوریه یک بازی هیجان انگیز را در مدرسه **Lincoln Middle School** جهت آمادگی به انجام رساندند و همچنین تیم بسکتبال ولی در تاریخ ۲۰ فوریه با شرکت یک گروه ۱۸ نفره خود را جهت مسابقات نهائی آماده می‌نمایند. سازمان سیامک موفقیت و پیروزیهای آنان راکه خود را آماده شرکت در مسابقات جهانی «مکابی» می نمایند آرزو می‌کند.

مجله چشم‌انداز مبتکر ایجاد رابطه سالم ازدواج جوانان زیر عنوان پیوند دلها

پیوند دلها عنوانی جالب و پل ارتباطی جوانان آماده ازدواج در سراسر آمریکا و سایر نقاط جهان می‌باشد همیشه تلفن‌های زیادی از سرتاسر آمریکا دریافت مینمائیم که حاکی از استقبال جوانان از این ابتکار جالب می‌باشد و خوشوقتیم که توانسته‌ایم از این راه پلی باشیم در ایجاد رابطه سالم بین جوانان. علاوه بر لوس‌آنجلس و حومه علاقمندان زیادی از شهرهای نیویورک، بوستون و شیکاگو از این پل ارتباطی با دفتر ما تماس میگیرند.

سازمان سیامک به یاری بیماران کلیه اقدام میشتابد

بیمارانی که در اسرائیل از بیماری کلیه رنج می‌برند احتیاج شدید و مبرمی به ماشین مخصوص درمان بیماری کلیه دارند این ماشین‌ها به این نوع بیماران کمک مینماید که بتوانند به زندگی عادی خود ادامه داده، رنج کمتری را تحمل نموده و کمتر در بیمارستان بمانند و تخت خالی آنان به مریض دیگری داده شود. به این جهت سازمان سیامک در این امر خیر و انسانی پیشقدم گردیده و اولین ماشین را جهت کمک رسانی به این بیماران خریداری و در اختیار آنان قرار داده است ما از همه انسان دوستان و افراد خیّر و نیکوکار جامعه دعوت مینمائیم که ما را در این امر خیر و انسانی یاری نمایند.

به جوانان جویای کار کمک کنیم و آنان را یاری دهیم

سازمان سیامک از تمام صاحبان مشاغل دعوت می‌نماید که به جوانان جویای کار یاری رساند و با ما در این زمینه همکاری نمایند.

کمیته کمک به خانواده‌های نیازمند دست یاری بسوی شما دراز می‌نماید

برای کمک رسانی به خانواده‌های نیازمند دستهای شما را می‌فشاریم هم اکنون سازمان جهت کمک رسانی به خانواده‌های نیازمند بخصوص در ایام پسح تدارک وسیعی دیده است و با کمک‌هائی که از سازمانهای خیّر و نیکوکار جامعه دریافت می‌نماید مواد غذائی و سایر نیازمندیهای خانواده‌های بی بضاعت و نیازمند را بسته بندی نموده و در اختیار نیازمندان جامعه قرار می‌دهد. در هفته‌های گذشته نوباوگان جامعه همراه خانواده‌های خود ما را در این امر خیّر و انسانی یاری رساندند. جا دارد که از کمک‌های بیدریغ این عزیزان مرجان و شادی مرادزاده و نگین کاهن تشکر و قدردانی نمائیم و همچنین بدینوسیله از کمک‌های صراف و برادران کاشانی سپاسگزاری مینمائیم و دستهای شما را بگرمی می‌فشاریم.



گردهم‌آئی جوانان و زوجهای جوان زیر عنوان حرفی از عشق

در تاریخ ۱۲ فوریه ۱۹۹۸ به همت و ابتکار زوجهای جوان و همکاری و مساعدت خانم فریده و آقای سامی خوش‌بین یک گردهم‌آئی جالب برگزار گردید که با استقبال بی نظیر جوانان و بخصوص زوجهای جوان قرار گرفت بلیط‌های این گردهم‌آئی از یک هفته قبل از برگزاری پیش فروش گردیده بود. در این گرد هم‌آئی سخنرانی آقای داریوش فاخری زیر عنوان حرفی از عشق بینهایت مورد توجه حضار که بیش از ۱۵۰ نفر بودند قرار گرفت. سازمان سیامک از همکاری صمیمانه خانم فریده و آقای سامی خوش‌بین و همچنین از زحمات خانم یولاندا و آقای شهاب مرادزاده و ریتا فرشادفر و سایر دست اندرکاران این گرد هم آئی سپاسگزاری مینماید.





اخبار سازمانهای دیگر

سازمان خانه جوانان یهود

سازمان خانه جوانان یهود یکبار دیگر شب‌نشینی و دیدار برای جوانان و خانواده‌ها را در شب ۲۴ ژانویه با هنرمندی مهرداد و شهلا سرشار را با استقبال بی نظیری برگزار نمود.

هدف این سازمان خیریه آشنایی جوانان یهود و بالا بردن سطح فرهنگی، دینی و معنوی آنان می‌باشد. این سازمان از دسامبر ۹۶ تأسیس شده و فعالیتهای بسیار زیادی در مورد مبارزه با مواد مخدر، الکل، ازدواج‌های غیر یهودی داشته است. تلفن ۲۴ ساعته برای اطلاعات بیشتر یا بررسی مشکلات و ارائه نظریات و پیشنهادات ۶۲۹۹-۸۴۲ (۳۱۰).

پوریم: مرزهای تسلّط

به قلم: کارن وَن هوک *
برگردان: پیمان اخلاقی
برگرفته از: نشریه تیکون

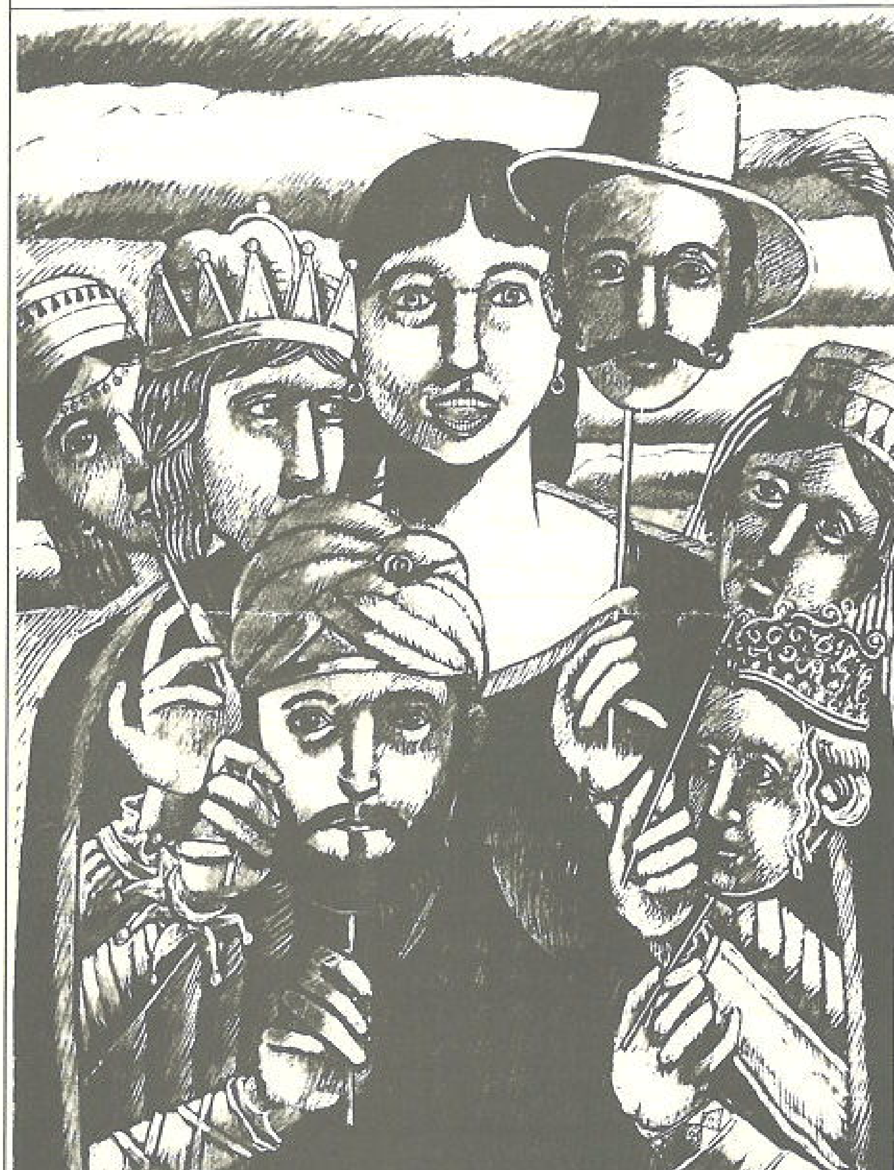
جشن پوریم، غالباً به عنوان گرامیداشت پیروزی بر توطئه‌ای یهود ستیزانه انگاشته می‌شود. از این دیدگاه، ماجرای پوریم تنها قصهٔ «آدم خوبها است در برابر آدم بدها، و خدا را شکر، که این بار، آدم خوبها برنده شدند.» امّا در همان حال که بی تردید مسئلهٔ بقای یهودیت تِم مهمی از پوریم را شکل می‌دهد، دست کم گرفتن این عید مقدس به صرفاً همین موضوع باعث می‌شود که فرصتی ارزشمند را برای رودررویی با مسائل پیچیده‌تری که در زیر سطح آن پنهان شده‌اند از دست بدهیم. [یکی از این موارد]، پرسشهائی دربارهٔ طبیعت اقتدار، سلطه، و کشاکش قدرت میان خویش و دیگری است. طومار استر، زیر مایهٔ یهود ستیزی، حکایتی ظریف‌تر را پیرامون اعتیاد به سلطه و پیامدهای حاصله از آن روایت می‌کند.

تصور کنید که اگر بر هر چیز و هر کس در جهان تسلط کامل داشتید، چگونه می‌شد، بی تردید، زندگی و هستیِ کاملاً مطمئنی می‌بود، امّا با تنهائی آن چه می‌کردید؟ آدمهای دیگر فقط چون انعکاسی (Projections) از منِ شما شکل پیدا میکردند، و هیچ ارادهٔ مستقلی از خود نداشتند. دیگر هیچ گونه امکان صمیمیّت و رابطهٔ نزدیک با دیگران وجود نداشت، چرا که صمیمیّت لازمه دو وجود مستقل است که تصمیم بگیرند با یکدیگر ارتباط متقابل برقرار کنند. جهانی زیر سلطهٔ کامل، جهانی امن، قابل پیش‌بینی، ولی به اندازه تحمّل ناپذیری، خالی می‌بود.

سنّت عرفانی یهود به ما می‌گوید که خداوند با همین معمّا روبرو شد، و سرانجام تصمیم گرفت که دست از سلطه بکشد. نخستین گام در راه آفرینش جهان، *Tzimtzum*، به مفهوم انقباض خویش، خداوند بود، تا فضائی باز شود که در آن، دیگر وجودها بتوانند ارادهٔ آزاد خود را اِعمال کنند. اگر قرار می‌بود که خداوند فرآیند *Trimtzum* را معکوس کند، ما غرق گردیده و دوباره جذب ذات خودآگاهِ سَرمدی (Divine Consciousness) می‌شدیم، و دیگر قادر نمی‌بودیم که چون خویش‌هائی جداگانه وجود داشته باشیم. واقعیّت دوام جهان، و این واقعیت که ما به زندگی چون موجوداتی مستقل ادامه می‌دهیم، شهادتی بر این حقیقت است که خداوند به این نتیجه رسید که امکان رابطهٔ صمیمی با دیگری ارزش آن را دارد که از سلطه چشم بپوشد.

ما انسانها نیز که به صورت خداوند آفریده شده‌ایم، با تضّاد میان اِعمال سلطه از یک سو، و باز نگهداشتن فضا برای یک دیگری روبرو هستیم. با آن که ما حقیقتاً نمی توانیم تسلط کاملی بر دیگر آدمها به دست آوریم، امّا این توان نهفته را داریم که با دیگر انسانها چونان برونْ کشش (Extensions) من خود رفتار کنیم، و با نفوذ زیرکانه و ارعاب کوشش کنیم تا آنان ناچار شوند که نقشه‌هائی را که ما برایشان تعیین می‌کنیم بازی کنند. حتی ما می‌توانیم با بخشهائی از خودمان چون دیگری و مثل اشیائی که باید کنترل شوند رفتار کنیم، خود را تحت نظارت قرار دهیم، و تلاش کنیم تا خودمان را با استانداردهای خشکِ رفتاری تطبیق دهیم.

بخشِ اعظمِ جامعهٔ امروزین غرب در گونه‌ای فرقهٔ سلطه گرائی با کیفیتی بت‌پرستانه گرفتار آمده است. در این جامعه، ذهن عاقله، به خاطر آن که ادعا می‌شود که می‌تواند دیگران را تحت تسلط در آورد، مورد ستایش قرار می‌گیرد، و ما چنان بار آمده‌ایم که بخشهای «ناخوشایند» وجود خودمان را سرکوب یا انکار کنیم، بخشهائی که ما را تهدید می‌کنند که از زیر سلطه خارج شوند: عواطف، جنسیّت، کارکردهای جسمی، و همهٔ تجربیات و دریافت‌هائی که با استانداردهای تنگ تفکّر عاقلهٔ مورد تأیید، جور در نمی‌آیند. چنان که مایکل. جی. پِندر در مقالهٔ



خود پیرامون مُد بودن خودخواهی در دنیای معاصر اشاره می‌کند (نشریهٔ **Tikkun**، می/ژوئن ۱۹۹۶)، «تقاضای فرهنگی برای خویشتن داری ایجاب می‌کند که هیچ کس با نشان دادن آسیب‌پذیری، امیدواری، و یا باز بودن در ارتباطی با دیگری، با دیگر انسانها، سپر خود را زمین نگذارد».

روشی معنوی که برای افراد و جامعه درمان ارائه می‌کند، باید ما را از محدودیت‌ها و دام‌های سلطه آگاه سازد. یهودیت بخشی از این کار را از راه دورهٔ سالانهٔ اعیاد مقدس انجام می‌دهد. به هنگام پِسَح ما از نو، «ترک کردن همه چیز را» اجرا می‌کنیم تا با شتاب به سوی آزادی برویم. [اشارهٔ نویسنده به زنده کردن خاطرهٔ شتاب یهودیان در خروج از مصر، طی ایام پِسَح می‌باشد.م.] به هنگام شاووعوت، ما رودرروئی فراگیرنده با یک دیگری را [منظور خداوند است.م.] جشن می‌گیریم. در سوکوت، ما آگاهی خود را از آسیب‌پذیر و شکنندگی ساختمان‌هائی که برای حفاظت از خود در برابر جهان می‌آفرینیم، ژرف‌تر می‌کنیم و سرآغاز دورهٔ اعیاد مقدس در بهار، پوریم است، که در آن مستقیماً با میلِ به زیر سلطه درآوردن همه چیز رو در رو می‌شویم - و به آن می‌خندیم.

طومار استر با حکایت کوشش خشایارشا برای وادار کردن همسرش وَشتی به فرمانبرداری از او، گشوده می‌شود. پس از آن که وشتی، به دلیل خودداری از سر سپردن به خواسته‌های او، مطرود یا کشته می‌شود (متن این نکته را مشخص نمی‌کند)، شاه قانونی می‌گذراند که به موجب آن، باید هر زنی از شوهر خویش اطاعت کند. کمی پس از آن، یکی از درباریان به نام هامان، به یک کشمکش اراده با مردخای یهودی کشانده می‌شود، که از تعظیم به او سرباز می‌زند. هامان از شاه درخواست می‌کند که وی دستور نابودی را صادر کند. کلمات انتخابی او تکان دهنده است: «قومی هست که از قوانین خود پیروی می‌کند، و از قوانین شاه اطاعت نمی‌کند. به سود شاهنشاه نیست که با آنان شکیبائی کند.» در ذهن هامان، منطق این پیشنهاد کاملاً آشکار است: «این مردم به کنترل تن در نمی‌دهند، پس باید نابود شوند.»

چنان که ربی آرتور واسکوو اشاره کرده است، در این داستان به گونه‌ای چشمگیر، با

> *در پوریم، ما با میل سلطه‌جوئی بر همه چیز رو در رو می‌شویم - و به آن می‌خندیم.*

زنان و یهودیان به طرزی یکسان رفتار می‌شود: به هر دو، از سوی افراد حاکم جامعه، یعنی مردان غیر یهودی، چونان یک کس دیگر نگریسته می‌شود. هر دو گروه ناچار بوده‌اند که از عواقب یکی انگاشته شدن با جهت تاریک خویش رنج ببرند: جوانب غیر عقلانی، عاطفی، و لگام ناپذیر خویش، جوانبی که اگر قرار است توهم سلطه پا بر جا بماند، باید سرکوب و انکار شوند. این که نازیسم، که قدرت و فانتزیِ آسیب ناپذیری را به بت تبدیل کرد، نه فقط یهود ستیز، بلکه عمیقاً مؤنث ستیز هم بود، تصادفی نیست.

در داستان پوریم، بلند پروازی‌های هامان توسط شخصی که خود یک زن و یک یهودی است خنثی می‌شود، که از این رو، به دو دلیل، با کسی دیگر یکی انگاشته شده است. ملکه استر

چند بالماسکه‌دار پوریم بر این نکته تأکید می‌کنند که تفاوت بین آدمهای خوب و بد چندان آسان نیست.

با امتناع از تمکین به انکار خویش، چیزی که سلطهٔ مطلق آن را ایجاب می‌کند، بر این جنون نقطهٔ پایانی گذاشت. او خود را به شاه و هامان به عنوان یک یهودی معرفی می‌کند. سپس، سقوط هامان به سرعت در پی می‌آید، و یهودیان، در قلمروی پادشاهی، با موفقیت، دشمنان خود را دفع می‌کنند.

در این چهارچوب، پوریم پیچیده‌تر از گرامیداشتِ صرفِ پیروزی بر یک آدم‌کش یهودستیز است. پوریم - واژه‌ای به معنای «قرعه‌ها» - راجع به شیوه‌های واکنش انسانها نسبت به عناصر اغتشاش برانگیز و لگام ناپذیر در زندگی سخن می‌گوید. تا آن جا که ما چهرهٔ هامان را شیطانی می‌کنیم، و خشونت را واژه‌ای کاملاً بیگانه و نامفهوم برای خود اعلام می‌کنیم، بیشتر قدرت داستان را از دست می‌دهیم. همگی ما ترس از ترک سلطه را تجربه کرده‌ایم.

طبق سنّت یهود، بر هر یهودی فرض است که در روز پوریم، تا مرز **ad d'lo yada**، یعنی تا آن حدّ که «فرق میان ننگ بر هامان و درود بر مردخای را نفهمد»، شراب بنوشد. زمانی که مردخای از تعظیم، یعنی ترک سلطه، سر باز زد، به کشاکش قدرت با هامان کشانده شد. در همان حال که به آسانی می‌توان میان ابراز وجود معقول مردخای و نیاز بیمار گونهٔ هامان به سلطه جوئی تفاوت قائل شویم، رسم تارکردن موقت این تفاوت، بدین معنی است که چیزها اغلب چندان واضح نیستند. نیاز به اِعمال سلطه بر شرائط پیرامون از یک سو، و میل به ادعای قدرت بر دیگران از سوی دیگر، طیفی پیوسته را شکل می‌دهند، و اغلب سخت است که از مرز دقیق میان آن دو مطمئن بود.

افزون بر آن چه گفته شد، جنبهٔ بالماسکه‌وار پوریم بر این نکته تأکید می‌کند که همواره تفاوت میان انسانهای خوب و بد نیز چندان آشکار نیست. در همان حال که پایکوبی شبه کارناوال شیوه‌ای برای ترک سلطه و جشن گرفتنِ اغتشاش و جنونِ زندگی است، رسم پوشیدن ماسک می‌تواند یادآور این حقیقت نیز باشد که در زندگی حقیقی، چه آسان نقش‌های متفاوت را بازی می‌کنیم. همیشه چندان روشن نیست که صرفاً به گونه‌ای سالم ابراز وجود می‌کنیم، و یا آن که از مرزهای آن گذشته‌ایم و به حیطهٔ کوشش‌های غیر معقول در راه سلطه بر دیگران و خویشتن گام گذارده‌ایم. در همان حال، فضای شادی بخش پوریم می‌رساند که شاید بهترین واکنش از سوی ما این باشد که خود را بیش از اندازه جدّی نگیریم، بلکه گامی به عقب برداریم و به همهٔ معمّا بخندیم.

پوریم به ما می‌آموزد که: «اتفاقی نیست که نازیسم، نه فقط یهودستیز بلکه ضد زن هم بود.»

سنّت می‌آموزد که در حالی که دیگر اعیاد مقدس با آمدن ماشیح پایان خواهند یافت، «ایاّم پوریم هرگز به پایان نخواهند رسید.» این شاید از آن رو است که تعادل ظریف میان تسلیم و سلطه، از همان لحظه که نخستین بار خداوند خویشِ سرمدی خود را متراکم کرد تا به امکان صمیمیت میان خود و دیگری فرصت ابراز دهد، در بافت آفرینش تنیده شده است.

تا آن گاه که جهان باقی است، ما در تنش میان این دو نهایت زندگی خواهیم کرد. □

---

* خانم کارِن وَن‌هوک استاد کرسی زبان شناسی ادراکی (Cognitive linguistics) در دانشگاه میشیگان، آن آربر، می‌باشند.

افراط‌گرایی مجدد در سازمان فتح



راهپیمایی‌های سازمان فتح (PLO) اکنون شامل نمایشهای سمبولی ربودن سربازان اسرائیل و تخریب شهرک‌های مهاجرنشین می‌باشد. آیا اولین بمب گذاری انتحاری سازمان فتح در راه است؟

در روز ۹ ژانویه حدود ۱۵۰۰ فلسطینی که حدود یک سوم آنها جهت مخفی کردن هویت خود صورتشان را با ماسک اسکی پوشانده بودند، در مرکز شهر حبرون رژه رفتند. بعضی از آنان اقدام به شلیک هوایی کردند و برخی دیگر تبر به همراه داشته و پرچم اسرائیل را به آتش کشیدند.

چهار هفته پیش از آن در نواز غزه در راهپیمایی که به مناسبت دهمین سالگرد آغاز «انتفاذه» برگزار شد، چند ده تن از تظاهر کنندگان که صورت خویش را با ماسک اسکی یا **Keffiyn** پوشانیده بودند، نمایشی سمبولی از ربودن یک سرباز اسرائیلی اجراء کردند. در تظاهرات دیگری در دانشگاه **An-Najah** در شهر نابلس، تخریب و انهدام سمبولی یک شهرک یهودی نشین به اجراء درآمد.

حماس، که یک جنبش مقاومت اسلامی و عامل بسیاری از موارد بمب‌گذاری‌های انتحاری و چندین مورد آدم‌ربایی و قتل سربازان اسرائیلی می‌باشد بطور مدام تظاهرات مشابه‌ای را در چهار سال اخیر برگزار کرده است. ولی ۳ مورد فوق‌الذکر متفاوتند زیرا که آنان نه به توسط حماس بلکه به وسیله سازمان «فتح» - سازمان اصلی یاسر عرفات و طرف اسرائیل در مذاکرات صلح - برنامه‌ریزی شده بودند. طبق نظر خواهی‌های عمومی، این سازمان از حمایت دو سوم مردم فلسطین برخوردار می‌باشد.

در بن‌بست مذاکرات صلح، این تظاهرات آتش‌افروز فقط مشتی از خروار شک و پشیمانی هستند که اکنون بروز می‌کنند. عرفات شخصاً چه در پشت درهای بسته و چه در میان فعالان محلی مرتباً با افزایش مخالفت با سیاستهای صلح جویانه مواجه است. در اوایل ژانویه در خان یونس در نوار غزه راهپیمایی به مناسبت سی و سومین سالگرد بنیان سازمان فتح برگزار شد و شعار آن چنین بود: «شاخه‌ای از درخت زیتون در یک دست و تفنگ در دستی دیگر» مقامات بلند پایهٔ سازمان فتح که در اوایل روند صلح اسلو از روحیهٔ جدید سازگاری (با اسرائیل) سخن می‌گفتند، اکنون تغییر نظر داده و در عام و خاص ادعا می‌کنند که سازمانشان ایدهٔ «درگیری مسلحانه» علیه اسرائیل را فراموش نکرده است.

«ابو ماهر هیلس» که عضو کمیته عالی فتح در نوار غزه می‌باشد می‌گوید: «سازمان فتح دور روشهای دیگر (بجز روش صلح را) خط نکشیده است. مردم قهرمان ما قادرند که دوباره مقاومت علیه اسرائیل را از سر گیرند». ژنرال «تائب عبدول رحیم» که چهرهٔ مهمی در سازمان فتح و همچنین وزیر عام دولت فلسطین می‌باشد این نظر را تأیید کرده و می‌گوید: «ما روش صلح را بر اساس اعتقادی راسخ برگزیده‌ایم و این یک انتخاب استراتژیک می‌باشد...(وگرنه) فلسطینیان قادرند که در صورت لزوم به راههای دیگر متوسل شوند تا به حقوق و اهداف خویش دست یابند».

این فقط تشدید رجزخوانی و بس نیست...اینان به آنچه می‌گویند اعتقاد دارند در داخل سازمان فتح عقابان هستند و کبوتران. بن‌بست مذاکرات صلح عقابان را تقویت کرده است. این سخن توسط یکی از عوامل فتح در دام‌الله گفته شد.

به عنوان مثال می‌توان به دکتر **Thebet** که وزیر عام سازمان فتح در **Tul Karm** و عضو سابق فرماندهی متحد ملی «انتفاذه» می‌باشد توجه کرد. او می‌گوید که خودش و بسیاری دیگر



از وفاداران به سازمان فتح به تدریج به این حقیقت پی بردند که موافقتنامهٔ اسلو یک «خطا» بوده است. هر کس که تصور می‌کند که سازمان فتح روش «انتفاذه» یا «کاربرد اسلحه» را کنار گذاشته است در اشتباه است. اگر نتنیاهو به روش افراطی و نامسالمت آمیز خویش ادامه دهد انتفاذه دوباره آغاز خواهد شد و اسلحه‌ها به شلیک خواهند پرداخت.

در طی ملاقاتهایِ اخیر در شهرهای رامله، بیت لحم و حبرونِ عرفات با نمودهایی از رشد جنگ طلبی در میان اعضاء سازمان فتح مواجه شد. در طی نشستی در شهر رامله -که بلافاصله پیش از سفر بی حاصل مأمور ویژه آمریکا، دنیس راس، به منطقه در اوایل ژانویه برگزار شد - عرفات تحت فشار شدید قرار گرفت که مواضع قاطع‌تری علیه آمریکا و اسرائیل اتخاذ کند. «پرزیدنت (عرفات) به تنهایی از خود دفاع می‌کرد. تقریباً همه هم‌عقیده بودند که نتنیاهو فقط زبان زور می‌فهمد. همگی از پرزیدنت (عرفات) توقع داشتند که فلسطینی‌ها را به انتفاذه و مبارزه علیه اشغالگری اسرائیلی تشویق کند». اینان سخنان یک مقام فتح که در نشست حضور داشت می‌باشد و در طی مصاحبه‌ای با Jerusalem report ابراز شدند.

تحلیل گران فلسطینی ریشهٔ این گزارش مجدد به ایده‌های سرسختانه در سازمان فتح را در نتیجهٔ انتخابات مِی ۱۹۹۶ در اسرائیل می‌دانند. این انتخابات منجر به، بقدرت رسیدن نتنیاهو در اسرائیل شد. «عباس ذکی» که یک نماینده پر قدرت فتح در حبرون می‌باشد چنین می‌گوید: «نتیجهٔ انتخابات اسرائیل (در آن زمان) به سادگی مشخص ساخت که اسرائیلی‌ها هیچگاه در مورد صلح با همسایگان فلسطینی خویش صادق نبوده‌اند».

(پس از این انتخابات) تصمیمات دولت اسرائیل مبنی بر توسعهٔ شهرک‌ها، ساختمان سازی در حومهٔ جنوبی اورشلیم، توقیف املاک و گشودن تونل زیرزمینی Temple Mount همزمان با خودداری آن دولت از عملی ساختن مرحله دوم خود مختاری ساحل غربی باعث شد که هزاران تن از حامیان سازمان فتح به جمع افراطیون بپیوندند.

بر طبق نظر «ذکی» عضو شورای قانونگذاری دولت فلسطین و کمیته مرکزی فتح این سازمان تا روزی که اشغال ادامه دارد و تا روزی که به حقوق ملی فلسطینیان دست یابد به مبارزه خویش ادامه می‌دهد.

امتناع اسرائیل از آزاد کردن زندانیان فلسطینی -که عمدتاً وابسته به سازمان فتح می‌باشند - خاری دیگر در پهلوی امضای این سازمان می‌باشد. این زندانیان خواستار توقف مذاکرات صلح مشروط بر آزادی خویش گشته‌اند و منابع مطلع می‌گویند که حدود صد نفر از این زندانیان به گروه «حماس» پیوسته‌اند.

در چند سال اخیر شاهد توقف حملات تروریستی فتح علیه اسرائیل بوده‌ایم ولی اخیراً رهبران «فتح» من جمله **Ahmed Qurei** سخنگوی شورای قانونگذاری فلسطین و ملقب به «ابوعلا» اقدام به شرکت در تظاهرات ضد اسرائیلی کرده‌اند و به سازماندهی در رو در رویی با نیروهای اسرائیلی پرداخته‌اند. «ابوعلا» خود شخصاً در طی یک راهپیمایی در سال ۱۹۹۷ در «رامله» پرچم اسرائیل را لگدکوب کرده و بر آن راه رفت. این سازمان همچنین هرگز منکر نقش خویش در درگیری‌های خونین ۱۹۹۶ در آستانه گشایش تونل **Temple Mounth** نگشته است. در این برخوردها ۱۵ سرباز اسرائیلی و ۷۵ فلسطینی کشته شدند. آنان همچنین در شورش‌های خشونت‌بار حبرون در جولای گذشته نقش داشته‌اند.

به دنبال تأسیس دولت فلسطین (PA) در سال ۱۹۹۴ برخی از فلسطینیان پیشنهاد دادند که عرفات سازمان فتح را (صرفاً) یک سازمان سیاسی اعلام کند زیرا که نقش انقلابی آن سازمان به پایان رسیده است. ولی هم اکنون افراطیون در سازمان فتح طرفدار خشونت هستند و ادعا می‌کنند که اصرارشان علیه ایده فوق بجا بوده و «فتح» می‌بایست همچنان بعنوان یک «سازمان آزادیبخش» عمل کند.

«زکریا ال آقا» یکی از اعضاء کمیته اجرائی فتح می‌گوید: «هدف فتح از آغاز ایجاد یک دولت مستقل فلسطینی و تضمین بازگشت آوارگان بوده است. ما با اسرائیل به مدت سه دههٔ متوالی جنگیدیم و هم اکنون هم تلاشی سیاسی را برای رسیدن به همان هدف دنبال می‌کنیم. هرگاه به مقصود خویش در رهایی و استقلال رسیدیم، آنگاه فتح را به یک سازمان سیاسی تبدیل می‌کنیم».

یکی از اعضاء میانه‌رو و صلح طلب سازمان فتح اظهار می‌کند که بهترین شخص برای کمک به عرفات در جلوگیری از یک «زلزله هر دگرگونی ناخوشایند در اوضاع» نخست وزیر اسرائیل آقای نتنیاهو می‌باشد از قول او «هر چه بیشتر نتنیاهو همکاری کند، جناح افراطی و سرسخت فتح (عقابان) ضعیف‌تر می‌شوند. اسرائیل و آمریکا باید درک کنند که جانشین آینده عرفات از سازمان فتح خواهد بود و اگر این سازمان به دست افراطیون بیفتد طبیعتاً آنان فقط به کاندیدهای سرسخت و ناسازگار چون «فارق القدمی» که مخالف روند صلح اسلو بوده و هم اکنون در تبعید در تونس بسر می‌برد - رأی می‌دهند. در حالی که «ابو ماضن» که معاون عرفات است (میانه‌روتر بوده) پیمان اسلو را امضاء کرده است.

نکته بالا در سیر «میان مدت» جریانات حائز اهمیت است ولی در سیر «کوتاه مدت» به دلیل بن‌بست اخیر مذاکرات صلح انتظار می‌رود که اعضاء سازمان فتح شروع به بمب‌گذاری انتحاری کنند. «شاکر حبش» یکی از رهبران فتح می‌گوید: ما تاکنون از توسل به بمب‌گذاری انتحاری خودداری کرده‌ایم ولی در صورت لزوم جان و روان خود را فدا می‌کنیم. □



پسح از دیدگاه نجومی

مقدمه و ترجمه از: ناتان (ناصر) یوم طوبیان

- تاریکی طولانی چگونه بوجود آمد؟
- آبها چگونه تبدیل بخون شد؟
- دریای سرخ (بحر احمر) چگونه شکافته شد؟
- سنگهای آسمانی آتشین و همراه نفت از کجا فرو ریخت؟
- مبداء نفت از کجا سرچشمه گرفته است؟
- حشرات و حیوانات موذی از کجا آمدند؟
- «مان» یا نان آسمانی از چه موادی بود و از کجا بر روی زمین میریخت؟
- چرا بنی اسرائیل و اهرون هکوهن بُت خودا به صورت گوساله طلائی ساختند؟
- «سایه مرگ» چه بود؟

مقدمه از مترجم:

(بدون شک یکی از بزرگترین اعیاد بنی اسرائیل عید پسح یا عید آزادیست. این قوم برگزیده اندکی قبل از خروج از مصر و بعد از آن شاهد معجزات بسیاری بود که همه ما آنها را خوانده یا شنیده‌ایم.

دکتر عمانوئل ولیکوفسکی که از همکاران نزدیک و از دوستان آلبرت اینشتین بود یکی از مورّخین و منجمین و محققین بزرگ یهودی بشمار می‌آید. وی این معجزات الهی را از دیدگاه علمی و نجومی و تاریخی استادانه بررسی و برای اثبات نظریات خود از کتب و نوشتجات باستانی یهود و سایر ملل بهره برده است.

او ثابت می‌کند که تماس نزدیک یک ستاره دنباله‌دار (Comet) با کره زمین اختلالاتی در چرخش کره زمین بدور خود و گردش آن بدور خورشید بوجود آورده که نتایج آن ضرباتی است که خداوند بنی ایسرائل به مصریان وارد آورده است. این حقایق تاریخی در این مقاله بصورت خلاصه ترجمه شده و کسانی که به اطلاعات زیادتری علاقمندند می‌توانند به کتاب «تصادم دنیاها» اثر دکتر عمانوئل ولیکوفسکی مراجعه کنند).

معتبرترین سندی که در مورد حقایق تاریخی پسح در موقع خروج از مصر در دست می‌باشد بابی در نوشتجات حضرت یشعیای نبی است که در یروشالایم دارای برج دیده‌بانی ستارگان بوده و نیز اینکه وی در مشاهده و مطالعه ستارگان تبحر داشته است.

حضرت یشعیای نبی درکتاب خود باب ۱۴، آیه‌های ۱۲ و ۱۳ چنین نوشته است:

«ای ستاره زهره (به زبان عبری (Noga))، ای دختر صبحگاهی چگونه از آسمان افتاده‌ای؟ ای که ملل دنیا را ذلیل می‌ساختی چگونه به زمین افکنده شده‌ای؟» و همچنین مطالبی که درباره «سایه مرگ» (دنباله غبارآلود این ستاره دنباله‌دار موقعی که زمین در آن فرو رفته بود) درکتاب وی آمده مهمترین سند معتبر می‌باشد و اشاره به آن ستاره دنباله‌دار (در آن

زمان، زمان خروج) می‌باشد. تغییر جهت مغناطیسی کره زمین و وجود حیوانات و جنگلهای سالم و مربوط به مناطق حاره در زیر یخ‌های قطب شمال و سیبری، تغییر مدت گردش کره زمین بدور خورشید از ۳۶۰ روز به ۳۶۵ روز (در حال حاضر)، تغییر محل طلوع آفتاب از شرق به غرب و بالعکس، تقاضای حضرت یهوشوع از خدا که ماه و خورشید بی حرکت بمانند، همگی با هم مربوط و این حقایق توسط دانشمندان و محققین به اثبات رسیده که همه آنها نتایج نزدیک شدن این ستاره دنباله‌دار به کره زمین می‌باشد. این ستاره دنباله‌دار بعد از دو تماس نزدیک با کره زمین جزو خانواده منظومه شمسی درآمد.

در زبان فارسی این ستاره را «زهره» یا «ناهید» می‌نامند. ستاره صبحگاهی و یا شامگاهی از القاب آن بوده و در زبان انگلیسی «ونوس» (Venus) نام دارد. بر طبق نوشتجات ربانوت «عَزازِل»، «عَزا» و «عوزا» از نامهای این ستاره دنباله‌دار بوده و اعراب به آن «العوزا» گفته و حتی امروزه هم آن را به کمک می‌طلبند. به زبان عبری نام این ستاره نوگا (Noga) است و در منابع عبری و نوشتجات باستانی سایر ملل از تولد این ستاره احادیثی در دست است. نامهای «رَحَب» Rahab، «آفرودیت»، Ashtaroth-Karnaim «بَعَل»، «اَنَت» Anat و «تایفون» Typhon هم متعلق به این ستاره زیباست و در کتاب مقدس یهود «مازاروت» Mazzaroth یا ستاره دنباله‌دار زهره نام دارد.

ریزش سنگهای آسمانی بر روی مصریان حاکی از آن است که یا آن سنگها از «آستروئیدها» بر روی مصریان ریخته شد و یا یک ستاره دنباله‌دار (Comet) با زمین برخورد داشته است. ریزش این سنگهای آسمانی همراه با زمین لرزه شدید، گردباد و اختلالات در حرکت زمین همه با هم بستگی دارند که در ضربت زدن به مصریان وجود داشته‌اند و چنین مفهوم می‌گردد که ستاره دنباله‌داری که به زمین نزدیک شده سنگهای موجود در دنباله خود را بر زمین



ریخته است. سیاحان «کریستف کلمب» در موقع ورود به آمریکا با سرخ پوستانی روبرو شدند که با سواد بوده و از خود کتاب مقدس باستانی داشته‌اند که در آن ذکر شده در زمانهای قدیم یکشب تا مدت طویلی به صبح نرسیده (معلوم می‌شود تعریف آنها از نیمکره شرقی در زمین است). در «میدراشیم» آمده است که خورشید و ماه برای مدت ۳۶ «ایتیم» (itim) یا در حدود ۱۸ ساعت بی حرکت بوده و آن روز معادل ۳۰ ساعت طول کشیده است. مکزیکی‌ها، اسپانیولیها و سایر ملل حوادث مشابهی را در کتب باستانی خود ذکر کرده‌اند. در ۳۴ تا ۳۵ قرن قبل ستاره دنباله‌داری به فرمان پروردگار به زمین نزدیک می‌شود و بعد از دو تماس با زمین به فاصله ۵۲ سال بالاخره جزو خانواده منظومه شمسی در می‌آید. در مرحله اوّل دنباله آن ستاره با زمین تماس پیدا می‌کند و مواد شیمیائی آهن‌دار سرخ آن کره زمین را با غبار قرمز رنگی می‌پوشاند. این غبار سرخ رنگ آبها را خون‌آلود نموده و باعث مرگ ماهیان و تعفن می‌گردد.

«مایاها» در نیمکره غربی چنین حدیثی دارند و در «پاپیروسهای» مصر باستان آمده است که رود نیل بخون تبدیل گشته که با باب ۷ آیه ۲۱ از سفر خروج مطابقت می‌کند. این غبار پوست بدن مردم و حیوانات را تحریک و باعث سوزش - تاول - بیماری و مرگ شده است. بعد

از این ضربت سنگهای آسمانی فرود می‌آیند که نشانه آن است که کره زمین بیشتر در دنباله آن ستاره دنباله‌دار فرو رفته و از منابع «میدراشیم» چنین تفهیم می‌شود سنگهائی که بر مصر فرو ریخت داغ بود که حالتی است فقط مناسب سنگهای آسمانی و در سفر خروج می‌خوانیم که آن سنگها همراه آتش فرو ریخت. مشابه با این در «پاپیروسهای» مصر ملاحظه می‌شود. بودائی‌ها و مکزیکی‌ها در کتب باستانی خود از چنین حوادثی نام برده‌اند. دنباله ستاره‌های دنباله‌دار بیشتر حاوی گازهای کربن و هیدرژن است که در اثر تغییر و تحول ناگهانی به مایع تبدیل شده و در صورتی که بر روی کره زمین ریخته شود در خلل و فرجها فرو رفته ولی بر روی آب شناور باقی می‌ماند و با دود غلیظی می‌سوزد که امروزه به آن نفت می‌گویند. در کتاب مقدّس «مایاها» آمده است که زمانی از آسمان مایعی سیاهرنگ و چسبنده فرو ریخت و زمین را سیاه کرد و آتش گرفت و همه را از بین برد. در کتاب مقدس باستانی مکزیک آمده است که مایع سیاهی از آسمان بارید. سایر ملل هم داستانهای مشابهی دارند از جمله مردم سیبری، مصر، ایران، عراق و The East Indies. در «میدراشیم» آمده است که سنگهائی که بر روی مصریان ریخته شد همراه با «نَفتا» (Naphta) بود. کلمهٔ «نفتا» به زبانهای عبری و آرامی یعنی پترولئوم یا نفت سیاه و جالب آن که در کلیه ممالکی که چنین وقایعی را در کتب مقدس خود ذکر کرده‌اند دارای منابع بزرگ نفتی می‌باشند. پسران اهرون هکوهن موقعی که در صحرای سینا «آتش عجیبی» را به خدا هدیه کردند در جلوی خدا مردند. آن آتش را آنوقت عجیب می‌پنداشتند زیرا قبلاً کسی با آن آشنائی نداشت به علت اینکه نفت از کره زمین نبود و از آسمان ریخته شده بود. بنابراین مقداری از نفت در کره زمین «هدیه آسمانی» است. پیشوایان مذهبی ایران باستان آتشی را که از زمین می‌جهید می‌پرستیدند که امروزه پیروان آنها آتش‌پرست یا «زرتشتی» نام دارند. بعدها ملل مختلف نفت را پرستش کرده و در معابد خود آنرا می‌سوزانیدند و آن را «هدیه آسمانی» می‌خواندند.

بعد از آنکه کره زمین بیشتر وارد دنباله این ستاره دنباله‌دار شد و به قسمت سر آن نزدیک شد اختلالات زیادی در گردش زمین بدور خورشید بوجود آمد و گردبادهای وحشتناک در سطح زمین بوجود آمد. در منابع «ربانوت» آمده است که بادهای قوی به مدت ۷ روز وزید و تاریکی زمین را فرا گرفت. در روزهای چهارم، پنجم و ششم تاریکی به قدری غلیظ بود که مردم

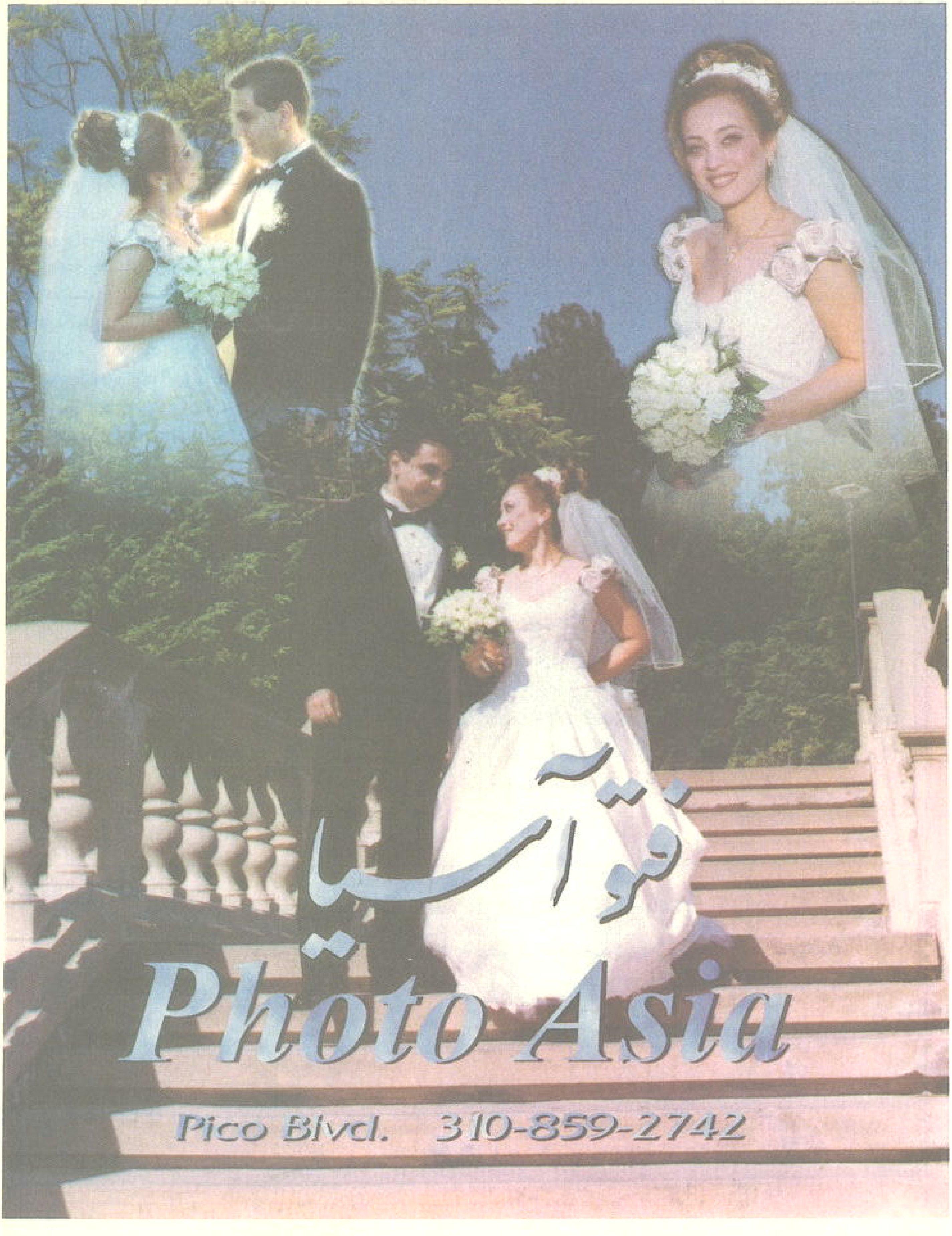


مصر نمی‌توانستند از مکانهای خود تکان بخورند و هر آتشی افروخته شده یا خاموش می‌شد و یا اثری نداشت. هیچ کس قادر به صحبت کردن یا شنیدن نبود. در این ضربت بسیاری از بنی اسرائیل نیز هلاک شدند. در روی یک تخته سنگ گرانیت واقع در العریش (بین مصر و اسرائیل) که در زمان فراعنه بر روی آن حکاکی شده با آنچه که درباره ضربت تاریکی در سفر خروج باب ۱۰ آیهٔ ۲۲ آمده مطابقت دارد. چنانچه این تاریکی در اثر انحراف محور کره زمین باشد می‌توان به این نتیجه رسید که در کلیه نقاط نیم کره شرقی کره زمین تاریکی ممتد و در نیمکره غربی روز ممتد را همراه با گردباد و غیره تجربه کرده‌اند. ملل و قبایل بسیاری در نقاط مختلف دنیا احادیثی از این پدیده‌ها از خود دارند. در حماسه معروف «گیل گمش» Gilgamesh (از بابل) از این حوادث صحبت شده و کتاب باستانی ایران به نام «بونداهیس» Bundahis این حوادث را نتایج جنگ بین ستارگان و سیارات ذکر می‌کند.

در سایر کتب باستانی ایران به نامهای «انوگیتا» Anugita و «بهمن یاست» Bahman Yast آمده است که تاریکی ممتد و یا روشنائی ممتد نقاط مختلف دنیا را فرا گرفت.

از اثرات دیگر برخورد این ستاره دنباله‌دار با کره زمین آن بود در حرکت زمین اختلالاتی حاصل شد که باعث زمین لرزه بزرگی در کلیه نقاط زمین بود. این زمین لرزه باعث مرگ بسیار شد و در سفر خروج باب ۱۲ آیهٔ ۳۰ می‌خوانیم که خانه‌ای نبود که در آن کسی کشته نشده باشد ولی بنی اسرائیل در این ضربت کشته‌ای نداشتند زیرا آنها برده بودند و در کلبه‌هائی که از جنس سبک ساخته شده بود زندگی می‌کردند و بدین ترتیب در زیر آوار کشته نشدند. این حادثه در شب چهاردهم ماه آویو (بهار) اتفاق افتاد که پسح می‌باشد. یهودیان شروع هر روز را از غروب آفتاب حساب می‌کنند بدین ترتیب برای مصریان روز سیزدهم بود. این قدیمی‌ترین سندی است که غیر یهودیان عدد ۱۳ را نحس می‌دانند در صورتی که برای ما یهودیان ۱۳ عددی است مقدس و مهم. از اثرات دیگر نزدیکی این ستاره دنباله‌دار به کره زمین بهم خوردن توازن آبهای دریاها و اقیانوسها بود. بطوری که ته دریای سرخ بالا آمد و در دو طرف مسیر بنی اسرائیل رویهم انباشته شد. «راشی» می‌گوید آب کلیه دریاها و اقیانوسها منشق گردید. در «میدراشیم» آمده است که ارتفاع آبها آنقدر بلند بود که در تمام نقاط دنیا ملل مختلف می‌توانستند این آبها را ببینند. در نوشتجات مذهبی یهود می‌خوانیم که آبها تا بالای کوهها رسید و سر به فلک کشید.

موقعی که کره زمین از درون گازهای موجود در دنباله این ستاره و غبار سنگهای آسمانی موجود در آن عبور کرد حرکت زمین بدرو خود مختل شد و کره زمین نیز مدار دیگری را برای گردش بدور خورشید برگزید. نیم کره شرقی با قسمت اصلی این ستاره روبرو شده و قسمت اصلی که اندکی قبل از نزدیکیهای خورشید عبور کرده بود به حالت نورانی در می‌آید و منابع ربانوت معتقدند که در شبی که زمین لرزه بزرگی تمام کره زمین را لرزانید به نورانی و روشنی یک روز در وسط تابستان بود.



فتو آسیا
Photo Asia
Pico Blvd. 310-859-2742

این ستاره دنباله‌دار نیز به علت نزدیکی به کره زمین مدار خود را برای مدتی ترک و در مدار کره زمین حرکت کرده است. تماس نزدیک این دو کره باعث تخلیه الکتریکی شده که رعد و برق‌های مهیب را تولید کرده و در کتب مذهبی یهود و غیریهود ذکر شده است. کره زمین بعد از خروج از گازهای موجود در دنباله این ستاره دنباله‌دار جهت گردش بدوی خود را نیز تغییر داده است. بدان معنی که قبل از آن خورشید از غرب فعلی کره زمین طلوع و در شرق فعلی غروب می‌کرده است. در زبان عبری به چنین دنیائی «تِوِل» Tevel می‌گویند. این تغییرات توسط دانشمندان به اثبات رسیده است. «هاولیوس» Havelius به زبان لاتین نوشته است که در سال ۲۴۵۳ که معادل سال ۱۴۹۵ قبل از تاریخ فعلی است یک ستاره دنباله‌دار در سوریه، بابِل و هندوستان رویت شده که مطابق با تاریخی است که بنی اسرائیل مصر را بسوی سرزمین موعود ترک کرده است.

«حی گائون» Hai Gaon یک مقام بزرگ «ربانوت» که بین سالهای ۱۰۳۸-۹۳۹ زندگی می‌کرده دربارهٔ دنیائی که تِوِل Tevel نام داشته سخن گفته و در قرآن مجید دربارهٔ دو غرب و دو شرق صحبت شده است.

تلمود و سایر منابع ربانوت باستانی از اختلالات بزرگی در منظومه شمسی در زمان خروج بنی اسرائیل از مصر و عبور از دریای سرخ و در زمان دریافت تورا صحبت کرده و در «میدراشیم» باستانی بارها ذکر شده است که خورشید در چند هفته بین خروج بنی اسرائیل از مصر و دریافت تورا چهار مرتبه از مسیر خود منحرف گشت.



این اختلالات باعث تغییر مدت سال و ماه و روز شد، به این معنی که کره زمین قبل از آن در مدت ۳۶۰ روز یکبار به دور خورشید می‌گشت (یکسال) و مدار آن از مدار فعلی ستاره زهره

(ونوس) به خورشید نزدیکتر بود و بعد از آن اختلالات کره زمین در مدت ۳۶۵ روز و در مدار فعلی خود یکبار بدور خورشید گردش می‌کند (یکسال فعلی).

تلمود به ما می‌آموزد که «مان» یا نان آسمانی را ابرها به زمین فرو می‌ریختند. بر طبق تحقیقات دکتر عمانوئل ولیکوفسکی ریزش «مان» در کلیه نقاط کره زمین بوده و در داستانها و افسانه‌های سایر ملل نیز آمده است.

منبع اصلی این ماده غذائی «هیدروکربورهای» موجود در دنباله طویل این ستاره دنباله‌دار بوده است. در دنباله این ستاره مواد خوشبو نیز وجود داشت که منابع یهودی آن را «عطر آسمانی» نامیده‌اند.

در تلمود و میدراشیم آمده است که این ستاره دنباله‌دار بعد از ۵۲ سال دوباره با کره زمین تماس حاصل کرده ولی این بار قطب‌های شمال و جنوب کره زمین در فضا جای همدیگر را اشغال نکردند ولی محور کره زمین منحرف شد و پدیده‌های دیگری را به وجود آورد که در دوره حضرت یهوشوع بود و آن موقعی بود که او از خدا خواست خورشید و ماه بیش از یک روز در آسمان دیده شوند. در یکی از نوشتجات یهودی آمده است که از ستاره «نوگا» - (ونوس - زهره) آتش آویزان است. کلدانیها می‌گفتند که این ستاره ریش دارد و این صفت هنوز هم برای ستاره‌های دنباله‌دار **Comet** استفاده می‌شود.

نام **Ashtarot Karnaim** که نام شهری در کنعان بود به احترام این ستاره انتخاب شده بود.

آن گوساله طلائی را که اهرون هکوهن و بنی اسرائیل در پای کوه سینا پرستیدند تصویری از این ستاره بود زیرا در زمان عبور بنی اسرائیل از دریای سرخ این ستاره دنباله‌دار مانند سر یک گوسالهٔ طلائی ظاهر شده بود.

در «زند - آوستا» کتاب ایران باستان از این ستاره دنباله‌دار که به صورت گوسالهٔ طلائی نمایان گشته نیز صحبت شده است.

«آتن» و «پالاس» نامهای دیگر این ستاره می‌باشد.

گرمای داخل کره زمین که در اثر اختلالات



در گردش کره زمین به دور خود به وجود آمد به سطح زمین رسیده و همراه با گرمای گازهای موجود در دنباله ستاره باعث نشر جانوران موذی، قورباغه و ملخ شده است. در گرمای شرقی بادی که از صحرا می‌وزد اطراف دهکده‌ها را از حیوانات موذی پر می‌کند.

در احادیث یهود آمده است که ستاره «نوگا» (ونوس) در اتمسفر خود جانوران موذی داشته است و بر روی کره زمین فرو ریخته و به علت این که این ستاره از سیاره (**Planet**) ژوپیتر جدا شده، دانشمندان بر آن باورند که در ژوپیتر هم نوعی زندگی ممکن است وجود داشته باشد. در کتاب مقدس یهود از این ستاره دنباله‌دار به نام «مازاروت» **Mazzaroth** نامبرده شده است.

درخشندگی و زیبائی فعلی این ستاره که اکنون سیاره است باقیمانده‌ای از دنباله آن است که در حدود سه هزار سال قبل ستاره دنباله دار بوده و مملو از مواد نفتی به حالت گاز می‌باشد.□



چهره «آبی» عشق

متن سخنرانی آقای داریوش فاخری در روز ۱۲ فوریه ۹۸

عشق با همه پوشیده گی‌اش، با همه راز و رمزهای شیرین‌اش بگوش و چشم هیچکس ناآشنا نیست. در اشعار نغز **حافظ** گرفته تا **لامارتین**، یا **نظامی** و **اکتاویوپاز**، در داستانهای پر شور **شکسپیر** تا **گابریل گارسیامارکز**، در قطعه‌های زیبای **شوپن** تا ترانه‌های ساده فولکلوریک کشورهای متفاوت جهان، حتی در تازه‌ترین ترانه‌هایی که هر روز از رادیو می‌شنویم شولا بدشان عاشقی را می‌بینم که جهانگرد عشق بوده و یا هستند.

از مادران - راهبان - عارفان - قهرمانان - زنان و مردان جنبه‌های گوناگون زندگی‌ای را می‌شناسیم که جلوه‌های متفاوتی را از عشق نشانمان میدهند.

چراکه انسان و خداوند بسیار زود به این واقعیت دست یافتند که انسان برای غلبه نمودن بر تنهایی خویش، این تنهایی جاودانه نیاز به عشق دارد. تا تنهایی را براند و از خود دور کند و باکس دیگری یکی شود. تا با آن کس دیگر به رمز خلقت پی ببرد. تا خود را به منشاء و مبدأ و سرچشمه حقیقت برساند. تا به خویشتن خویش برسد. کاری که عارفانه، توانایی ذهنی ما را شکل می‌بخشد و زیستن بر اساس آن زندگی و جهان انسان را زیباتر میکند و ناب‌تر.

این عاطفه مشترک تمامی انسانهای جهان، ما را برای فهمیدن عشق کمک میکند. این سعی و تلاش در فهمیدن عشق، به روح اعتلا می‌بخشد. عشقی که توصیف جامع هستی است، رابط ما با منشاء اصلی خودمان - حقیقت جهان، سرچشمه زندگی، یعنی خود خداست.

وقتی برای اولین بار مُشه درکنار بوته سوزان از خداوند نامش را پرسید، خداوند فقط در پاسخ گفت «آهیه آشر آهیه»

که غالباً به اشتباه ترجمه می‌شود «من آنم که هستم» ولی ربای کوشنر عقیده دارد که: «از نظر دستوری در واقع این معنی را میدهد که: «**من آنم که خواهم بود**».

پس این نام و خدا هنوز کامل نشده و پایان نیافته است. این خدا به معنای دقیق کلمه «**هنوز نیست**».

من فکر میکنم این وجود با رابطه عشقی ماست که کامل میشود. چراکه ما بدون او و او بدون ما، از معنی آنچه که میدانیم خارج میشویم. این است قدرت عشق.

ما به عشق، عشقی که به قول حافظ: «پیدا شد و آتش به همه عالم زد»، محتاجیم. به این میل باطنی و نمود خارجی عشق که به ما درک زیبائی از جهان و فراتر از جهان را میدهد، نیازمندیم. چراکه عشق شرط زندگی واقعی است و زندگی بدون عشق مرگی است واقعی. ما به عشق، که در حقیقت خود زندگی در گستره وسیع کلمه است، نیازمندیم. تا به این خوبی که به دیگران نیز به آسانی سرایت میکند دست پیدا کنیم و به این منبع لایزال، جاودانه راه بیابیم.

مارتین بوبر، فیلسوف شهیر یهودی گفته بودکه «**ریشه زندگی در رابطه است**».

اگر ما خوشبخت بودیم و شایسته، اگر به معنای زندگی دست یافتیم، اگر عاشق شدیم و از آن راه به زندگی و زنده بودن رسیدیم، عشق را تجربه خواهیم کرد.

وقتی باکسی -کس دیگری که دلی از جنس دل ما داشت و عشق را تمام هستی و دارائی خود دانست و خواست از طریق داشتن رابطه‌ای با اهمیت با ما یکی شود، عشق را تجربه خواهیم کرد.

هر دوی ما عشق را همدلانه تجربه خواهیم کرد و مونسانه با هم خواهیم زیست.

غفلت از این اما - غفلت از عشق گناهست.

غفلت از عشق تصوری است در حق خود. نشناختن الهامی که در نگاه اول عشق را به ما می‌شناساند - فاصله‌ها را از میان برمیدارد - از زمان و مکان فارغمان میکند - نه من میشناسد،

نه مقام و از دو بیگانه به یکباره خویشاوند می‌سازد، گناهست.

نمیدانم شما مذهبی هستید یا نه؟ به تناسخ ارواح اعتقاد دارید یا به کل منکر آن میشوید؟ آیا فکر میکنید که عقد دو نفر را خداوند در آسمانها میبندد و اگر این دو نیمه «شریک روحی» یکدیگر بودند در هر جای دنیای که باشند یکدیگر را پیدا میکنند ولاغیر.

نمیدانم آیا تئوری افلاطون را می‌پسندید در کتاب ضیافتش که میگفت: در اول مرد ابتدائی، گِرد بود و پشت و پهلویش چون دایره، چهار دست و چهار پا و یک سر و دو صورت داشت. قادر بود بسرعت زیاد بغلطد و روی چهار دست و پا که جمعاً هشت تا بودند چون گِردباد معلق زنان حرکت کند. قدرت او بسیار زیاد بود و اندیشه‌های قلبش عظیم و به خدایان حمله مینمود.

در شوراهای آسمانی مردّد بودند درباره‌اش چه تصمیمی بگیرند. اگر او را میکشتند و نسلش را از میان میبردند در این صورت کسی به خدایان پرستش نکرده و به آنان قربانی نمیداد.

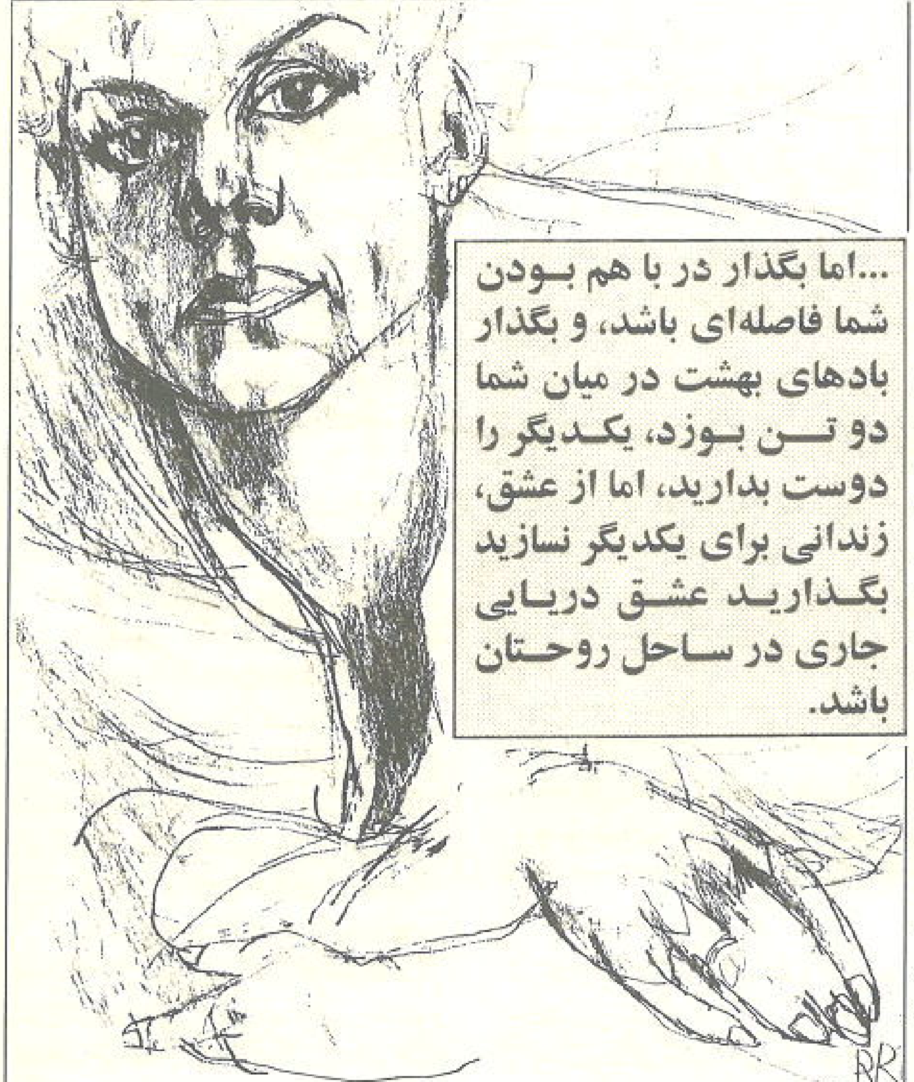
از طرفی دیگر اگر زنده‌اش میگذاشتند خدایان تحمل گستاخی او را نمی‌توانستند کرد. سرانجام پس از تفکّر زیاد زئوس راهی پیدا نمود که او را از وسط نصف کنند.

پس از این تقسیم بود که هر یک از دو قسمت بشر میل پیدا کرد به نیم دیگرش بپیوندد.

این میل بهم پیوستن که باعث می‌شود دو تن، یکی شوند سابقه‌ای طولانی دارد. بر این اساس وقتی یک نیمه، نصفه دیگر خود را پیدا کرد، عاشقش می‌شود و نمی‌خواهد حتی برای لحظه‌ای از هم دور شوند.

شور و اشتیاق این دو به هم یک میل جنسی نیست. خواست یکی شدن دو روح در یک بدن است.

به هر فلسفه‌ای که معتقد باشید - چه الهی - چه اسطوره‌ای، یا هر فلسفه و عقیده دیگری، در میان ملیونها ملیون انسان و قرنها و قرنهای تاریخ، «توئی» و عمر «توئی»، نصیب «مَنی» و عمر «منی» می‌شود. من و تویی که



...اما بگذار در با هم بودن شما فاصله‌ای باشد، و بگذار بادهای بهشت در میان شما دو تن بوزد، یکدیگر را دوست بدارید، اما از عشق، زندانی برای یکدیگر نسازید بگذارید عشق دریایی جاری در ساحل روحتان باشد.

اگر در یک عشق اصیل و نه عشقی رمانتیک و یا هوس جنسی با هم یکی شوند، با هم رشد خواهند نمود.

این پیوند تنها یک الهام نیست. نظاره گری عشق نیست. این پیوند انجام نیّتی است، که خواسته‌ایم و اراده کرده‌ایم بوجودش بیاوریم. به جمع همین امشب نگاه کنید این کلمات، کلمات عشق نیستند. این ابراز عشق من به شماست، در ازای عشقی که در جهان خودم از شما میگیرم. امشب من با شما متحول می‌شوم - شکلی تازه میگیرم - درکی تازه پیدا میکنم - خودم را گسترش میدهم و به جائی بزرگتر از من و تو و اینجا، اعتلاء پیدا میکنم.

آری وقتی عاشق می‌شویم، به جوهر اصلی این پدیده است می‌یابیم که همان فرو ریختن حصاری ساخته و پرداخته مرزهای من و توست که این امکان را پیدا کنیم، تا هویتمان را با هم یکی کنیم.

در همین یکی شدن است که بر آن تنهایی جاودانه انسان غلبه پیدا میکنیم و این تنهایی دردناک به پایان میرسد. این پیوند، یا زبان بی زبانش آنچنانکه **فریدون مشیری** می‌سراید سکوت تنهایی را می‌شکند.

دو تنها و دو سرگردان، دو بیکس
به خلوتگاه جان با هم نشستند
زبان بی زبانی را گشودند
سکوت جاودانی را شکستند

اما باید این عشق را شناخت. عشق اصیل

عشقی که هدفش روح و تعالی انسانهای در این رابطه هست را باید شناخت.

عشق آن نیست که تنها بقای نسل بشر را تضمین کند. من از عشقی نمی‌گویم که ما را تا مرحله مرده گی محدود و بی اثر میکند و در یکنواختی روزمره گی بی جان نگاهمان میدارد. از عشقی میگویم که دست به گزینش میزند - می‌پسندد و انتخاب میکند. در جهت هماهنگی با دیگران رفتار نمی‌کند و آدا در نمی‌آورد. فراتر از منطق میرود، شجاعت نشان میدهد، خطر میکند، تا به امن و امان برسد.

از انسان عاشقی میگویم که عمر را - با باری به هر جهت نمی‌گذراند - عمرش را حرام نمی‌کند - عمر را زندگی میکند - عمری که هر روزش بقول **شوپنهاور**: «یک زندگی کوتاه است».

این عشق انسان را وابسته نمی‌کند، تعالی می‌بخشد که اگر به وجود کسی وابسته شدیم، یعنی اینکه در تجربه کردن تمامیّت خود شکست خورده‌ایم. یعنی اینکه همانی نشدیم که می‌خواستیم و می‌توانستیم. یعنی اینکه به عنوان یک انسان به شأن واقعی خودمان نرسیده‌ایم.

وارد شدن و شریک شدن در یک تعهد و پیمان به این معنی نیست که به سود طرف دیگر نیروگذاری عاطفی بکنیم. تنها بدهیم و بدهیم و بدهیم. چراکه از خودگذشتگی زیاد به خود آزاری می‌انجامد. عشق با خودآزاری منافات دارد - با بخشیدن یکطرفه منافات دارد - عشق دادن هست - اما دادن خردمندانه و اگر امتناعی بود هوشمندانه.

یک پیوند خوب عاشقانه تنها میان دو فرد مستقل، قوی و با اعتماد به نفس بوجود می‌آید. هم چنان که **خلیل جبران** درکتاب پیامبر خود گفته است:

اما بگذار در با هم بودن شما فاصله‌ای باشد،
و بگذار بادهای بهشت در میان شما دو تن بورزد
یکدیگر را دوست بدارید، اما از عشق، زندانی برای یکدیگر نسازید.
بگذارید عشق دریایی جاری در ساحل روحتان باشد.
پیمانه‌های یکدیگر را پر کنید، اما از یک پیمانه ننوشید.
از نان خود به یکدیگر ارزانی کنید اما از یک قرص نان نخورید.
با هم بخوانید و برقصید و شادکام باشید، اما به حریم تنهایی یکدیگر تجاوز نکنید.
همچون تارهای عود باشید که جدا از همند اما با یک نوا مترنم می‌شوند.
قلبهایتان را به هم هدیه کنید، اما یکدیگر را به اسارت در نیاورید،
زیرا تنها دستان زندگی است که بر قلبهای شما حاکم است.

باشد. انسانی که خودش را دوست ندارد سپاس خداوند را بجای نمی‌آورد - سپاس جان و جسمی که دارد و روحی که میتواند به تعالی برسد. آنگونه که **لئو بوسکالیا** این واعظ عشق میگوید: «خوب زندگی کردن ما سپاسی است بر این محبت خداوند».

جِرُمی تایلور عقیده داشت که: «هر چه روح عالیتر و نجیب‌تر باشد، ادراکاتش هم لطیف‌تر و خوشایندترند».

عشق روح ما را به تعالی میرساند و ادراک لطیف و خوشایندتری نصیبمان میکند و زندگیمان را بهتر و زیباتر می‌سازد، که در آن فکر و گفتار و کردارمان به اعتبار مهربانی به گفتهٔ Lao Teso باعث محبت و اعتماد و بخشش و عشق می‌شود.

> **براستی چه چیزی آفتاب زندگیمان را ابری می‌کند؟ آیا در رابطه با همسرمان فقط عیب او را می‌بینیم و چشمان را بر عیوب خودمان پوشانده‌ایم؟**

در کنار یکدیگر بایستید، اما نه چندان نزدیک
زیرا ستونهای معبد دور از هم قرار دارند.
و درخت بلوط و سرو در سایه یکدیگر رشد نمی‌کنند.

در این رابطه میل و اشتیاق به تغییر یافتن و پیدا نمودن هویّتی جدید، بایستی همراه با حفظ شأن و اعتبار و ارزش خود باشد.

تن دادن به دیگری - برده کسی دیگر شدن - عاطفه را یک سویه بخشیدن - یعنی پژمردن رؤیا. رؤیای زیستن بهتر. که زندگی تنها زیستن نیست، بلکه خوبتر زیستن است. زندگی کردن به صورتی که اثر مثبتی در آن داشته باشی - دیگران را دوست داشته باشی و خودت را بدون آنکه خودشیفته باشی، خودت را دوست داشته باشی. که انسان تا خودش را دوست نداشته باشد نمی‌تواند دیگری را دوست داشته

در بسیاری از رابطه‌های امروزهٔ اجتماعمان، کمبود عشق و عاشقی نیست که می‌بینیم، بلکه سردرگمی انسان است. رابطه‌ای که در فرهنگ و سنّت ایران داشتیم با مهاجرتمان به این کشور بهم خورد. در فرهنگ و سنت ما، زن نقش گیرنده را داشت و مرد نقش دهنده را بازی می‌کرد.

فرهنگ فمینیستی و حقوق مدنی این خطّه، زنان و مردان ما را دچار شوکی فرهنگی نمود. زنان خاصیت مطلق گیرندگی خود را کاهش دادند و با پذیرش سریع‌تر داده‌های این فرهنگ، خاصیت مطلق دهندگی مردان، که در این جا دچار اشکال شده بود را زیر سئوال بردند. آنان خواستار تغییر و تحولی در این رابطه گشتند. تعداد اندکی از مردان که در طول تاریخ قبول تقصیر و از دست دادن برتری جنسی از خصیصه‌های ذاتی‌شان است، به این تغییر رابطه تن در دادند.



وقتی ترس بود، عشق نیست، اعتماد نیست - وفاداری نیست - مهربانی نیست. ترس احترام بوجود نمی‌آورد - تفاهم ایجاد نمی‌کند - عشق در محیطی که ترس حکم فرماست پژمرده می‌شود.

در نتیجه پول و قدرت، تسلیم بصورتی خودآزار و برده‌وار، عشق، بالاخره طلاق چاره‌گر این مشکل شدند.

کسانی این رابطه قدیمی و سنتی را به ضرب پول و یا قدرت نگهداشتند. رابطه‌ای که با یک نوسان اقتصادی ممکن است دچار اختلال شود و اختلافات نهفته را بصورتی انفجاری بیرون بریزد. چراکه پول و قدرت و کار زیاد به تنهایی حدود فردی را گسترش میدهند ولی به هیچ وجه به معنای وسعت بخشیدن به خود و اعتلای روح نیستند. در این رابطه، همیشه یکنفر مغلوب و یکنفر غالب است. انسان مغلوب، که غالباً زن درگیر این رابطه است، از موقعیت خود راضی نیست، از زندگی خودش بسیار زود خسته می‌شود، و به رابطه‌شان در اولین فرصت خیانت میکند (لزوماً نه خیانت جنسی). در این رابطه ناپایدار، بیش از همه چیز ترس و تحمیل حکمفرماست. ترس نبودن ابزار پیوند در آینده‌ای که تنها فرض مشترک طرفین این پیوند است و تحمیل یک رابطه ناعادلانه.

وقتی ترس بود، عشق نیست - اعتماد نیست - وفاداری نیست - مهربانی هم نیست. ترس احترام بوجود نمی‌آورد - تفاهم ایجاد نمی‌کند - عشق در محیطی که ترس حکمفرماست پژمرده می‌شود. معادله‌ای که بر اساس ترس و تحمیل استوار است تا زمانی که ابزار و عوامل آن، و پذیرش طرفین رابطه وجود دارد برقرار می‌ماند.

اما آدمی که می‌ترساند و تحمیل میکند خوره کمبودهائی که خودش در آئینه می‌بیند و ترس از دست دادن احتمالی وسیله و ابزاری که او را در قدرت نگاهداشته، می‌کشد.

انسان ترسنده را، حس دشمنی و عناد که ممکن است منجر به کینه شود آزار میدهد. او نیز همیشه در پی راهی برای حیله و تزویر در مقابل طرف خود برمی‌آید.

در این رابطه ناسالم همیشه سوءظن، عدم اعتماد، و دشمنی‌ای وجود دارد که منجر به اعتماد نکردن به همه کس و همه چیز می‌شود.

مرد غالب تحمیل‌گر اگر قوه ابتکار نداشته باشد، برای نگاهداری پیوند سست و بی اعتبار خود، دزد می‌شود، دروغ میگوید، حیله گری می‌کند و کلاهبرداری. چون تنها راه تضمین بقای او وسیله و ابزاری است که او را در موضع قدرت نگاه خواهد داشت و این وسیله پول است.

می‌بینید چه بسیار زنان مغلوبی را می‌شناسیم که با روحهای بکر و تاب و نجیب و معصومی پس از چند سال پیوند، تبدیل به آدمهای کینه‌توز و حیله‌گر و خودخواهی می‌شوند که از یک رابطه ناسالم نشأت می‌گیرد و روح را در خود می‌کشد و نابود میکند.

گروه دوم، تسلیم بی قید و شرط -ترک دنیا و بخشیدن یکطرفه به دیگران را در راه نگاهداری پیوند خود انتخاب می‌کنند. این گروه در پناه خلوتسرای خود با بخشیدن یکسویه که بنوعی خودآزاری و سرکوبی رؤیا و امیال شخصی است، تن به اسارت پیوندی رقت‌بار میدهند.

دسته سوم اما، با عشق، در تعریف دوباره ارجحیتها، رابطه گیرندگی و دهندگی خود را شکل تازه بخشیدند. اینان همان دوستان دلداده‌ای هستند که در دعای

ازدواج ما یهودیان زن و شوهر را با آن نام خطاب میکنیم.

این دوستان دلداده برای ابراز عشق خود، در افکار و احساس شریک روحی زندگی خود سهیم می‌شوند، در لحظات زندگی هم حضور دارند و بهم صادق‌اند.

در تلاش در راه عشق، اینان بهم عادت نمی‌کنند. نه زن به شوهر، و نه شوهر به زن عادت میکند. چراکه عادت جلو کنجکاوی را می‌گیرد و شناخت دنیای زیبای همسر را مشکل میکند. دنیایی که در هر روز زندگی‌اش چیز تازه‌ای برای ارائه وجود دارد که باعث تحول و رشد طرفین پیوند می‌شود. اینان برای عشق لانه‌ای می‌سازند که به قول **رابرت فراست** شاعر: «جائی است که همیشه آغوشی برای بغل کردن دیگری در آن باز است».

اینان در حالی که به تعهد خود در قبال یکدیگر پای‌بندند ولی تنها تعهد را نمی‌بینند. بلکه شخصی که تعهد کرده را می‌بینند. آن انسان را، با تمام ضعفها و قدرتهایش، که چون خودشان کامل نیست، اما انسانی در جستجوی کمال است.

اینان عشق را در جائی بسیار دور نمی‌بینند.

هر کسی، در یک رابطه عشقی برای یافتن راه صحیح ممکن است دچار اشکال شود. بایستی دید چه چیزی آفتاب زندگیمان را ابری میکند؟

اپیکور میگفت: کسی که به کم قانع نیست به هیچ چیزی قانع نخواهد بود.

- بایستی دید آیا این ابرهای زیاده خواهی ماست که نمی‌گذارد به کم قانع باشیم؟

پوشانده‌ایم؟ آیا زوجهای دیگر را بی عیب و زندگی خودمان را پر از عیب می‌بینیم؟ آیا فقط دنبال یک رابطه بی عیب و نقصیم؟ آیا به اندازه سهم خودمان، در رابطه‌مان سرمایه‌گذاری عاطفی می‌کنیم؟

بر اساس درک مفاهیم دین یهود، ما انسانها هدفهای مختلفی را در ازدواج دنبال می‌کنیم.



عشق روح ما را به تعالی میرساند و ادراک لطیف و خوشایندتری نصیبمان می‌کند و زندگیمان را بهتر و زیباتر می‌سازد.

عشق برایشان در حضور شریک زندگیشان است. در کلمات و حرکاتی که بینشان رد و بدل می‌شود. در یک صبح بخیر یا شب بخیری که عطر آشنایی و طراوت یک تکرار عاشقانه را دارد. در یک شور عشق و حس عمیق که تنها یک زندگی و رابطه مشترک سالم، قادر به ارائه آن است، می‌بینند.

دستهٔ چهارم، طلاق را به عنوان آسانترین راه فرار از تلاش انتخاب می‌کنند. (البته این بدان معنی نیست که طلاق در بعضی موارد نمی‌تواند چاره درستی بر پیوندی مردود باشد).

اما مشکل داشتن در عشق، عادی است.

- آیا شب و روز تلاش میکنیم که مایه حسادت دیگران بشویم؟

- آیا انسانهای دیگر را عمودی می‌بینیم بطوریکه انگار نردبانی در جامعه است و آدمها از نظر ما روی پلکانهای بالا و پائین آن قرار دارند - عده‌ای بالاترند و عده‌ای پائین‌تر و بالاتریها باید به پائین‌تریها بفروشند. بدون آنکه هرگز، زیبائی افقی دیدن انسانها برایمان میسر شود؟

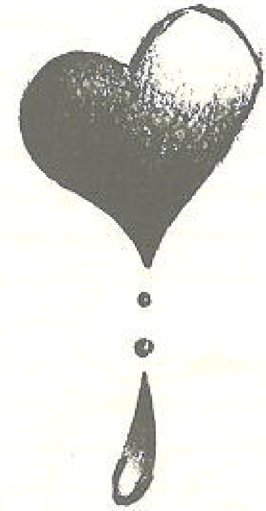
براستی چه چیزی آفتاب زندگیمان را ابری میکند؟ آیا در رابطه با همسرمان فقط عیب او را می‌بینیم و چشممان را بر عیوب خودمان

۱ - هدف فیزیکی - مثل وقتی که دنبال زیبائی - پول و مقام همسر آینده‌مان هستیم.

۲ - هدف احساسی - که با تقسیم احساس خود با دیگری بر تنهایی خود غلبه کنیم.

۳ - هدف روحانی - که از این راه بتوانیم به تکامل برسیم.

در میان این هدفها، هدف فیزیکی بی ارزش‌ترین و غیر بنیادی‌ترین هدفهاست که بدون وجود هدفهای والاتر احساسی و روحانی و در اثر کوچکترین تغییری در آن باعث طلاق و جدائی می‌شود. رابطه سالم احساسی در ازدواج، متکی به یک هدف روحانی مناسب



داشتن است. که ما از خودخواهی صرف نظر کنیم و به شخص دیگری عشق بورزیم - یک عشق واقعی - یعنی بتوانیم چیزی که برایمان بسیار عزیز است را بدهیم، تا طرف مقابل ما - همسر ما - از آن سود ببرد.

عشق واقعی آناً به دست نمی‌آید. وقت می‌برد تا تکامل پیدا کند - جا بیافتد - زندگی زناشویی را در برابر بادهای حوادث محافظت کند.

هدفهایی چون سکس و پول و مقام فقط یک احساس نزدیکی موقت را بین زن و شوهر بوجود می‌آورند که بسیار ناپایدار است.

ازدواج فانتزی نیست که در آن رابطه هیچ نقص و کمبودی وجود نداشته باشد.

در زوهر می‌خوانیم «ازدواج مثل شکاف دادن دریای سرخ است، - مثل دوران مشه و عبور یهودیان از میان این دریا - که ما در وسط آن هستیم. در یک طرف امکان غرق شدن است و در طرف دیگر نجات و رهایی. در ازدواج از یک سو فرح و شادمانی داریم و در سوی دیگر مویه و فغان.

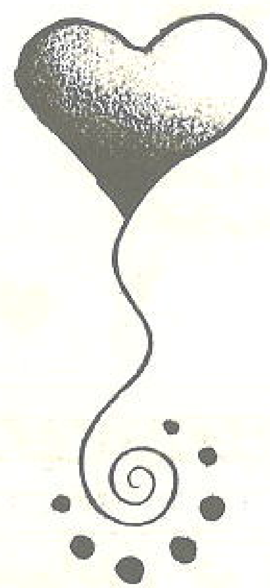
در سوتا ۲ کلمه **Bekosharot** در مزمور ۶۸:۷ برای توصیف ازدواج بکار برده می‌شود. که این کلمه را علمای یهود به دو کلمه تقسیم می‌کنند. **Beki** یعنی گریه کردن و **Shirot** که جمع آواز و شادمانی است.

ازدواج یعنی **با هم** به تکامل روحانی رسیدن - **با هم** از میان گِردبادِ حوادث گذشتن **با هم** ساختن و **با هم** بنیاد کردن.

افسانه‌ای می‌گوید تنها هنگامی **ماشیح** خواهد آمد که یا شرایط چنان نامناسب باشد که دیگر قادر به زندگی بدو او (He) نباشیم، یا چنان خوب که دیگر نیازی به (Her) نداشته باشیم. در آن هنگام است که تمام تناقضات، ناسازگاریها و اختلافات حل خواهند شد.

این است نتیجه یک پیوند درست **She** و **He** - نقطه کمال عشق.

ربای کوشنر عقیده دارد که «گاه بهترین دشمن خوب است. اگر به خود اجازه بدهید که هستی را با یک معیار مطلق بسنجید، زندگی رقت‌بار می‌شود».



آری مشکل داشتن در عشق، عادی است. در این پیوند عشقی، دو نفر که با هم هیچ نسبت و قرابتی ندارند، از دو تربیت متفاوت، سنین مختلف و با برداشتهای گوناگونی از جامعه و سنت و فرهنگ می‌آیند و بهم پیوند میخورند.

برخی یک بعدی فکر می‌کنند. بعضی از دختران جامعه ما با میل دیوانه‌واری میخواهند عروسکِ دست و پا چلفتی، بی حاصل به درد هیچ نخوری شوند که از هر گونه شأن و حرمت انسانی خالی است. و همچون کرم ابریشمی می‌خواهند از یک پیله مطمئن و نازپرور خانه پدری به پیله گرم و راحت مردی وارد شوند به نام شوهر. و هرگز - هرگز - نه خودشان و نه اطرافیانشان، پروانه زیبائی که می‌توانستند باشند و زیبائی پروازی که می‌توانستند نشان بدهند را نبینند.

آنها درک نمی‌کنند که یک زن جنسی برای خرید و فروش نیست - بزک نمی‌خواهد - او را در ویترین نشان دادن و بعد به بالاترین قیمت چوب حراج فروختن، از شأن هر انسانی به دور است.

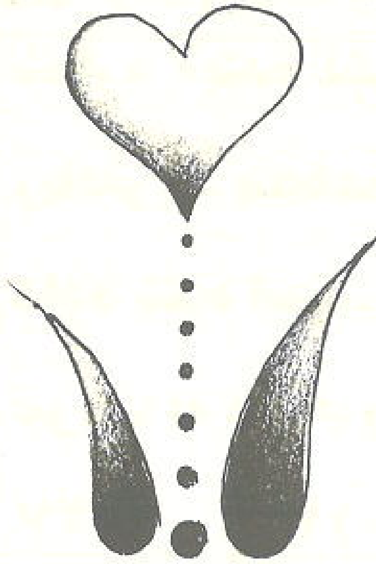
چنین موجودی نمی‌تواند و نباید مادر بچه‌های فردای ما باشد.

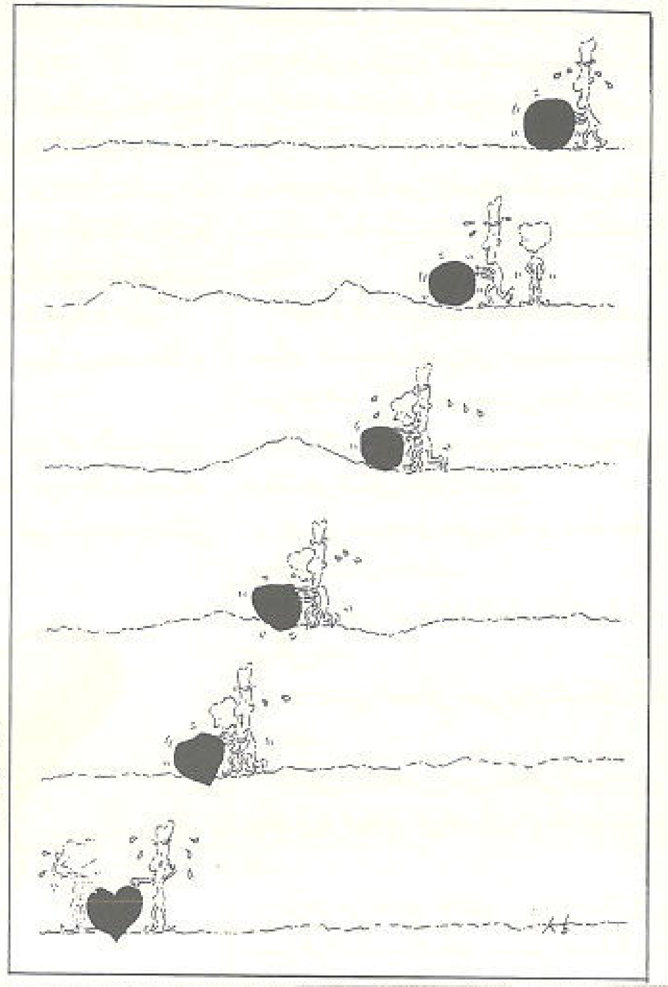
چنین کسی نمی‌تواند رفیق زندگی همسر خودش باشد

با چنین انسانی نمی‌توان شریک یک رویا شد.

زندگی با شخصی چنین سطحی کمبود عمق رابطه را به ارمغان خواهد آورد و فقدان رابطه را.

مردی نیز که تنها با قدرت ثروت مالی‌اش می‌خواهد بنیاد یک زندگی مشترک را پایه‌ریزی کند، بیشتر بشناسید. ببینید همانقدر که از ازدواج با یک شخص مبتلا به مرض ناعلاج سر باز می‌زنند، حاضرید به همسری





عشق با تلاش و همگامی زن و مرد تکمیل می‌شود

کسی در بیائید که در عشق فقیر است و از ابراز عاطفه قاصر.

نمی‌خواهید بدانید از کدام لانه‌ای سر برآورده. آیا از پدر و مادرش عشق دیده؟ در محیطی سرشار از محبت و عاطفه بزرگ شده یا نه؟ آیا احساسی دارد و آن را نشان میدهد؟

انسانهای پشت تعهد را بشناسید. براستی چند سال بی عشقی را به یک سال سرشار از عشق می‌فروشید؟

بگذارید اگر نیمه دیگر روحمان را یافتیم در زندگی مشترکمان یاد بگیریم که ببخشیم - احساسمان را بیان کنیم و رابطه سالمی بنا کنیم. در یک رابطه سالم، کاملاً واضح و روشن نیست که اشکال از طرف کیست، در یک رابطه ناسالم است که انگشتهایمان بسوی یکدیگر نشانه میروند.

در تلمود است: «وقتی که عشق بود، دو همسر بر لبه یک شمشیر هم می‌توانند بخوابند. وقتی که عشق نباشد، بزرگترین تختهای عالم هم برایشان کوچک است».

لازم نیست نظر دیگری را قبول کنید. فقط حضور داشته باشید - گوش بدهید و مهمتر از آن اینکه، بشنوید. بجای آنکه بر اشتباه و قهر تأکید کنید - تلاش آشتی را ببینید.

مرد می‌خواهد از طرف همسرش، احساس یگانه بودن بکند.

الی ویزل گفته است که: «خداوند انسان را آفرید چون عاشق قصه است

شماره آینده نشریه چشم‌انداز در تعداد صفحاتی بسیار زیادتر به پنجاهمین سالگرد استقلال اسرائیل اختصاص داده شده است. برای شرکت در این واقعه تاریخی و ابراز تبریک به مردم و سرزمین قومی‌مان هر چه زودتر با تلفن ۹۴۲۷ - ۴۷۱ (۳۱۰) تماس بگیرید.

زن می‌خواهد عشق و همدلی و همراهی و احساس ارضای روحی ببیند.

گاه گاهی به جامعه‌مان که نظر میاندازیم، می‌بینیم هوای دم کردهٔ، آلودهٔ، چشم سوزی دارد. بد نیست گاه گاهی خودمان را بالا بکشیم تا هوای تازه به مشاممان بخورد. به همسرمان عادت نکنیم. معاشرتمان را محدود کنیم به زوجهائی که در زندگیشان براستی خوشبختند - آدمها را افقی می‌بینند - نه کسی را بالاتر و نه پائین‌تر از خودشان می‌بینند - کسانی هستند که **داشتن** را رها کرده به **بودن** خوشنودند.

عشقتان را ابراز کنید - به هر وسیله‌ای که می‌توانید - فرق نمی‌کند کجا و چگونه و کی - ابراز کنید. اگر منتظر بزرگ شدن بچه‌هایتان هستید تا بعداً بیکدیگر برسید، این دوران هرگز بر نمی‌گردد. آن دوره برای خودش عزیز است - و این دوره برای خودش.

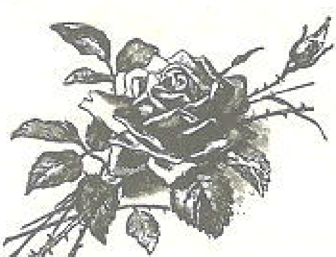
بین بچه‌ها و همسرتان یک بالانس زمانی ایجاد کنید.

اگر زیادکار می‌کنید، اگر وقت کم می‌آورید - ۱۰ تا ۱۵ دقیقه در روز، یا دیرتر بخوابید تا زودتر بیدار شوید و این وقت را فقط برای خودتان و همسرتان صرف کنید.

الی ویزل گفته است که: «خداوند انسان را آفرید چون عاشق قصه است».

بیائید از همین امشب شروع کنیم و با همسرمان و کسانی که مجردند با همسران آینده‌شان قصه شیرین عاشقانه دیگری برای خداوند و خودمان بسازیم

در پایان بگذارید قطعه شعری از **فریدون مشیری** بخوانم، بعنوان هدیه‌ای از طرف تمام همسران عاشق دنیا به نیمه دیگر روحشان.



بهترینِ

بهترینِ من

زرد و نَیلی و بنفش،
سبز و آبی و کبود،
با بنفشه‌ها نشسته‌ام!
سالهای سال،
صبح‌های زود.

●

در کنار چشمهٔ سحر،
سر نهاده روی شانه‌های یکدگر،
گیسوان خیس‌شان بدست باد،
چهره‌ها نهفته در پناه سایه‌های شرم،
رنگها شکفته در زلال عطرهای گرم،
می‌تراود از سکوت دلپذیرشان،
بهترین ترانه،
بهترین سرود.

●

مخمل نگاه این بنفشه‌ها،
می‌برد مرا سبکتر از نسیم،
از بنفشه‌زار باغچه،
تا بنفشه‌زار چشم تو - که رسته در کنار هم -:
زرد و نیلی و بنفش،
سبز و آبی و کبود،
با همان سکوت شرمگین،
با همان ترانه‌ها و عطرها،
بهترین هر چه بود و هست،
بهترین هر چه هست و بود!

●

در بنفشه‌زار چشم تو،
من ز بهترین بهشت‌ها گذشته‌ام
من به بهترین بهارها رسیده‌ام.

○

●

ای غم تو همزبان بهترین دقایق حیات من!
لحظه‌های هستی من از تو پر شده است
آه...
در تمام روز،
در تمام شب،
در تمام هفته،
در تمام ماه،
در فضای خانه، کوچه، راه،
در هوا، زمین، درخت، سبزه، آب،
در خطوط درهم کتاب،
در دیار نیلگون خواب.

●

ای جدائی تو بهترین بهانهٔ گریستن،
بی تو، من به اوج حسرتی نگفتنی رسیده‌ام.
ای نوازش تو بهترین امید زیستن،
در کنار تو،
من ز اوج لذتی نگفتنی گذشته‌ام.

●

در بنفشه‌زار چشم تو،
برگهای زرد و نیلی و بنفش،
عطرهای سبز و آبی و کبود،
نغمه‌های ناشنیده ساز میکنند،
بهتر از تمام نغمه‌ها و سازها.
روی مخمل لطیف گونه‌هات
غنچه‌های رنگ رنگ ناز
برگهای تازه تازه باز می‌کنند
بهتر از تمام رنگها و رازها!

●

خوبِ خوبِ نازنینِ من!
نام تو، مرا همیشه مست میکند،
بهتر از شراب،
نام تو، اگر چه بهترین سرود زندگی است،
من ترا به خلوت جدائی خیال خود،
«بهترینِ بهترینِ من» خطاب میکنم،
بهترینِ بهترینِ من!

باغ خدا بچه‌های

گزارشی از ایتا اسرائیل درباره بچه‌های مبتلا به دان سیندرم

این مقاله با همکاری دکتر زیگفرید پوشل و خانم فریدا طبیب تهیه گردیده است.

س - مرکز ایتا ایسرائل چیست؟

ج - مرکز ایتا ایسرائل یک مؤسسه غیر انتفاعی است که به منظور کمک رسانی به کودکان و جوانان یهودی که دارای مشکلات یادگیری در امر تحصیل و فراگیری و همچنین عیوب جسمانی و روانی هستند تشکیل شده است. این مؤسسه همچنین به خانواده‌های این قبیل افراد در مورد چگونگی برخورد با مشکلات مربوطه و نحوه تعلیم و تربیت آنها کمک می‌کند. مرکز «ایتا ایسرائل» از سال ۱۹۹۲ در شهر لوس‌آنجلس به همّت دکتر **Michael Held** و به یادبود مرحومه خانم «ایتا ایسرائل» ایجاد شده است.

س - یهودیان ایرانی و ایرانی تبار چگونه با این مرکز ارتباط پیدا کردند؟

ج - در سال ۱۹۹۶ خانم منیژه تهورای به دلیل درک نیاز شدید جامعه یهودی ایران و احساس مسئولیت برای حل مشکلات این کودکان و خانواده‌های آنان به این نتیجه رسیدم که لازم است از امکانات همکاری دکتر **Michael Held** بهره‌مند شده و مرکزی برای کودکان و جوانان ایرانی ایجاد شود. چراکه به دلایل خاص فرهنگی، اجتماعی و لزوماً زبان کودکان ما و خانواده‌های وابسته نمی‌توانستند از این مؤسسه آمریکائی مستقیماً بهره‌مند شوند.

بر این اساس به کمک همیاری والدین دلسوز و تعدادی از همکیشان علاقمند موفق به ایجاد این مرکز شده که صد البته تا تحقق آنچه که مطلوب و منظور نظر است راه درازی در پیش است.

بر اساس تحقیقات متمادی علمی ثابت شده است که این گونه کودکان قابل پیشرفت بوده و تا اندازه‌ای قادر خواهند بود خودکفا شده و نیازهای فردی خود را برآورده کنند.

س - یکی از فعالیتهای بارز شما در مورد بچه‌هایی است که مبتّلا به بیماری دان‌سیندرم هستند. دان سیندرم چیست؟

ج - کسانی که دان سیندرم دارند در درجه اوّل انسانی هستند که دارای مشخصات عقلانی و جسمانی محدودی می‌باشند که این به دلیل داشتن یک کروموزم اضافه به نام کروموزم ۲۱ است.

س - کودکان مبتلا به دان سیندرم چگونه پرورش می‌یابند؟

ج - معمولاً کودکان مبتلا به دان‌سیندرم کوچکتر هستند و رشد فکری و جسمانی آنها ضعیف‌تر از هم سالان بدون دان‌سیندرم است. اکثر کودکان مبتلا به دان‌سیندرم در چند گروه هستند. آنهائی که کاملاً عقب افتاده هستند. گروه دیگری که عقب افتاده نیستند و در سر حد طبیعی فکری و یا کمی پائین‌تر قرار گرفته‌اند و توانائی دارند که به طور عادی عمل کنند. کودکان مبتلا به دان سیندرم در سنجش پیشرفت فکریشان نسبت به هم، گروههای متعددی را تشکیل میدهند که اختلاف فاحشی با هم دارند. همچنین این کودکان در پرورش حرکت جسمانیشان کندتر از دیگران هستند. به جای اینکه در ۱۲ تا ۱۴ ماهگی شروع به راه رفتن کنند در ۱۵ تا ۳۶ ماهگی به حرکت می‌پردازند. به زبان آمدن آنها بسیار کندتر است. بسیار مهم است که بدانیم محبت، توأم با محیط خانوادگی مناسب و تدریس درست اولیه اثر مثبتی در پرورش این کودکان دارد.

س - خصوصیات جسمانی کودک مبتلا به دان سیندرم چیست؟

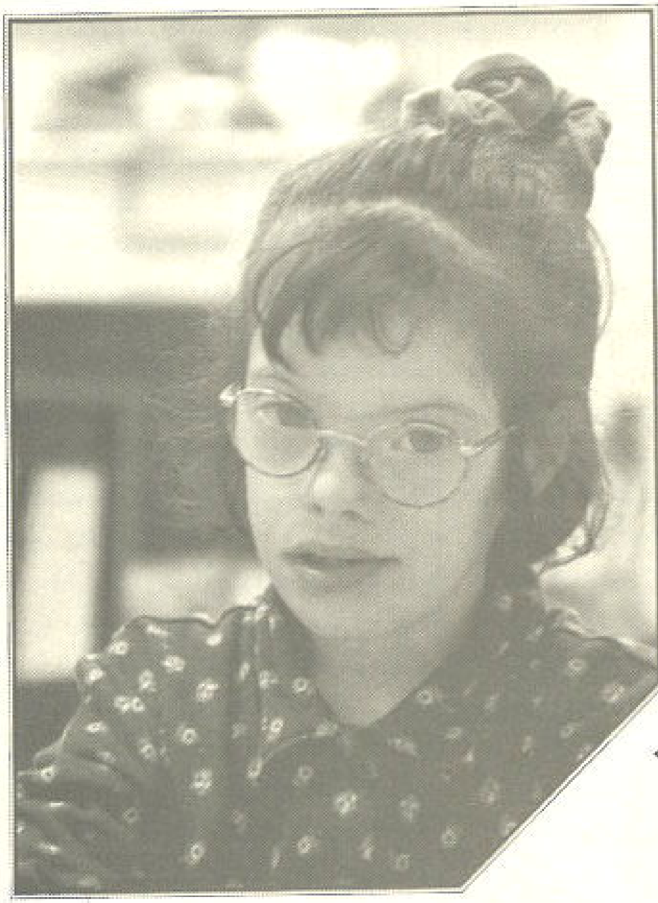
ج – با اینکه اشخاص مبتلا دارای خصوصیات جسمانی مشخصی هستند به طور عمومی بیشتر مثل افراد عادی اجتماع هستند. خصوصیات جسمانی برای پزشک معالج که بتواند مرحلهٔ دان‌سیندرم را تشخیص دهد مهم است ولی این مشخصات برای دیگران در اجتماع اهمیتی نباید داشته باشد. تمام کودکان مبتلا کلیه این خصوصیات را ندارند، بعضی‌ها تعدادی از آن و بعضی دیگر تعداد بیشتری از این خصوصیات را دارند. این مشخصات عبارتند از صاف بودن پشت سر، شیب پلک چشم، گوشهای کوچک، دهان کوچک، فرورفتگی بینی، کوچک بودن دست و پا. در حدود پنجاه در صد اطفال یک خط در کف دست و گاهی هم شکاف زیاد بین انگشت اول و دوم پا. این مشخصات جسمانی

(اضافه بر این، مشخصات بیشتر دیگری هم موجود است) معمولاً باعث ناتوانی (Disability) در کودک نیست.

س – دان سیندرم چند گروه تقسیم کروموزم را داراست؟

ج – در دان سیندرم کروموزمهای غیر عادی سه گروه هستند. اکثریت کودکان مبتلا (حدود ۹۵ درصد) کروموزم ۲۱ را اضافه دارند. به جای ۴۶ کروموزم عادی در بافته (Cell) فرد مبتلا به دان‌سیندرم ۴۷ کروموزم دارد. این حالت به نام «ترایسومی ۲۱» (Trisomy 21) نامیده شده است.

نوع دوم به نام «جا بجا شده» (ترانس لوکیشن Translocation) نامیده شده است چون کروموزم ۲۱ اضافه به یکی دیگر از کروموزمها چسبیده است. معمولاً این کروموزم به کروموزم ۱۴ یا ۲۱ یا ۲۲ اتصال پیدا کرده است اگر این نوع کروموزم در کودکی پیدا شده باید کروموزمهای والدین کودک آزمایش شود. حداقل یک سوم این نوع جابجا بودن کروموزم از طریق یکی از والدین منتقل شده است. سه تا چهار درصد کودکان مبتلا به دان سیندرم این نوع اشتباه کروموزمی را دارند. نوع دیگر از مسئله کروموزم، به نام موزایسیزم (Mosaicism) در



یک درصد از کودکان مبتلا به دان سیندرم موجود است. در این مورد بعضی از بافته‌ها دارای ۴۷ کروموزم و بقیه دارای ۴۶ کروموزم هستند. موزایسیزم به دلیل اشتباه در تقسیم سلول بلافاصله بعد از ایجاد نطفه رخ می‌دهد.

س – دلیل پیدایش دان سیندرم چیست؟

ج – گر چه تئوریهای زیادی برای پیدایش دان‌سیندرم عرضه شده ولی دلیل اصلی آن هنوز معلوم نیست. بعضی‌ها معتقد هستند که عکس‌برداری با اشعه X (X-Ray)، ویروسهای عفونی، مسائل مصونیتی یا ارثی باعث پیدایش این نوع اشتباه بهنگام تقسیم بافته در نطفه است که دان‌سیندرم را ایجاد می‌کند.

دلیل شناخته شده دیگر سن مادر است که هر چه بیشتر باشد احتمال دان‌سیندرم بیشتر است هر چند که بیشتر این کودکان (بیش از ۸۵ درصد) دارای مادرانی هستند که کمتر از ۲۵ سال عمر دارند. بعضی از محققین گزارش داده‌اند که سن بالای پدر هم در این مسأله نقشی دارد.

به خوبی مشخص است که اضافه بودن کروموزم در ترایسمی ۲۱ (Trisomy) یا از طرف مادر و یا از طرف پدر است و معمولاً این کروموزم از طرف مادر منتقل می‌شود.

س – چه اطلاعاتی از طریق مشاورات ژنتیک فراهم است؟

ج – اگر فرزندی مبتلا به دان‌سیندرم باشد احتمال زیادی دارد که فرزند بعدی هم به آن مبتلا شود. آمار نشان میدهد که احتمال مبتلا شدن به دان سیندرم ترایسمی ۲۱ (Trisomy 21) و موسائیسزم (Mosaicism) یک درصد است. اگر کودک مبتلا به جابجا بودن (Translocation) باشد و پدر یا مادر حامل این باشند احتمال ایجاد دان‌سیندرم در فرزند بعدی خیلی بیشتر می‌شود و اینها همگی بستگی

به نوع جابجا بودن (Translocation) سلول است و اینکه حامل پدر است یا مادر.

س - معمولاً چه مسائل مهم سلامتی را باید در افراد مبتلا به دان‌سیندرم مشاهده کرد:

ج - کودکان مبتلا به دان‌سیندرم مانند دیگران احتیاج به مراقبت و کمکهای بهداشتی و پزشکی دارند. پزشک خانواده و یا پزشک اطفال می‌تواند جوابگوی احتیاجات عمومی آنها از قبیل واکسن، مراقبت‌های بهداشتی، موارد اورژانس، حمایت و مشاوره خانوادگی باشد. موقعیت‌هائی پیش می‌آید که این کودکان به توجه خاص احتیاج دارند:

۱ - ۶۰ تا ۸۰ درصد این کودکان ضعف شنوائی دارند و باید شنوائی آنها در بدو کودکی برآورد شده و با آزمایشهای شنوائی دنبال شود. اگر ضعف شنوائی بیشتر شود باید تحت نظر دکتر گوش و حلق و بینی قرار گیرند.

۲ - ۴۰ تا ۴۵ درصد این کودکان از ناراحتی‌های قلبی رنج میبرند و تعداد زیادی از آنها احتیاج به عمل قلبی دارند و باید تحت نظر دکتر قلب اطفال باشند.

۳ - اغلب این کودکان دچار مشکلات دستگاه گوارش، مانند گرفته شدن مقعد، بسته شدن مری و روده هستند که باید با جراحی برطرف شود.

۴ - کودکان مبتلا به دان‌سیندرم ناراحتی‌های بینائی فراوان دارند. مسائل این کودکان بیش از کودکانی است که مشکل اضافه بودن کروموزم را ندارند ۳ درصد با آب مروارید به دنیا می‌آیند و احتیاج به عمل دارند. دیگر ناراحتی‌ها بینائی آنها چپی چشم (Strabismus) و دوربینی یا نزدیک بینی و دیگر مشکلات بینائی است.

۵ - نگرانی دیگر مربوط به مشکلات تغذیه است. کودکان مبتلا خصوصاً آنها که ناراحتی‌های قلبی دارند اکثراً در طفولیت رشد کامل ندارند. همینطور در نوجوانی از چاقی زیاد رنج می‌برند و می‌توان از این مسائل با مشاوره با متخصصین تغذیه جلوگیری کرد.

۶ - معمولاً این کودکان از ناراحتی‌های غده تیروئید هم رنج می‌برند و بین ۱۵ تا ۲۰ درصد آنها هایپوتایرویدیسم (Hypothyroidism) دارند. اهمیت زیادی دارد که کسانی که دان‌سیندرم دارند و مشکلات تیروئیدی زود شناخته شوند چون هایپوتایرویدیسم ممکن است منجر به بهم خوردن سلسلهٔ اعصاب گردد.

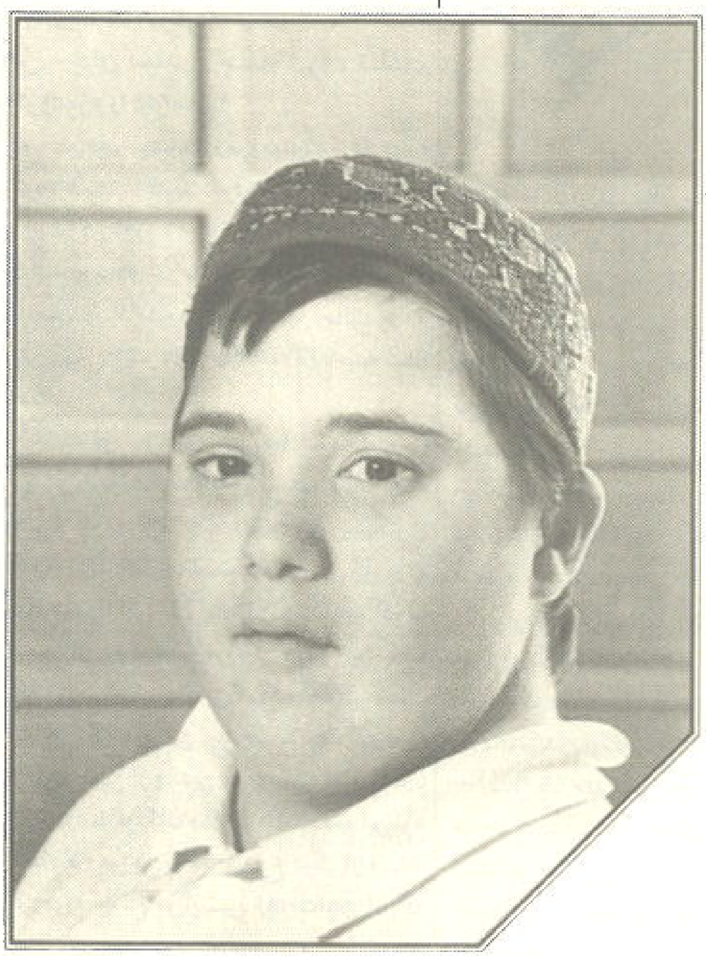
۷ - در این اطفال ناراحتی‌های استخوانی با فرکانس بیشتری دیده می‌شود. این مسائل از قبیل زانو (کامل نبودن و جابجائی قسمتی از آن) جابجائی لگن خاصره و راست نبودن گردن است که این مورد به دلیل ضعیف بودن وتر عضلانی درگردن است. ۱۵ درصد از مبتلایان به دان‌سیندرم دارای این مشکلات هستند. در بیشتر این افراد این علائم موجود نیست و حدود ۱ تا ۲ درصد از ناراحتی شدیدگردن رنج می‌برند که محتاج به عمل هستند.

۸ - به چند نکته پزشکی دیگر به مانند: سرطان خون، فراموشی، حمله‌های ناگهانی، ناراحتی در خواب و مرضهای پوستی باید توجه کرد که ممکن است به متخصصین و پزشکان مربوطه احتیاج باشد.

س - آیا دان‌سیندرم قابل معالجه پزشکی هست؟

ج - اگر چه برای مداوای افراد با دان‌سیندرم‌های مختلف و تراپی‌های گوناگون عرضه شده، ولی هنوز معالجه پزشکی قطعی در دست نیست. پیشرفتهای کنونی در بیولوژی سلولها امکان آن را می‌دهد که دان‌سیندرم از لحاظ ژنتیک معالجه شود. وقتی که ژن کروموزم ۲۱ (با توجه به اینکه بیشتر کروموزمها شناخته شده‌اند) شناخته شد و مکانیزم تأثیر این ژن در مراحل مختلف رشد درک شد می‌توان با آن مقابله کرد و یک تراپی پزشکی و راه معالجه قطعی را پیداکرد.

س - برای مبتلایان به دان‌سیندرم چه



نـوع خـدمات فـرهنگی و تسـهیلات حرفه‌ای موجود است؟

ج – امروزه، برنامه‌های اولیه چون کودکستان و تـربیت‌های قـبل از آن مـانند پـری اسکـول و نرسری (Preschool & Nursery) و تدریس خاص به مـبتلایان دان‌سیندرم نشان داده کـه مـی‌توانـند در آمـوزش شرکت کـنند و چـنین آموزشی تأثیر مثبتی در رفتار عمومی آنها دارد.

تحقیق نشان می‌دهد که کـمک در مـراحـل خیلی زود طفولیت و غنی کردن محیط و کمک به خانواده مبتلایان منجر به پیشرفت این اطفال است.

اطفال مبتلا به دان‌سیندرم مثل اطفال دیگر می‌توانند از تـحریکات احـساسی، ورزش‌هـای خاص که قوه محرکه آنها را تشویق کند و آموزش به درک برای رشدشان استفاده کـنند. رفـتن بـه نـــرسری و پـــری‌اسکـول (Preschool & Nursery) قبل از کـودکستان نـقش مـهمی در زندگی بچه‌ها ایفا می‌کند، چون ایـن اطـفال بـا محیطی غیر از مـحیط خـانواده و مـنزل روبـرو می‌شوند و در دنیای بزرگتری شرکت مـی‌کنند. بعداً مدرسه به این کـودکان پـایهٔ زندگی، رشـد علمی، فنی، جسمی و اجتماعی را یاد مـی‌دهد. تجربه در مدرسه باعث می‌شود کـه ایـن اطـفال عزت نفس و خوشحالی فراوان پیداکنند. مدرسه باید تشویق کند که این کودکان یاد بگیرند که بـا هم همکاری داشته باشند که در آینده در اجـتماع انسان مفیدی باشند. عکس نـظر بـعضی افـراد، تمام کودکان توانائی یادگرفتن را دارند و چـنانچه در یک محیط طبیعی قرارگیرند و پشتیبانی لازم به آنها عرضه شود از آن بهره می‌برند.

در نوجوانی، نوجوان مـبتلا بـه دان‌سـیندرم باید با حرفه‌های مبتدی آشنا شوند تا بتوانند به عـادت کـاری خـوب، خـو بگـیرند و بـا دیگـر کارکنان سازش داشته باشند. مشاوره مناسب و تربیت حرفه‌ای این امکان را ایجاد مـی‌کند کـه این افراد بتوانند شغل مناسبی داشته باشند و بـا اعتقاد به ارزش خود به اجتماع کمک کنند.

س – روش اجتماع چگونه باید باشد؟

ج – در دنیای امروز بسیار مهم است که اجتماع اجازه دهد که افراد مبتلا بـه دان‌سیندرم مـانند دیگـران در اجـتماع پـذیرفته شـوند. مـوفقیت اجتماعی و حقوق و امـتیازات شـهروندی آنـها باید شناخته شده بطوریکه شخصیت انسانی آنها همواره حفظ شود. وقـتی حـقوق انسـانی آنـها قـبول شده باشد افراد دان سیندرم در مـقابل بـا ایـجاد صـفات انسـانی در اجـتماع اثـر مـثبتی خواهند داشت.

برای اطـلاعات بیشتر مـی‌توانید روزهـای چهارشنبه با شماره تلفن ۰۹۰۹-۲۸۵ (۳۱۰) بـا خانم منیژه نهورای مسئول قسمت ایرانیان ایتا ایسرائل تماس حاصل فرمائید.



قنادی پالاس

(شعبه لوپاله در ولی)

PARVE

تهیه کننده مرغوب‌ترین شیرینی‌ها و کیک برای انوع مراسم و جشن‌ها و برمیتصوا و بستنی و زلوبیا و بامیه و نقل.

زیر نظر .R.C.C

Palace Bakery
17928 Ventura Blvd.
Encino, CA 91316 (818) 881-1100



قنادی لوپاله

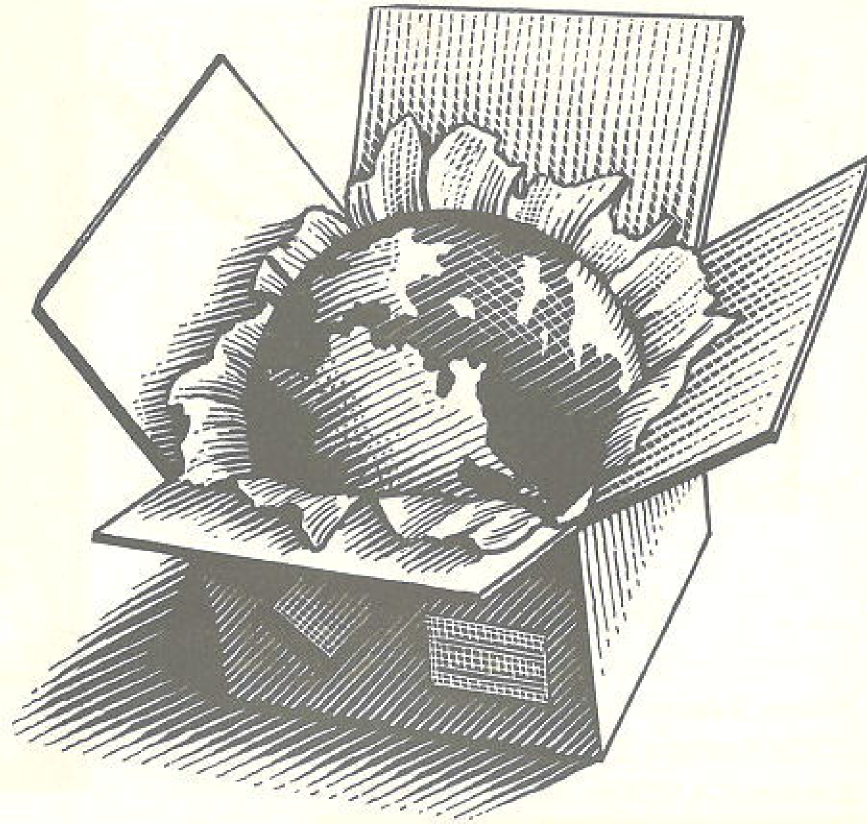
(شعبه لوپاله در لوس آنجلس)

PARVE

تولید کننده عالی‌ترین انواع شیرینی و کیک بدون استفاده از فرآورده‌های شیری و هم چنین شیرینی‌های سنتی ایرانی برای انوع مراسم و جشن‌ها و مهمانی‌ها.

زیر نظر .R.C.C

Le Palais Bakery
8670 W. Pico Blvd.
Los Angeles, CA 90035 (310) 659-4966



چشم‌اندازی به:

چهار گوشه جهان

آماری از طول عمر نسبی بین ملت‌ها و شهرهای جهان

یکـــی از پـژوهشگران عـلمی دانشگـاه هـاروارد دربـاره طـول عـمر نسبی انسـانها در شهرهای مختلف آمـریکا و چـند کشـور جـهان تحقیقاتی انجام و نتیجه پژوهشهای خود را چنین شرح می‌دهد.

طـول عـمر مـردانیکه در ایـالت داکـوتای جـنوبی، شـهرهای شـرقی شـهر "Baltimore" (بالتیمور) و واشنگتن زندگی می‌کنند برابر طول عمر مردان بعضی از کشورهای در حـال رشـد مانند هندوستان و بولیوی است. زنـان سـاکـن بعضی از شهرهای آمریکا مانند شهرهای ایالت S. Dakota, Iowa & Minnesota بـطور متوسط ۸۲ تا ۸۳ سال عمر می‌کنند در حـالیکه مردان ساکن جـنوب مـرکزی ایـالت داکـوتای جنوبی که دارای دو بـخش سـرخ پـوست نشـین است بیشتر از ۶۱ سال طول عمر ندارند. یک مرد سرخ پوست در شرایط بد زندگی از نظر اقتصادی در شهرهای داکوتای جنوبی دارای عمری برابر ۵۶.۵ میباشند. در لس‌آنجلس مردان از زنان کمتر عمر می‌کنند. (مردان ۷۱ سال و زنان ۷۸ سال). آقای Murry مسئول تحقیقات این آمار میگوید اوضاع زندگی افراد در طول عمر مؤثر است. در سفید پوستان اشخاص فنی دو سال بیشتر از دیگران عمر می‌کنند. در سیاهان ثروت در طول عمر بدون تأثیر نیست و سرخ پوستان متمول در حدود ۹۰ سال و مابقی آنها در حدود ۶۵ سال عمر می‌کنند. □

با نوجوانان چگونه رفتار کنیم

امروزه والدین در مقابل نوجوانان دچار دو اشتباه می‌شوند. یا اینکه آنـها را شـدیداً کـنترل می‌کنند و یا اینکه آنها را بکلی به حال خود رها می‌کنند. ولی از نـظر آقـای Michael Riera نویسندهٔ این مقاله در آمریکا باید والدین به عمق افکار و احساسات نـوجوان خـود پـی بـبرند و هنگام صحبت با آنها در ابتدای نوجوانی از علوم روانشناسی کمک بگیرند. والدین باید بدانند که در سـن ۱۱ سـالگی نـوجوانـان دارای افـکار مستقلی میباشند، و مایل نیستند کـه والدینشان آنها را تحت کنترل داشته و مـرتب مـراقب آنـها باشند. در عین حال مایلند که والدیـن کـنارشان باشند بدون اینکه به آنها فشار بیاورند. همچنین مـایلند کـه بـه جـای دستور دادن به آنها با پیشنهادات صالحانه خودشان جای آنها باشند و عواقب وخیم عملی را که به سلامتی آنها مربوط میشود به آنها گوشزد کنند و نوجوانان حاضرند به این نصایح گوش کنند:

۱ - آنها را تشویق کنید که بتوانند برای خودشان تصمیم بگیرند.

۲ - بدانید که مصرف کمی الکل یا دارو دلیل این نیست که شخص معتاد میشود.

۳ - مشوق آنها باشید که اشتباهات خود را اقرار و قبول کنند.

۴ - بخاطر داشته باشید گر چه آنها کـنترل زیـاد ندارند ولی مقدار زیادی نفوذ دارند.

مالیات در سال ۱۹۹۸

مجله اقتصادی و پر تیراژ World در شماره اخیر خود پیش بینی می‌کند کـه در سـال ۱۹۹۸

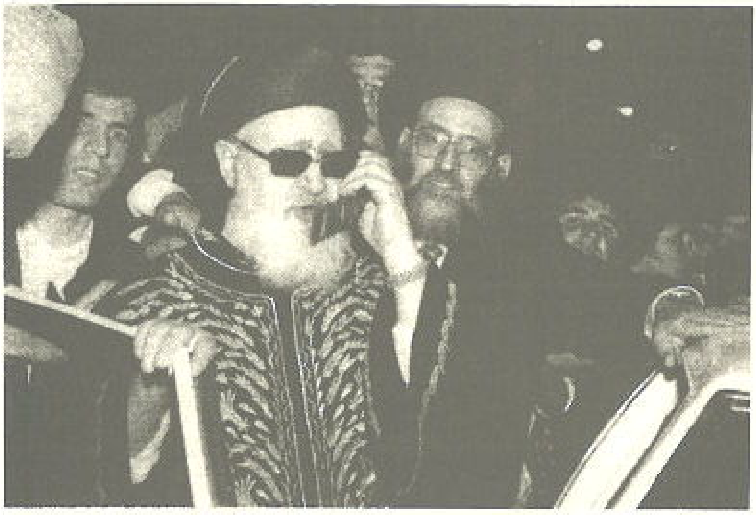
بیشتر کارفرماها از کوچک تا بزرگ سعی خواهند کرد اجرت و مزد کارگر را نقداً بپردازند تا بتواند از پرداخت مالیات به دولت خودداری کنند. این نوع روند اقتصادی را اقتصاد سیاه و یا می‌توان پرداخت زیرمیزی توصیف کرد که از سی سال گذشته تا به حال ۳ برابر افزایش یافته است. این گونه فعالیتها در کشورهای مختلف به صورت کم و زیاد ادامه دارد. مثلاً در ایتالیا و اسپانیا بیشتر از ۲۰ درصد و در ایالات متحده آمریکا کمتر از ۱۰ درصد است. در شوروی ۱۰۰ درصد است و در آنجا مغازه‌ها در عرض سال ۱۹ مرتبه از طرف اداره مالیات بازرسی می‌شوند. گر چه بعضی از دولتهای در حال پیشرفت مالیات بر درآمد را کاهش داده‌اند ولی به مالیات حقوق برای بازنشستگی و مالیات خرید و فروش افزوده‌اند. در واقع باری از دوش مردمشان تا آنجاکه به مالیات مربوط میشود برنداشته‌اند. به علت مخارج زیاد رساندن به ثبت شغل و حرفه‌ای متوسط، مردم مخفیانه داد و ستد می‌کنند و به کارگران خود پول نقد می‌پردازند.

در فرانسه مالیاتی که کارفرما برای داشتن یک کارگر به دولت پرداخت می‌کند سه برابر حقوقی است که کارگر دریافت می‌کند.

در سال ۱۹۹۸ مأمورین مالیاتی کشورهای جهان سعی خواهند کرد که متجاوزین قانون را مجازات کنند و اجازه ندهند که کارگری بدون پرداخت مالیات توسط کارفرما یا خودش پولی دریافت کند. □

ملاقات Rabbi Ovadiah Yosef با آقای حافظ اسد

اخیراً یکی از رهبران گروهی مذهبی Shas در اسرائیل بنام رابای عوبدیا یوسف اظهار علاقه و تمایل کرده است که هرکجاکه ممکن باشد مایل است با آقای حافظ اسد ملاقات نموده و درباره صلح با اسرائیل با او صحبت کند. ظاهراً ربای نامبرده اولین شخصیت مذهبی اسرائیل است که حاضر است با ریس جمهور سوریه ملاقات و مذاکره کند. در اواسط ماه دسامبر سال ۱۹۹۷



ربّای عوبدیا یوسف در حین گفتگوی تلفنی دیده می‌شود

ربای مزبور نامه‌ای برای حافظ اسد فرستاد و او را به مذاکرات صلح دعوت نمود و متذکر شده است که وی مطمئن است راه حلی برای صلح از طریق مذاکرات می‌توان پیدا کرد. ربای عوبدیا یوسف به نخست‌وزیر اسرائیل توصیه کرده است که راه مذاکرات صلح را باز نگهدارد و چون از ۹۶گروه ائتلافیی در مجلس ۱۰ نفر آنها متعلق به گروه مذهبی Shas میباشد، احتمال دارد که فشارهائی بر دولت آقای نتنیاهو برای مذاکرات صلح با اعراب وارد آید.

نخست‌وزیر مالزی و دیوار کوتاه

چون یهودیان مایل به ترقی و سعادت مسلمانان نیستند سعی می‌کنند در اوضاع و بازار اقتصادی کشورهای مسلمان رخنه کرده و با خرابکاری باعث تنزل ارز آن کشورها شوند.

این از بیانات آقای Mahrtmir, Mohamad نخست وزیر کشور مالزی است. اخیراً کشور مالزی دچار یک بحران اقتصادی شدیدی شده و ارزش پول آن کشور به شدت تنزل پیدا کرده است. آقای نخست وزیر مالزی بجای اینکه در فکر یک راه حل اساسی برای بهبودی وضع اقتصادکشورش باشد، تقصیر را به گردن یهودیان می‌اندازد و میگوید یهودیان، فلسطینی‌ها را چپاول کرده‌اند ولی چون نمی‌توانستند در مالزی این کار را انجام دهند بجای آن به ارزش پول ما لطمه زدند. البته شبیه گفته‌های نخست‌وزیر مالزی بطور دایم در رسانه‌های گروهی کشورهای عربی مانند مصر درج میشود که می‌گویند یهودیان سعی دارند با گسترش بیماری Aids و ضعیف کردن روحیه مردم به ارزش پول آن کشورها لطمه بزنند.



عراق و اسلام

خوانندگان ارجمند اطلاع دارند که این روزها کار سازمان ملل با دولت عراق به مرحله خیلی باریکی رسیده است. سدام حسین حاضر نیست که مخفیگاه جنگ‌افزارهای شیمیائی و

غیره خود را که برای کشتارهای دسته‌جمعی تهیه دیده است به مأموران و بازرسان سازمان ملل نشان دهد. به همین دلیل دولت آمریکا پس از هشدارهای متعدد به صدام سرانجام اعلام کرده است که چاره‌ای جز حمله نظامی به عراق ندارد. هم اکنون ناوهای هواپیمابر نیروی دریائی آمریکا مجهز به بمب‌افکنهای مدرن و با حضور ۲۰۰۰ تفنگدار دریائی آماده حمله شدیدی به عراق است. پس از جنگ خلیج فارس ملّت و سرانجام دولت عراق که دولتی مذهبی بشمار نمی‌آمد برای رهائی از فشارهای شدید فقر و بدبختی بدین اسلام رو آورده‌اند و صدام سعی میکند که زیر پوشش مذهب افکار عمومی عراق را از مشکلات داخلی منحرف کند. بهمین علت صدام دست به ساختن یکی از بزرگترین مساجد جهان زده است و به خیال خودش میتواند گرفتاریهای خود را تا اندازه‌ای به دوش سایر ملل اسلامی در منطقه بیاندازد. پرچم عراق عوض شده است. در میان آن جمله (الله اکبر) به چشم می‌خورد. مساجد، دیگر گنجایش مراجعین را در شبهای جمعه ندارند. تعداد زیادی از آنان بخصوص به مذهب و دین داری روی آورده‌اند. خانم‌ها روپوش اسلامی به تن دارند و برای صلح دعا می‌کنند. در ماه رمضان تمام اصول و شرعیات اسلامی رعایت میشود و فقط تعداد محدودی از رستورانها باز میباشند. در این ۷ سالی که از جنگ خلیج میگذرد فقر و بیچارگی در عراق غوغا کرده است. مردم در فصل زمستان پتو و بخاری خود را می‌فروشند تا بتوانند آذوقه بخرند. آیا با این اوضاع و احوال صدام حاضر میشود مخفیگاه جنگ افزارهای خود را به مأمورین سازمان ملل متحد نشان دهد؟

آلمانی محکوم به مرگ در ایران

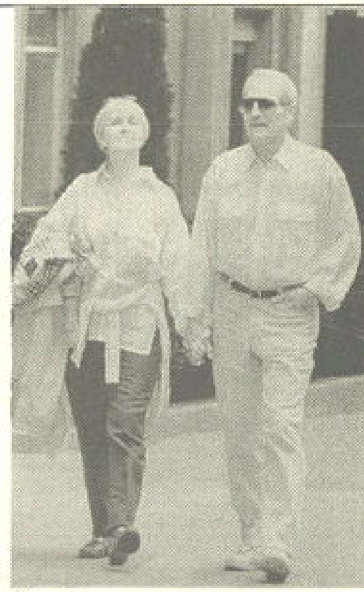
اخیراً یک بازرگان آلمانی بخاطر داشتن رابطه نامشروع با یک دختر مسلمان در ایران محکوم به مرگ شد. ولی چون دختر مسلمان مجرد است احتمال دارد جرم مرد آلمانی تخفیف پیدا کرده و از مرگ رهائی یابد.

این مرد ۵۴ ساله **Helmut Hofer** نام دارد. دختر ایرانی ۲۶ ساله است که در جریان سفر بازرگان آلمانی در حوالی مشهد با او آشنا شده است. مطابق قانون جمهوری اسلامی مجازات این شخص مرگ است ولی جرم دختر ایرانی خیلی کمتر است چون مجرد است. در ماه سپتامبر سال گذشته مأمورین فرودگاه مهرآباد در تهران متوجه این دختر میشوند که فاقد پوشش اسلامی است. در هنگام سؤال و جواب میگوید که در انتظار نامزد خود که یک آلمانی است میباشد و اقرار میکند با او رابطه داشته است اما موقعیکه با مرد آلمانی مواجه می‌شوند او در مقابل مأمورین رابطه خود را با دختر ایرانی انکار میکند.

همانطور که اطلاع دارید اخیراً رابطه سیاسی ایران و آلمان بخاطر محکوم شدن دولت جمهوری اسلامی ایران به اعمال تروریستی دچار مخاطره شده و این حادثه اخیر کمکی به عادی کردن روابط ایران و آلمان نخواهد کرد. دولت آلمان با دقت این حادثه را زیر نظر دارد.

گوشه‌ای از زندگی Paul Newman

اخیراً دو ستاره مشهور سینمای آمریکا آقای **Paul Newman** و خانم ایشان **Joanne Woodward** سالگرد چهلمین سال ازدواج خود را جشن گرفته‌اند.



آنها در سال ۱۹۵۸ در شهر لاس‌وگاس ازدواج کرده‌اند. در عرض این ۴۰ سال ازدواج در پستی و بلندیهای زندگی، این دو نفر دوش به دوش یکدیگر پیش رفته‌اند. از ناملایمات زندگی آنها سقط جنین **Joanne** بلافاصله بعد از ازدواج با آقای **Newman** و مرگ تنها پسر پال نیومن از ازدواج اولش به نام **Scott** میباشد.

آقای **Paul Newman** سرّ موفقیت زندگی زناشوئی خود را در آن میداند که همیشه هر دوی آنها آماده و حاضر برای مقابله با ناملایمات زندگی بوده‌اند. لازم به تذکر است که این دو هنرپیشه برنده جایزه اسکار بوده و در حرفه خود همیشه یار و یاور یکدیگر بوده‌اند. از فیلمهای تهیه شده آنها **Mr. and Mrs. Bridges** و فیلم **Rachel, Rachel** میباشد که آقای **Newman** آنها را کارگردانی کرده است.

در سال ۱۹۸۲ یک کمپانی مواد غذائی تأسیس کرده‌اند که کلیه درآمد حاصله از آن به مؤسسات خیریه از جمله به یک کمپ کودکان معلول و مبتلا به بیماریهای خطرناک واگذار میشود. □

گفتنی‌ها و ناگفتنی‌ها

چه باید به کودکان و نوجوانان بگوییم:

۱ - تو قادر به انجام هر کاری که اراده کنی هستی.
۲ - خیلی با هوش و با ذکاوت میباشی.
۳ - از اینکه خداوند تو را به ما داده خیلی خرسند و خوشحالیم.
۴ - خیلی زیبا هستی.
۵ - بیشتر از بزرگترها احساس مسئولیت میکنی.
۶ - بتو اعتقاد دارم.
۷ - خیلی دوستت دارم.

جملهٔ شماره ۷ را بیشتر تکرار کنید و انتظار شنیدن آن را از کودکان و نوجوانان خود نداشته باشید. برای کودکان نیز این جمله دوستت دارم را بنویسید و زیر بالش آنها قرار دهید.

چه نباید بگوییم:

۱ - هیچوقت بجائی نخواهی رسید.
۲ - کاش خداوند تو را بما نداده بود.
۳ - هیچ وقت لیاقت نخواهی داشت وارد دانشگاه شوی.
۴ - مثل (برادر و یا خواهرت) باش.
۵ - تو باعث جدایی من و مادرت شدی.
۶ - متأسفیم که تو را در بازی راه ندادیم، قصد داشتیم برنده شویم.

۷ - دوستت دارم اما...

سخنان یاسر عرفات در کنفرانس سران کشورهای اسلامی در ایران

آقای یاسر عرفات در کنفرانس سران کشورهای اسلامی که در ۱۰ دسامبر سال گذشته در تهران تشکیل شد بیاناتی علیه کشور اسرائیل بدین سان مطرح کرده است:

«دولت اسرائیل با فعالیت و اقدامات مختلفی که در شهر اورشلیم انجام میدهد در واقع هدف و خواسته او این



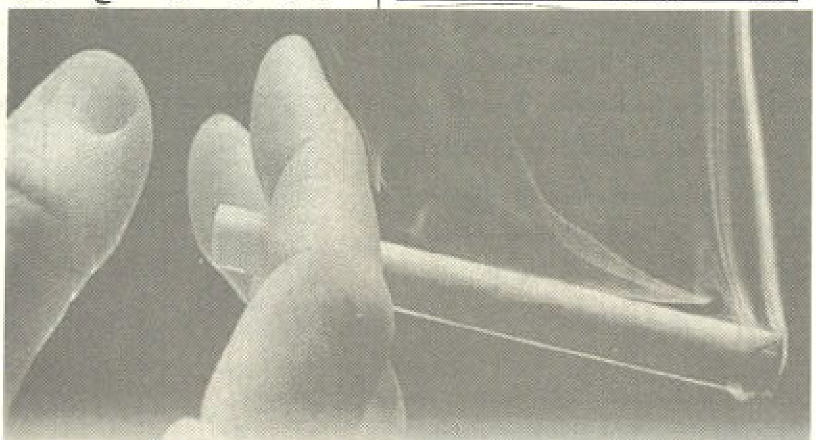
است که بکلی این شهر را مطلقاً یهودی نشین ساخته و توجهی به خواسته‌های ما ندارد».

«از جمله این اقدامات طرحی در دست تهیه است که در مدت زمانی نه چندان دور مسجدالاقصی را ویران نموده و بجای آن عبادتگاه سلیمان را بنا سازد».

یاسر عرفات به دول اسلامی هشدار داده است که *«اسرائیل از تمایلات اعراب مسیحی‌های جهان نسبت به اورشلیم چشم پوشیده است و اقداماتی که اسرائیل در اورشلیم انجام میدهد کارهای شیطانی است».*

در این کنفرانس همچنین یاسر عرفات خواهان لغو محدودیت‌های سیاسی و اقتصادی که علیه کشورهای سودان، لیبی و عراق وضع شده می‌باشد. □

در چه اماکنی کشیدن سیگار آزاد است؟



بحث درباره کشیدن سیگار و یا نکشیدن آن در بارها و کازینوهای کالیفرنیا ادامه دارد.

اما در چه اماکنی آزاد است:

۱ - در بارها و کازینوهائی که متعلق به سرخ پوستان است.

۲ - بارهائی که توسط صاحب آن اداره میشود. این شامل کازینوها نیز میشود.

۳ - بارهائی که توسط سقف و یا چهار دیواری محدود نشده‌اند.

۴ - در Patioهای خارج از بار و یا رستوران‌ها.

۵ - مکان‌های مشخص شده برای کشیدن سیگار، در هتل‌ها.

۶ - بعضی از ساختمانهای دولتی قرارگاه‌ها و پایگاههای نظامی.

۷ - در محوطه مشاغلی که ۵ نفر یا کمتر کارمند دارند با رضایت آنها بشرطی که محوطه دارای دستگاه تهویه باشد.

۸ - در اتومبیل شخصی و یا هوای آزاد.

۹ - در انبارهائی که بیش از ۱۰۰,۰۰۰ فوت مربع بوده و کمتر از ۲۰ نفر کارمند دارند.

پدران و مادران توجه کنید!

زیبائی اندام و Steroids

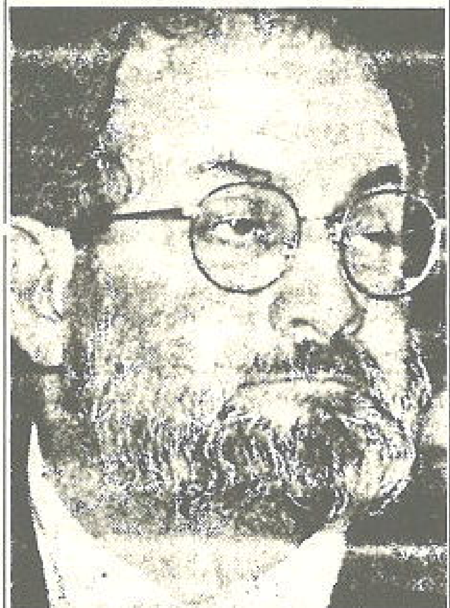
اخیراً یک پژوهشگر در دانشگاه ایالتی پنسیلوانیا در اثر تحقیقات خود درباره استفاده از دارو برای زیبائی اندام بین خانمها و مخصوصاً دختران به این نتیجه رسیده است که استفاده از آن در دوران دهه ۱۹۹۰ متداول شده است.

این دارو که یک نوع هورمون است Steroids نام دارد که در تقویت، بزرگی و برجستگی ماهیچه‌های بدن نقش عمده‌ای دارد. لازم به تذکر است که ورزشکاران خصوصاً وزنه‌برداران از آن استفاده می‌کنند تا بتوانند با نیروئی مافوق نیروی اصلی خودشان با ورزشکاران دیگر در مسابقات به رقابت بپردازند. یک تحقیق فعلی که در سراسر آمریکا به عمل آمده نشان می‌دهد که در سال ۱۹۹۱ مصرف این دارو توسط دختران جوان دو برابر شده است در صورتی که برای پسران ۱۲ تا ۱۸ ساله تغییر نکرده است. در سال ۱۹۹۱ ، ۲/۰٪ از دختران ۱۲ تا ۱۷ ساله اعتراف به مصرف این هورمون کرده‌اند و در سال ۱۹۹۴ این رقم به ۶/۰٪ رسیده است. در سال ۱۹۹۱، ۸/۰٪ دختران دبیرستان کلاس هشتم از این دارو برای زیباتر نشان دادن اندام خودشان استفاده کرده‌اند و در سال ۱۹۹۶ تعداد آنها به ۱/۴٪ ترقی کرده است.

در یک پژوهش دیگر آمده است که ۴/۹٪ پسران و ۲/۴٪ دختران حداقل یکبار این هورمون را مصرف کرده‌اند که این شامل ۳۷۵/۰۰۰ پسر و ۱۷۵/۰۰۰ دختر می‌شود.

بدیهی است استفاده از Steroids دارای عوارض جانبی نیز می‌باشد که از جمله ریختن موهای سر است و استفاده طولانی از آن

ناراحتی‌های کبدی و قلب بوجود می‌آورد. در خاتمه پژوهشگران سه عامل را در مصرف این هورمون مؤثر می‌دانند. راه یافتن خانمها به میادین و مسابقات ورزشی، تماشای اندام زیبای هنرپیشگان هالیوود و سوم عدم آموزشهای علمی به حد کافی برای جلوگیری از مصرف این دارو برای خانمها.



جایزه کشتن سلمان رشدی ممکن است از ۲/۵ میلیون دلار هم تجاوز کند.

بنیاد ۱۵ خرداد وابسته به دولت جمهوری اسلامی سال گذشته جایزه کشتن سلمان رشدی را از ۲ میلیون به ۲/۵ میلیون دلار افزایش داد و آیت‌الله صانعی رئیس بنیاد هم اعلام کرده است که در نظر دارد افزایش دیگری را مورد بررسی قرار دهد و می‌گوید که افزایش مجدد بستگی به آن دارد که سلمان رشدی در چه وقت و کجا کشته شود. روزنامه جمهوری اسلامی که این مطالب را چاپ کرده است می‌نویسد که اگر سلمان رشدی در آمریکا کشته شود افزایش جایزه کشتن او حتمی خواهد بود چون تمام مسلمانان جهان از آمریکا متنفرند. آقای سلمان رشدی که در هندوستان متولد شده و تبعه کشور انگلستان است از سال ۱۹۸۹ در مخفیگاه بسر می‌برد و دولت انگلستان مواظب او است. در فوریه ۱۹۸۹ آیت‌الله روح‌الله خمینی حکم قتل او را صادر کرد و گفت که سلمان رشدی در کتاب **آیات شیطانی** خودش به حضرت محمد جسارت و بی حرمتی کرده است.

رئیس بنیاد ۱۵ خرداد می‌گوید هر سالی که بگذرد ما در فتوای روح‌الله خمینی برای کشتن سلمان رشدی مصمم‌تر خواهیم شد. روزنامه جمهوری اسلامی وابسته به دولت هر سال در سالگرد فتوای خمینی شمارهٔ مخصوص منتشر می‌کند.

آمریکا از جمهوری چک (Chek) شکست خورد

اخیراً از چندین کشور مختلف جهان دانش‌آموزان کلاس هفتم و هشتم در یک مسابقه علوم اجتماعی و ریاضی شرکت کردند و نتیجه این مسابقات نشان داد که دانش‌آموزان چک (Chek) توانستند به رقبای آمریکائی خود غلبه کنند گر چه سیستم آموزشی آنها بسیار با آمریکائی‌ها متفاوت است. به جدول زیر توجه کنید: حداکثر نمره ۸۰۰ بوده است.

نمره	مسابقه ریاضیات سال هشتم
۶۰۱	سنگاپور
۵۷۱	کره جنوبی
۵۷۵	ژاپن
۵۶۰	هنک کنگ
۵۵۰	بلژیک
۵۲۰	جمهوری چک
۵۱۴	بلغارستان
۵۰۸	اطریش
۵۰۵	اسلواک
۵۰۴	سوئیس
۵۰۳	مجارستان
۵۰۰	ایرلند
۴۹۰	استرالیا
۴۹۰	تایلند
۴۹۴	کانادا
۴۹۰	فرانسه
۴۸۴	آلمان
۴۷۴	سوئد
۴۷۳	انگلستان
۴۷۲	زلایند نو
۴۶۵	دانمارک
۴۶۳	اسکاتلند
۴۶۲	لتویا
۴۶۱	نروژ
۴۵۹	آیلند
۴۵۴	رومانی
۴۴۸	اسپانیا
۴۴۶	قبرس
۴۴۰	یونان
۴۲۳	پرتغال
۴۰۱	ایران
۳۶۹	کلمبیا
۳۴۸	آفریقای جنوبی

نمره	مسابقه ریاضیات سال هفتم
۶۴۳	سنگاپور
۶۰۷	کره جنوبی
۶۰۵	ژاپن
۵۸۸	هنک کنگ
۵۶۴	جمهوری چک
۵۷۴	جمهوری اسلواکیا
۵۴۵	سوئیس
۵۴۰	بلغارستان
۵۳۹	اطریش
۵۳۸	فرانسه
۵۳۷	مجارستان
۵۳۰	شوروی
۵۲۷	استرالیا
۵۲۷	ایرلند
۵۲۶	کانادا
۵۲۲	بلژیک
۵۲۲	تایلند
۵۱۹	اسرائیل
۵۰۸	زلاند نو
۵۰۹	آلمان

۵۰۶	انگلستان
۵۰۲	دانمارک
۵۰۰	آمریکا
۴۹۸	اسکاتلند
۴۹۳	لتونیا
۴۸۷	اسپانیا
۴۸۷	ایسلند
۴۸۴	یونان
۴۸۲	رومانی
۴۷۷	لیتوآنیا
۴۵۴	پرتغال
۴۲۸	ایران
۳۹۲	کویت
۳۸۵	کلمبیا
۳۵۴	آفریقای جنوبی

اشغال پارلمان اسرائیل توسط دانشجویان

در اول ماه فوریه گذشته دانشجویان چندین کشور مختلف برای مسابقه بی نظیری درباره بحث‌های سیاسی و پارلمانی در پارلمان اسرائیل جمع شدند.

از اعضای پارلمان اسرائیل فقط عده معدودی ناظر این مسابقات بودند. این دانشجویان در مباحثه‌های خود نکات جالبی را ارائه داده‌اند که اعضای پارلمان اسرائیل می‌توانند از آن استفاده کنند و البته منظور طرز خطاب کردن یکدیگر در هنگام جواب‌گوئی به یکدیگر در بحث‌های داغ سیاسی میباشد. دانشجویان در این مسابقه همدیگر را هنگام بحث آقا و یا خانم خطاب میکردند و از واژه‌هائی که معمولاً در پارلمان اسرائیل بکار میروند مانند: «آقا برو گوش خودت را تمیز کن»، «تو نازی هستی»، «تو تمایلات فاشیستی داری» و غیره استفاده نمیکردند. البته باید یادآوری کنیم که پارلمان اسرائیل از پانزده حزب و دسته‌های مختلف تشکیل شده و مباحثاتی که در پارلمان در میگیرد مسائل مهمی را در بردارد که بستگی به حیات و سرنوشت کشور و شهروندان اسرائیل دارد و هنگام بحث کار به جدال لفظی میکشد تا حدی که اعضای پارلمان حتی یکدیگر را طرفدار نازی خطاب میکنند. در این مسابقه تیم استرالیا تیم دانشجوئی اسکاتلند را با تفاوت خیلی جزئی شکست داد و برنده شد. □

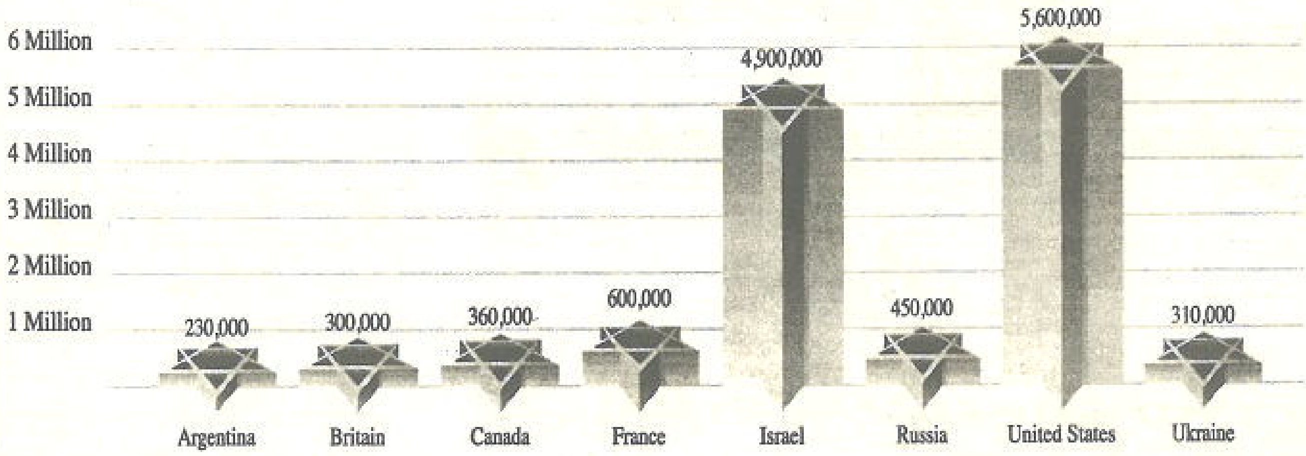
(کشف جدید پزشکی)
کشف هورمون گرسنگی

دانشمندان علم پزشکی در ایالت تکزاس موفق شده‌اند دو هورمون که مربوط به گرسنگی شده و به مغز فرمان میدهد که بدن غذا میخواهد را کشف کرده و امیدوارند با پیدایش داروئی مؤثر انسانها بتوانند مسئلهٔ چاقی و یا لاغری خود را بهتر و زودتر حل کنند. □

یک آمار جالب از تعداد یهودیان در نقاط مختلف جهان

در سال ۲۰۰۳ تعداد جمعیت یهودیان در اسرائیل از تمام کشورهای دنیا بیشتر خواهد بود. این خبر در مجله **«جامعه یهودیان جهان»** که توسط کنگره جهانی یهود منتشر می‌شود به چاپ خواهد رسید.

طبق آمار بدست آمده در عرض دو سال گذشته در حدود ۲۰۰,۰۰۰ نفر از جمعیت



یهودیان مقیم آمریکا کاسته شده است در حالی که جمعیت یهودیان اسرائیل ۳۰۰،۰۰۰ نفر افزایش یافته. امروز طبق آمار دیگری که گرفته شده جمعیت یهودیان آمریکائی ۷۰۰،۰۰۰ نفر بیشتر از یهودیان اسرائیل است.

کنگره جهانی یهود جمعیت کل یهودیان جهان را در حدود ۱۳/۸ میلیون تخمین زده است و ۵۰ سال پیش بعد از فاجعه Holocaust در حدود ۱۱ میلیون برآورده شده است.

کشورهائی که جمعیت یهودیان آنها از ۲۰۰،۰۰۰ نفر تجاوز می‌کند، به قرار زیر است:

کشور	جمعیت
آمریکا	۵،۶۰۰،۰۰۰ نفر
اسرائیل	۴،۹۰۰،۰۰۰ نفر
شوروی	۴۵۰،۰۰۰ نفر
کانادا	۳۶۰،۰۰۰ نفر
اوکرائین	۳۱۰،۰۰۰ نفر
انگلستان	۳۰۰،۰۰۰ نفر
آرژانتین	۲۳۰،۰۰۰ نفر

امّا در سایر کشورها:

کشور	جمعیت
رومانی	۲۷۴،۶۰۰ نفر
مراکش	۲۶۸،۰۰۰ نفر
ایران	۷۶،۰۰۰ نفر
ترکیه	۶۱،۵۰۰ نفر
تونس	۵۳،۳۰۰ نفر
یمن	۵۱،۲۰۰ نفر
اتیوپی	۵۱،۲۰۰ نفر

فردا خیلی دیر است **فرزندانتان را برای همکاری با سازمان ما تشویق کنید.**

شاید این کار شما بزرگترین سرمایه و بهترین بیمه برای آینده آنان باشد.

یهودیان ایرانی در خدمت فرهنگ و تمدن ایران

آشنایی با پژوهشگر و اندیشمند فرزانه و ادیب جوان، فرشید دلشاد

نوشته: شیرین‌دخت دقیقیان، تهران

در این شماره می‌خواهم به معرفی یکی از برجسته‌ترین فرهیختگان و اندیشمندانی که تا کنون جامعهٔ یهود ایرانی چه در ایران و چه در خارج به خود دیده است و من ایمان دارم که در آینده‌ای بسیار نزدیک در جایگاهی بلند، کنار استادانی چون یوسف اسحق‌پور می‌ایستند بپردازم: آقای فرشید دلشاد.

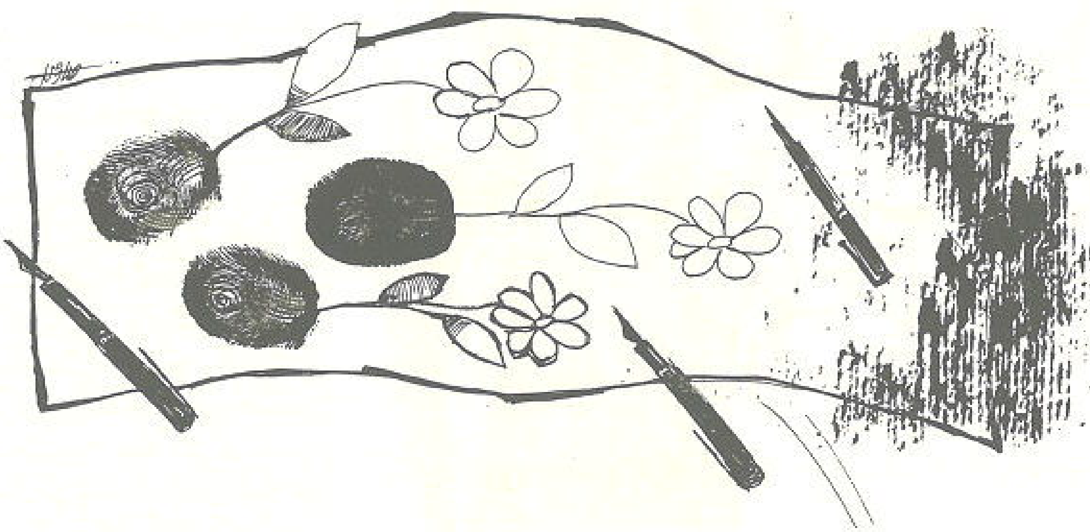
ایشان مانند همهٔ انسان‌های شایسته در سکوت و تنهایی کار کرده و پیش رفته‌اند. از ماه مهر سال ۱۳۷۷ دانشجوی دکترای فیلولوژی در دانشگاه تفلیس گرجستان خواهند بود و این امکانی است که سفیر گرجستان که خود دارای دکترای ایران شناسی و زبان شناسی است، در اختیار ایشان گذاشته است. آقای دلشاد بزرگترین منظومهٔ حماسی گرجی را که سرودهٔ شاعری به نام شوتا روستاولی است با صورت تطبیقی از متن‌های گرجی، روسی، انگلیسی و عربی ترجمه کرده‌اند و کار ایشان از شاهکارهای ادب فارسی است که حیرت استادانی چون دکتر شفیعی کدکنی، دکتر محمود عبادیان و دکتر کزّازی و بسیاری دیگر را برانگیخته است (باید بیفزایم که مقبرهٔ روستاولی در اورشلیم است). این منظومه به زودی به صورت نفیسی در گرجستان به انتشار می‌رسد و مایهٔ سربلندی همهٔ ما خواهد بود.

بیوگرافی

فرشید دلشاد در بهمن ماه سال ۱۳۵۰ خورشیدی در شیراز دیده به جهان گشود. تحصیلات خویش تا دیپلم را در زادگاهش به پایان رساند و سپس در فاصلهٔ سال‌های ۱۳۶۹ تا ۱۳۷۲ همزمان دانشجوی زبان و ادبیات فارسی در شیراز و نیز دانشجوی ادبیات دراماتیک در فرهنگسرای هنرهای زیبای تهران بود. در تکاپوی همین دوران با انجمن جوانان کلیمیان و نیز سازمان دانشجویان شیراز در زمینه‌های گوناگون ادبیات، نمایشنامه‌نویسی بر پایهٔ تأترهای کلاسیک و علمی و همچنین برگزاری کلاس‌های آموزشی روانشناسی و فراروانشناسی به همایش‌های فرهنگی - اجتماعی در آن نهادها همواره پیشاهنگ و پویا بوده است. وی پس از پایان تحصیلات و گرفتن لیسانس زبان و ادبیات فارسی (و ادبیات دراماتیک) به هنگام خدمت زیر پرچم در نیروی هوایی ارتش به عنوان افسر معاون اجرایی فعالیت‌های فرهنگی - آموزشی در حوزهٔ تخصصی خود پیوسته کوشایی داشته است.

فرشید دلشاد اکنون فوق لیسانس خود را در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی (گرایش زبان شناسی فارسی) (Literature and Persian Linguistic) از دانشکدهٔ ادبیات و زبان‌های خارجی، دانشگاه علامه طباطبایی (مدرسهٔ عالی ترجمه سابق) اخذ نموده است و تا به امروز در زمینه‌های گوناگون ادبیات، زبان شناسی، تأتر و نمایشنامه نویسی، داستان کوتاه - جامعه شناسی، فلسفه، دین و عرفان جستارهایی ارائه داده است ولی تخصص اصلی ایشان در زمینهٔ شناخت مکتب‌های فلسفی و فیلسوفان مدرن از جمله نیچه، کیرکه گارد، هایدگر، هگل، دکارت است و در این زمینه‌ها کنفرانس‌ها و تدریس‌های دانشگاهی داشته‌اند. در ضمن رسالهٔ خاستگاه زبان افلاطون را به زبان انگلیسی در دانشگاه آزاد رشتهٔ فلسفه تدریس می‌کنند.

ترجمهٔ ایشان از شاهکار حماسی غنایی ادبیات کلاسیک گرجستان از شوتاروستاولی سخنور نامدار گرجی است. ترجمهٔ منظومهٔ پلنگینه پوش Knight in the Panther's Skin با استقبال شایان سفیر آن کشور در ایران، پروفسور جمشید گیونا شویلی خاورشناس برجستهٔ گرجی و نیز گروهی از دانشوران ایرانی رو به رو شده است که در آیندهٔ نزدیک به صورت نفیسی در گرجستان و ایران به صورت دو زبانه (فارسی - گرجی) منتشر می‌شود. نام



برخی از مقاله‌های منتشر شده در مجله‌های معتبر ادبی و نیز جستارهای فلسفی ایشان را ذکر می‌کنیم:

۱ - پژوهشی کوتاه پیرامون یهودیت، مسیحیت، اسلام، عرفان: سخنرانی و مقاله دانشگاه شیراز ۱۳۶۹.

۲ - شازده کوچولو و تمامیت یک هستی (نقد): مجلهٔ ادبیات دانشگاه شیراز ۱۳۶۹.

۳ - گذاری در نقد نشانه شناسیک: مجلهٔ فرهنگی عصر شیراز ۱۳۷۱.

۴ - شاملو، سرود خونین یک حماسه: سخنرانی دانشگاه شیراز ۱۳۷۱.

۵ - مفهوم توبه در ادیان توحیدی: مجلهٔ ادبیات دانشگاه تهران جهاد دانشگاهی ۱۳۷۱.

۶ - سبک شناسی متون عرفانی (کشف المحجوب): دانشگاه آزاد ۱۳۶۹.

۷ - مجموعهٔ سخنرانی در صدای جمهوری اسلامی ایران ۱۳۷۵ به مناسبت میلاد امام زمان در دوازده برنامه.

۸ - انگیزه‌های چالش و نبرد در شاهنامهٔ فردوسی: خرداد ۱۳۷۶ دانشکدهٔ علامه طباطبایی.

۹ - تمثیل گرایی و رمز پردازی در مرزبان نامه: زمستان ۱۳۷۵ دانشکدهٔ علامه طباطبایی.

۱۰ - برخی عوامل مؤثر در شکل‌گیری انقلاب فرانسه: دانشگاه شیراز ۱۳۷۴.

۱۱ - نقدی زبان شناسانه به مجموعه داستان مومیا و عسل (شهریار مندلی‌پور): مجلهٔ عصر شیراز ۱۳۷۶.

۱۲ - بزنگاه عرفان و تشرع (پژوهشی در اندیشهٔ حکیم سنایی): مقالهٔ پژوهشی مجلهٔ دانشگاه علامه طباطبایی.

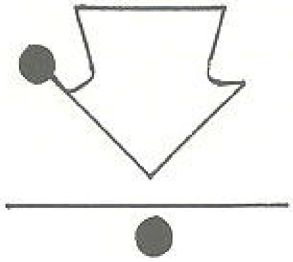
۱۳ - شالوده شکنی و دگردیسی زبان در ادبیات معاصر: پاییز ۱۳۷۵ دانشگاه علامه طباطبایی.

۱۴ - نقدی نشانه شناسیک بر روایت ماندایی رستم و سهراب: مجلهٔ ادبستان.

۱۵ - نقدی نشانه شناسیک بر روایت ماندایی رستم و سهراب: مجلهٔ ادبستان.

* * *

اینک با یک داستان کوتاه و دو قطعه شعر از ایشان را که برای اولین بار خارج از ایران چاپ می‌شود را بنظرتان میرسانیم.



داستان کوتاه: پرواز

این جا شهر عجیبی است با مردمانی غریب، جایی شاید در انتهای دنیا که در پایان آن ردیفی از سپیدارهای بلند به تاریک و روشنی نامفهومی کشیده می‌شوند. شهری جادویی که رایحهٔ گیاهان دارویی ناشناخته همواره در آن موج می‌زند و شکوفه‌های سیب گاه و بیگاه در آن نمایان می‌شود. آسمان زرد است و بی انتها، صبحها باران می‌بارد و نزدیک ظهر آنقدر هوا گرم می‌شود که پرستوها می‌میرند و خیابان‌ها پر از لاشهٔ پرستوها می‌شود. درست مانند آنکه باران پرستو آمده باشد و عصر وقتی که یک غروب پاییزی فرا می‌رسد، پرستوها جان می‌گیرند و به سوی ستاره‌ها پر می‌کشند. تا فردا دوباره بمیرند، کسی نمی‌داند از کی این رخداد پیش آمده است، امّا سالهاست که هر روز پرستوها جان می‌دهند تا دوباره زنده شوند.

این جا همیشه چهارشنبه است، مانند اینکه زمان بر جای ایستاده است. با این همه، مردم هر روز صبح به هنگام سلام، صبح چهارشنبه خوبی را برای یکدیگر آرزو می‌کنند.

اما شاید شگفت‌تر از همه داستان دانیال باشد، مردی تنها با چشمانی لاجوردی همتای

آسمان. کسی پیش از ازدواجش به یاد نداشت که او هیچ گاه از پنجره خارج شود، اما هنگامی که در یک غروب پاییزی چهارشنبه با زن زیبا و جوانش ازدواج کرد، فردای آنروز برای اولین بار از پنجره بیرون پرید تا پی کارش برود. زنی که هیچ کس او را نمی‌شناخت، کسی نمی‌دانست که او اهل کجاست یا خود از کدامین جای آمده است. پوست کهربایی‌اش با دیدگانی که افسون یک مار را بخاطر می‌آورد، همه را به تحسین وامیداشت برخی می‌گفتند او از شهری عجیب‌تر آمده است، عجیب‌تر از اینجا، جایی در آن سر دنیا که تنها خیال می‌توانست در آنجا پر کشد، امّا بفرجام همه میدانستند که اینها شایعه‌ای بیش نیست، شایعه‌ها در آن شهر زرد و شگفت زود از میان می‌رفتند.

زن زیبا و جوان هر روز صبح برای خرید از خانه بیرون می‌رفت، امّا نه از پنجره بلکه او هم مثل همه آرام از پلکان پایین می‌آمد تا از فروشگاهی در خیابان پایین‌تر خرید کند، و هر روز فقط یک چیز می‌خواست «کَرَفس».

هنگامی که آن روز صبح دانیال برای اولین بار از پنجره بیرون جست، رهگذران فریادی از ترس برکشیدند اما او آرام پاهایش را با زمین آشنا کرد و سپس بی آنکه به پیرامون نگاه کند پی کارش رفت.

برخی برایش دست زدند و دسته‌ای دیگر او را جادوگری بزرگ پنداشتند.

او در آن سوی شهر نزدیک سپیدارها، جایی که دنیا به آخر میرسید، معجونی از گیاهان دارویی می‌فروخت که رنگ سبز آرامش بخشی داشتند و طعم سر گیجه‌آوری از نعناع و گل گاوزبان می‌دادند، و هر روز غروب با سیبهای سرخی که در دست داشت و حالا دیگر هر کس می‌دانست که او آنها را برای زن جوانش می‌برد، به خانه‌اش در طبقه ششم یک عمارت ده طبقه در خیابان گل یاس برمی‌گشت، یک روز شهردار به مناسبت جشنی از او درخواست کرد که خودش را از بلندترین ساختمان شهر پرت کند، امّا او خونسردانه گفت که: «در بلندی سرش گیج می‌رود».



هر سپیده دم رهگذران و جهانگردان از دورترین جای‌ها جلوی ساختمان دانیال جمع می‌شدند و هنگامی که از پنجره بیرون می‌پرید، برایش کف می‌زدند و هورا می‌کشیدند. برخی قدرت او را در خوردن کرفس می‌دانستند و گروهی نیرویش را در همخوابگی او با زن جوانش می‌پنداشتند.

اما یک روز صبح وقتی جسد جوانی را که شب پیش تنها کرفس خورده بود، در پایین ساختمان یافتند دیگر کسی این حرف را باور نکرد.

فاجعه اما هنگامی آغاز شد که زن جوان کهربایی رنگ همانطور که آرام بدان شهر گام گذارده بود، بی صدا و خاموش آنجا را ترک گفت. برخی گفتند که او به آسمان رفته است، و گروهی نیز زمزمه می‌کردند که او با معشوقی جوانتر گریخته است.

صبح روز بعد جسد دانیال روی سنگ‌فرش خیابان متلاشی شده بود آنهم درست هنگامی که قصد داشت مانند هر روز از پنجره بیرون پرد، هیچ کس دلیل این فاجعه را نفهمید، تنها خون سبز رنگی که بوی نعناع و گل گاوزبان می‌داد از دهانش روان بود، و شاید آن روز او زن جوان را نبوسیده بود! □

گل یخ

در هیاهوی رویش تو
رازی نه
که یگانه روزنه‌ای است
تا دیدگان
معجزت ز مهریر را باور دارند
ور نه کدام بهار را
در پیله انتظار می‌شاید جست
آنگاه که شکفتن،
خود،
آوارِ تدفین است.

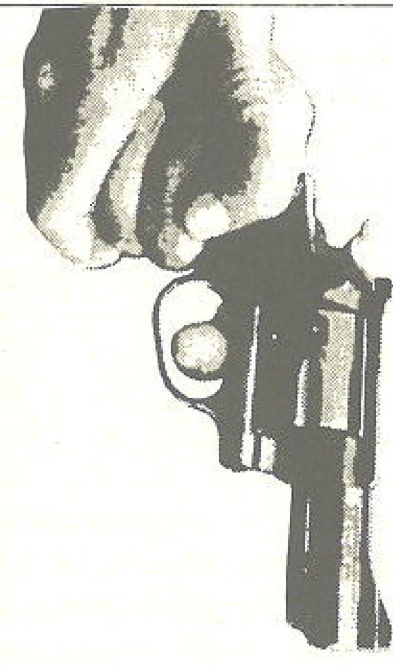
آذرماه ۱۳۷۶، فرشید دلشاد

* * *

جنین شعر را
یگانه
سخاوت تارُک تو بود
بر نهالی بَر و دوشم
ور نه کدام الهه و هاتف
بازگوی! کدامین سُروش!
مرا تلقینِ سُرایش کرد
از این سان که من

بی پروا،
خنیاگرانه
با عصمت واژه‌ها
نرد زفاف می‌بازم!

آذرماه ۱۳۷۶، فرشید دلشاد



به قلم: Eugene H. Methvin
برگرفته از: National Review Dec. 8, 1997
برگردان: پیمان اخلاقی

کمین و شکار
یا بازی قایم موشک
" Hide and Seek "

رکورد چشمگیر آمریکا در امر دستگیری افراد تروریست موجب شده است که سطح فعالیت آنان در حداقل ممکن نگاه داشته شود.



روز بیست و پنجم ژانویهٔ ۱۹۹۳، بیش از چند دقیقه به ساعت ۸ صبح، هنگام اوج تراکم ترافیک در خیابانهای شهر، نمانده بود. در کنار در ورودی مقرّ سازمان اطلاعات و امنیت آمریکا، CIA ، واقع در لانگلی، از شهرهای ایالت ویرجینیا، صفی نسبتاً طولانی از اتومبیل‌ها در برابر چراغ راهنما منتظر بودند تا با گردش به چپ، به داخل مجتمع سازمان بپیچند. ناگهان، مردی که یک فقره اسلحهٔ AK-47 ، ساخت چین، را به دست گرفته بود، از اتومبیل خود بیرون آمد، و در حالی که از لابلای اتومبیل‌های دیگر می‌گذشت، سرنشینان آنها را مورد شلیک گلوله قرار داد. در عرض کمتر از ۳ دقیقه، وی دو نفر را به قتل رسانید، و سه نفر دیگر را نیمه جان مجروح نمود، و آنان را برای همیشه دچار نقص عضو ساخت - جز یک نفر، همگیِ مجروحان از کارمندان CIA بودند. سپس مرد مسلّح با خونسردی به اتومبیل خود بازگشت، و در میان تکان، هراس، و وحشتی که به سرعت سایه می‌گسترد، از دیده‌ها ناپدید شد.

در ابتدا، مأموران پلیس هیچ نشانی از هویت این تروریست در دست نداشتند، تا آن که مهاجری پاکستانی که در آن ناحیه ساکن بود، به آنان خبر داد که ممکن است آن فرد مسلح، هم اتاقی پیشین او بوده باشد که فردای روز تیراندازی، بی هیچ یادداشت یا توضیحی محل را ترک کرده بود. مأموران پلیس فدرال، FBI ، اسلحهٔ مشابهی را در همان آپارتمان پیدا کردند، و متخصّصین دایرهٔ قضائی ثابت کردند که مختصات این اسلحه با پوکه‌های یافته شده در محل جنایت مطابقت می‌کنند. سرانجام، آثار انگشت منقوش بر پوکه‌ها، هویت تروریست را آشکار ساختند. وی **میر آیْمال کاسی**، فرد پاکستانی ۲۸ ساله‌ای بود که در سال ۱۹۹۲ به شیوه‌ای غیر قانونی وارد کشور شده بود. FBI کشف کرد که یک روز پس از تیراندازی، کاسی آمریکا را با هواپیمائی به مقصد اسلام‌آباد ترک، و سپس به سوی خانهٔ خود در شهر ۸۰۰,۰۰۰ نفری کویته، واقع در بلوچستان، در نزدیکی مرز افغانستان پرواز کرده است. [احتمال دارد که در اینجا نویسندهٔ

مقاله دچار اشتباه شده باشد. بنا به اظهار نظر فردی پاکستانی در لوس‌آنجلس، کویته، یا Quetta در بلوچستان پاکستان، در نزدیکی مرز ایران واقع است. م.] پس از اقامتی کوتاه درکنار خانواده‌اش، و درست کمی پیش از آن که FBI او را، به جرم تیراندازی ۲۵ ژانویه، فراری و مورد تعقیب اعلام نماید، کاسی در پهنهٔ سرزمینهای مرزِ افغانستان ناپدید شد.

FBI کاسی را در فهرست مجرمان فراری طراز اول خود قرار داد، و وزارت کشور پاداشی دو میلیون دلاری را در قبال او تبلیغ کرد، و بلوچستان را غرق در پوستر، اعلامیه، و حتی قوطی‌های کبریت جیبی کرد که تصویر او بر آنها نقش شده بود. اما تا ۴ سال بعد، نشانی از او پدیدار نبود.

تا آن که ساعت ۴ صبح یکشنبه، پانزدهم ژوئن ۱۹۹۷، در شهر دِراغزی خان، واقع در ۲۱۰ مایلی شرق کویته، تیمی مرکب از مأموران FBI و CIA که در هتل قدیمی و فرومایهٔ شالیمار گرد آمده بودند، بر درِ اتاق شمارهٔ ۲۱۳ ضربه زدند. با پدیدار شدن مردی خواب‌آلوده در چهارچوب در، مأموران وی را بر زمین خواباندند و به او دست‌بند زدند. در ابتدا، مرد جوان به ناسزاگوئی پرداخت، اما با شنیدن دستور مأموران، دهان خود را بست. مأموران، پس از مطابقت سریع آثار انگشت، او را همان فرد مورد تعقیب، کاسی، شناسائی کردند، و وی را کشان کشان بیرون بردند. یک روز پس از آن، در یک مجتمع نیروی هوائی پاکستان واقع در فرودگاه اسلام‌آباد، مأموران با شتاب کاسی را به داخل هواپیمای C-141، استارلیفْتر، متعلق به نیروی هوائی آمریکا، بردند، و وی را به فِرفکس کانتی، در ویرجینیا، باز گرداندند تا در دادگاهی آمریکائی محاکمه شود. بر اساس شهادت یکی از مأموران، کاسی خود در راه لب به سخن گشوده بود، به میل خویش به قتلهای سال ۱۹۹۳، اعتراف کرده، و حتی خلاصه‌ای کتبی از اعترافات خود را امضاء نموده بود. هیأتی منصفه در ویرجینیا، پس از ۴ ساعت مباحثه در خلوت، وی را محکوم به قتل عمد اعلام کرد. نزدیک به ۳۰ ساعت بعد، در کراچی، باز به هنگام تراکم عبور و مرور صبحگاهی، چند فرد مسلح ۴ مأمور حسابرسی آمریکائی را به قتل رساندند. این چهار تن در استخدام یک کمپانی نفتی بودند که مرکز آن در تکزاس می‌باشد. بار دیگر، مأموران FBI راهی پاکستان شدند، در حالی که پیشاپیش می‌دانستند که ممکن است این قتلها، در اصل ترفندی باشند تا آنان را، در میانهٔ بازی موش و گربه‌ای که عمو سام، طی بیش از یک دههٔ گذشته، با تروریست‌ها به آن سرگرم بوده است، در دامی تلافی‌جویانه گرفتار سازند.

* * *

دستگیری این تروریست، که در صدر مجرمان تحت تعقیب آمریکا قرار داشت، پیروزی بزرگ دیگری بود در رشته‌ای طولانی از کامیابی‌های مهم، امّا عمدتاً ناشناختهٔ قانونگذاران و مردانِ قانون آمریکائی در نبرد با تروریسم بین‌المللی. طی دههٔ گذشته، این گونه رخدادها به نسبتی چشمگیر کاهش پیدا کرده‌اند، و از میانگین ۶۱۶ مورد در سال، بین سالهای ۸۸ - ۱۹۸۴، به ۳۸۹، طی سالهای ۹۵ - ۱۹۹۲، تقلیل یافته‌اند. یکی از علل عمدهٔ دگرگونی فوق این است که اینک دنیا می‌داند که عمو سام هم حافظه‌ای دراز مدت دارد، و هم بازوئی بلند، و در راه دستگیری و مجازات کساتی که دست به اقدامات

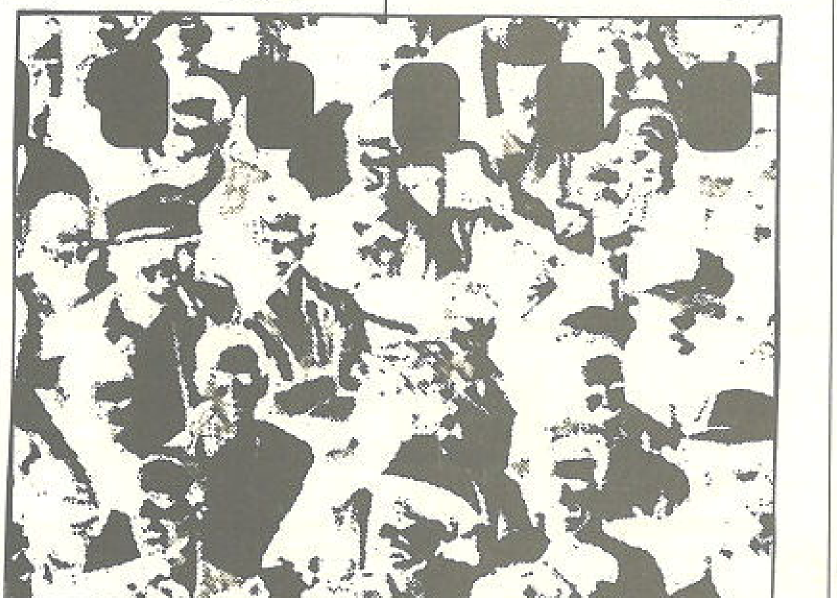
کامیابی‌های ایالات متحده در امر ردیابی تروریست‌ها و بازگرداندن آنان به سیستم عدالت آمریکا، نشانگر پیروزی عمده‌ای است



خرابکارانه بر علیه آمریکائیان می‌زنند، از هیچ کوششی فروگذار نیست. در گسترهٔ سالهای ۱۹۸۴ تا ۸۶، کنگرهٔ آمریکا اعلام کرد که طبق قوانین این کشور، صدمه رساندن به شهروندی آمریکائی، و یا حمله به مکانی تجاری متعلق به آمریکا، برای مقاصد سیاسی، در هر گوشهٔ دنیا، جرم است، و به پلیس فدرال اختیار داد که پس از تحقیق و تجسّس، مرتکبین چنین اقداماتی را دستگیر، و آنان را به ایالات متحده منتقل کند تا در دادگاهی آمریکائی محاکمه شوند. از آن سو، وزارت خارجهٔ بیشتر کشورها و پلیس آنان نیز با اشتیاق به این امر یاری می‌رسانند. وزارت کشور آمریکا، در پی سلسله مذاکراتی آرام، اما مُبرم، شبکه‌ای از همکاری‌های متقابل در سطح جهانی آفریده است که شامل ده کنوانسیون و معاهدهٔ بین‌المللی، در رابطه با هواپیما ربائی و حمله به کشتی‌ها، سیاستمداران، کارکنان سازمان ملل متحد، و نظائر آن می‌شود. امروزه، خرابکاران می‌دانند که برای اختفا، جای زیادی وجود ندارد.

بدین ترتیب، اینک **فواض یونس** در زندانی در آمریکا به سر می‌برد، و به جرم ربودن یک هواپیمای مسافربری متعلق به دولت پادشاهی اردن، از بیروت، در سال ۱۹۸۵، دورهٔ سی سالهٔ زندان را سپری می‌کند. ۴ تن از هفتاد سرنشین این هواپیما آمریکائی بودند. دستگیری یونس به مثابه نخستین مورد کاربرد این مصوّبهٔ نوینِ ضد ترور بود. در این مورد، CIA از همکاری یکی از دوستان پیشین یونس سود برد که در قبرس می‌زیست. این فرد یونس را با مکالمه‌ای تلفنی دربارهٔ معاملات مواد مخدر سرگرم کرد، و در همان حال، مأموران CIA اقرار او را به نقش خود در هواپیما ربائی مزبور بر نوار صدا ضبط کردند. در سال ۱۹۸۷، یونس، همراه با همان مرد، سوار بر قایقی موتوری به سوی «یک معاملهٔ مواد مخدر» می‌رفت، که خود را در چنگ مأموران FBI اسیر دید (در اصل، این قایق توسط FBI، در سواحل مدیترانه اجاره شده بود)، و به زودی خویش را، سوار بر هواپیما، راهی واشینگتن یافت. او در عصر محاکمهٔ خود با افسوس گفت: «هرگز تصور نمی‌کردم که به دست دولت آمریکا دستگیر شوم!»

نیز، در همین راستا، FBI ۶۰ مورد اثر انگشت را که در سال ۱۹۷۳، توسط افرادی



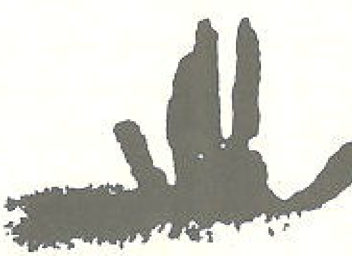
خرابکار به جا مانده بود، به دقت بایگانی کرد. این اشخاص، در مقابل دو بانک اسرائیل در منهتن، و در برابر ترمینال هواپیمائی اِل-عال در فرودگاه بین‌المللی کندی، در اتومبیل‌های کرایه شده، بمب‌های نیرومندی کار گذارده بودند که مقرر بود همزمان با یکدیگر منفجر شوند. (هر چند در نهایت، اشتباه در نحوهٔ اتصال سیم‌ها، از انفجار این بمب‌ها جلوگیری کرد.) متجسّسین، بمب‌گذار را **خالد دوهام الجواری**، فردی عراقی که با واقعهٔ «سپتامبر سیاه» نیز ارتباط داشت، شناسائی کردند (طی آن واقعه، در جریان المپیک سال ۱۹۷۲، مونیخ، گروهی فلسطینی، ۱۱ ورزشکار اسرائیلی را به قتل رسانیدند). سرانجام، سازمان امنیت اسرائیل الجواری را، که اینک در قبرس، در ظاهرِ یک مأمور رسمی سازمان آزادیبخش فلسطین، PLO، با نامی جدید، همراه با همسر و فرزندان خود زندگی می‌کرد، نشان کردند. در سال ۱۹۹۳، FBI، وی را، در حین عبور از رُم دستگیر کرد، دولت ایتالیا او را تسلیم نمود، و اینک وی، پس از محکومیت، در زندانی در آمریکا به سر می‌برد.

همچنین در سال ۱۹۸۴، کنگره طرحی مبنی بر اعطای پاداش به وجود آورد که زیر نظر وزارت کشور اداره می‌شود. در جریان این طرح، دولت آمریکا در روزنامه‌های سراسر دنیا اعلام کرده است که عمو سام، در قبال هر گونه اطلاعاتی که از وقوع اقدامی تروریستی بر علیه شهروندان آمریکائی و یا مایملکی آمریکائی در آن سوی اقیانوس پیشگیری کند، به حل آن منجر شود، و یا به دستگیری و محکومیت مجرمانی که مرتکب چنین اعمالی شده‌اند منتهی گردد، تا حداکثر مبلغ ۲ میلیون دلار به عنوان پاداش پرداخت خواهد کرد. این وزارتخانه از چهره‌های مشهور هالیوود بهره جسته است تا در شبکه‌های جهانی تلویزیونی، این جوائز را

تبلیغ کنند. افزون بر آن، انجمن خلبانان آمریکا و انجمن حمل و نقل هوائی آمریکا، در صورتی که وسائط نقلیهٔ آمریکائی مورد حمله قرار گرفته باشند، جداگانه تا حداکثر مبلغ ۲ میلیون دلار پرداخت می‌کنند. واجدین شرائط می‌توانند، از هر نقطهٔ دنیا، با این شمارهٔ تلفن تماس حاصل کنند: (800)HEROES1.

ثمرهٔ طرح اعطای پاداش، روگردانی بیش از ده خبرچین از گروههای وابستهٔ خود و جذب آنان، دستگیری چندین خرابکار مشهور، و افزون بر آن، پیشگیری از نزدیک به دوازده اقدام تروریستی بر علیه آمریکائیان در آن سوی اقیانوس، بوده است. در سال ۱۹۹۱، در جریان جنگ خلیج، همین طرح منجر به جلوگیری از حمله‌ای خرابکارانه به سفارتخانهٔ آمریکا در بانکوک شد.

اما چشمگیرترین مورد از موفقیت‌های این طرح، نقش حیاتی آن در جریان دستگیری خطرناک‌ترین تروریست جهان در سال ۱۹۹۵ بود. این جوان ۲۸ ساله **رمزی احمد یوسف** نام داشت که به جرم طراحی و هدایت پروژهٔ بمب گذاری در مرکز تجارت جهانی، The World Trade Center، در سال ۱۹۹۳، محکوم گشت. او که فرزند پدری پاکستانی و مادری فلسطینی بود، سالهای رشد خود را در کویت گذرانید، سپس از انگلستان مدرکی در رشتهٔ مهندسی الکترونیک دریافت کرد، و از آن سو، در اردوهای آموزشی جناحهای افراط‌گرای اسلامی در افغانستان، بر فنون بمب‌سازی چیرگی یافت. شاید همانجا بود که وی با شیخ نابینا، **عبدالرّحمن** (که موعظه‌های غضب آلودش به ترور **انور سادات** در سال ۱۹۸۱ منجر گشته بود)، و نیز محتملاً، با سازمان اطلاعات عراق، ارتباط یافت. میزان فعالیت‌های خرابکارانه‌ای که وی در مدت ۴ سال بر عهده گرفت شگفت‌آور است. او خود بمب مرکز تجارت جهانی را ساخت و در محل نصب کرد، در یک هواپیمای مسافربری در فیلیپین و یکی از اماکن مقدس شیعه در ایران بمب گذارد، ۲۶ نفر را به قتل رسانید، و توطئهٔ ترور پاپ ژان پل دوم را طی دیدار وی از فیلیپین، طرح ریزی کرد. همچنین، یوسف در نظر داشت که نخست‌وزیر پاکستان، خانم **بی نظیر بوتو** را به هلاکت برساند. وی در مانیل، در آشپزخانهٔ محل اقامت خود،



سرگرم ادغام مواد منفجره بود، که دود فراوان حاصل از معجون شیطانی او، مأموران آتش نشانی و پلیس را به آنجا کشاند. آن جا، آنان خود را در یک کارخانهٔ حیرت‌انگیز ساخت بمب یافتند، و پرونده‌ای کامپیوتری به دست آوردند که در آن جزئیات طرح انفجار ۱۲ هواپیمای مسافربر آمریکائی بر فراز آبهای اقیانوس آرام، در جریان یک کشتار دو روزهٔ فوق‌العاده چشمگیر، با دقت تشریح شده بود. اما، یوسف، خود ناپدید شده بود. مدارکی که او در مخفیگاههای متعدد از خود به جای گذاشته بود، نشان دادند که وی مهرهٔ اصلی یک شبکهٔ ترور می‌باشد که از مانیل تا کوپنهاگ گسترش دارد. وزارت کشور آمریکا، سقف پاداش، یعنی مبلغ ۲ میلیون دلار را در قبال دستگیری او تبلیغ کرد.

یک ماه بعد، در اسلام‌آباد، یوسف کوشش کرد که اشتیاق پارکر، دانشجوی مسلمان رشتهٔ الهیات راکه از آفریقای جنوبی آمده بود، و خود متعصبانه با آمریکا ضدیت داشت، جذب کند. در آغاز، پارکر به او گوش فرا داد، اما هنگامی که یوسف تکلیف او را قاچاق یک بمب به ایالات متحده تعیین کرد، پاهایش سست شدند. امتناع پارکر با تهدید او به مرگ پاسخ گفته شد، چراکه اینک او بسیار بیش از آنچه که باید، می‌دانست. پارکر، وحشتزده ترجیح داد که به شیطان بزرگ اطمینان کند تا رفقای افراط گرای مسلمان خودش. وی، در حالی که نسخه‌ای از Newsweek را با خود داشت که عکس یوسف و خبر پاداش ۲ میلیون دلاری در قبال او را به چاپ رسانده بود، به سفارت آمریکا در اسلام آباد رفت. همانجا، وی برای خود، همسر، و کودکش ترتیب پناهندگی به کشور آمریکا را تدارک دید. چند ساعت بعد، افراد پلیس پاکستان و مأموران آمریکائی به اتاق یوسف ریختند و در میان انبوه وسائل و تجهیزات انفجاری، او را دستگیر کردند. به زودی، هنگامی که وی دریافت در دستان مجریان قانون آمریکا گرفتار آمده است، اعتماد به نفس و نخوت آغازینش از میان رفت، رنگ چهره‌اش سفید شد، و بدنش شروع به لرزیدن کرد. سپتامبر گذشته (۱۹۹۷)، یک هیأت منصفه در نیویورک، وی و دو همدست او را محکوم اعلام کرد، و اینک آنان حبس ابد، بدون امکان آزادی مشروط به ضمانت را در پیش رو دارند.

اما چنین به نظر می‌آید که میرآیمال کاسی به گونه‌ای کاملاً متفاوت تعلق داشته باشد. بر اساس مدارکی که تا به حال به دست آمده است، وی فردی منزوی بوده است، و از نظر روانی در گروه کسانی چون **لی هاروی اوسوالد، سیرهان سیرهان و جان هینکلی** قرار می‌گیرد، که بر علیه سمبل‌های قدرتی که در میدان دیدشان قرار می‌گیرد، نیروهائی پلید در درون خود می‌پرورند. پس از حملهٔ کاسی به CIA ، خبرنگاران آمریکائی با شتاب به کویته رفتند، و با آب و تاب، تصویری از موجودی شناور، بی هدف، و مسئله‌دار ترسیم کردند.

کاسی، در سال ۱۹۶۴، درکویته، در میان خانواده‌ای ثروتمند و دارای نفوذ سیاسی به دنیا آمد. پدر وی، که از همسر نخست خود، ۳ پسر و ۴ دختر داشت، همسر دومی اختیار کرد که تنها یک فرزند به جای گذاشت، که همان تروریست آینده بود. وی در سال ۱۹۸۲، در سن ۱۸ سالگی، مادر خود را از دست داد. در سال ۱۹۸۹ پدرش نیز جهان را ترک گفت، و چنان که برادر ناتنی ۴۳ ساله‌اش، که اینک بزرگ خانواده است، می‌گوید، وی از آن پس «فردی گوشه‌گیر در میان خانواده»، «با طبیعتی غیر قابل پیش‌بینی» باقی ماند. دیگر اعضای خانواده، با سیلی از صفاتی گوناگون در توصیف وی، به این بحث وارد شده‌اند، و کاسی را مردی تصویر می‌کنند که می‌توانسته است شوری درونی و پنهان، و حتی شاید خشونت بار داشته باشد. یکی از عموزادگان او، که خود یک جراح است، می‌گوید: «او مرد خود محوری است.» یکی دیگر از برادران ناتنی او پیشنهاد کرده است که «او باید تحت معاینهٔ یک روانپزشک قرار بگیرد.» خبرنگار New Yorker ، خانم مری آن ویور دریافته است که کاسی، در سن ۸ سالگی با یکی از آموزگاران خود مجادله‌ای داشته است، و در پی آن مدرسه را به آتش کشیده است. حرکتی که ظاهراً در قبالش هرگز تنبیه نشده است. دو خبرنگار Washington Post او را فردی بی تفاوت یافتند، که اغلب خجول و گاه ساده‌لوح می‌نموده است، اما هر از چند گاه فوران‌های پرخاشجویانه نیز داشته است. استادان او در دانشگاه به خاطر می‌آورند که وی برای دریافت نمرات بهتر، به تهدید و

ارعاب متوسل می‌شده است. همچنین در پی آغاز شورش ضد کمونیستی افغان در سال ۱۹۸۰، او به حمل اسلحهٔ AK-47 به مدرسه می‌پردازد. در آن هنگام وی ۱۶ ساله بوده است.

یکی دیگر از خویشان نزدیک او، که به شرط عدم افشای نامش با خبرنگار New York Times ، جان اف. بِرنز مصاحبه کرده است، می‌گوید که کاسی به هنگام تحصیل در دانشگاه بلوچستان، جائی که فوق لیسانس خود در رشتهٔ ادبیات انگلیسی را دریافت کرده است، با شور فراوان درگیر تعدادی از گروههای سیاسی شده بوده است. خویشاوند مزبور می‌گوید که این نفرت با شور و علاقهٔ او نسبت به اسلحه ترکیب شده بوده است، علاقه‌ای که کاسی رازواره از خانوادهٔ خود پنهان نگاه می‌داشته است. او اسلحه‌ها را در اتاق خود مخفی می‌کرده و تنها به دوستان خویش نشان می‌داده است. این خویشاوند می‌گوید: «او [کاسی] یک تپانچه و یا یک کلاشینکوف (نوعی مسلسل) را بیرون می‌کشید، و بُرد و قدرت شلیک آن را تشریح می‌کرد.» در سال ۱۹۸۷، در پی اعتراض دانشجویان، دو پروفسور مهمان آمریکائی که قرار بود در محل دانشگاه برنامهٔ شعر خوانی برگزار کنند، مجبور شدند که آنجا را به سرعت ترک کنند. کاسی صبر کرد تا هر دو آمریکائی به خارج از ساختمان رسیدند، و در حالی که آنان در حال عبور از میان انبوه تظاهر کنندگان بودند، وی اسلحه‌ای کمری را از زیر پیراهن خود بیرون کشید و دو گلوله در هوا شلیک کرد. «دیگر دانشجویان برای او هورا کشیدند.» در جریان محاکمهٔ او در ویرجینیا، دیگر اقوام او شهادت دادند که وی در کودکی دچار شوک‌های صرع گونه می‌شده است، و متخصصین اعصاب گفتند که تصاویر اِسکَن مغزی او نشان از آسیب در ناحیهٔ لُب پیشین دارند - امّا متخصصین دیگر پاسخ دادند که بسیاری از کسانی که دچار چنین آسیب‌هائی هستند، زندگی‌ای طبیعی دارند و مرتکب قتل نمی‌شوند.

پس از قتل‌های CIA ، کاسی ناگهان در مجتمع ساختمانی خانواده‌اش در کویته ظاهر شد، و در روز بعد، به همان سرعت، درست پیش از آن که FBI او را به عنوان مظنون شناسائی کند، ناپدید گردید. از آن پس، وی عمدتاً به عنوان یک فراری، در حال نقل مکان در میان دیوارهای گِلین دژهای خانوادهٔ

گسترده‌اش در دو سوی مرزهای افغانستان - پاکستان، زندگی می‌کرد. میزان مراقبت و نگهبانی از این مرزها پایین است، و قاچاق و خرید و فروش مواد مخدر تجارت‌های عمدهٔ آن ناحیه محسوب می‌شوند. حکمرانان واقعی آنجا سران قبیله‌ها هستند. **رابرت اوکْلی**، سفیر پیشین آمریکا در پاکستان به Washington Post گفت: «آنجا ناحیه‌ای است که ۲ میلیون دلار بیش از وفادار ماندن به خاندان و قبیله ارزش دارد». مأموران CIA، مستقرّ در پاکستان، ارتباط با خبرچیناتی مزدور را در میان سران قبیله‌ای افغان، جنگندگان کماندوئی، رهبران مذهبی، و پیران دِه آن ناحیه همچنان حفظ کرده‌اند. این عده در عملیات مخفیانهٔ ۳ بیلیون دلاری سازمان در سال ۱۹۸۰ بر علیه متجاوزین روسی، از سوی این ارگان پشتیبانی می‌شدند. تقریباً یک هفته پیش از دستگیریِ کاسی، همین شبکه نیرنگی ترتیب داد تا او به هتل شالیمار کشانده شود.

در جریان این طرح، نیمی از مأموران FBI از واشینگتن به پاکستان پرواز کردند، و در امر ردیابی این فراری، که پیوسته در حال جابجائی بود، به مدت یک هفته، به همکاری‌ای صمیمانه با CIA پرداختند. جیمی سی. کارتر، مأمور سیاهپوست آمریکائی، با سابقهٔ ۱۷ سال خدمت در FBI که رهبری تیم را به عهده داشت، به خبرنگاران گفت که «یک بار در دل نیمه شب، در حالی که سرگرم انجام عملیات مخفیانه در شهری کوچک بوده است که تنها یک چراغ برق داشت، و بهترین شکل حمل و نقل یک موتور سیکلت ۲۰ ساله بود»، دستوری مبنی بر فکس یک گزارش به مرکز فرماندهی دریافت می‌کند. برخی از مأمورین FBI خود را با پوشیدن برقع و چادر، روپوش‌هائی که زنان منطقه را از فرق سر تا نوک پا می‌پوشانند، تغییر هیأت داده بودند. جالب است که تنها چند سال پیش از این، در حالی که بنیادگرایان سرگرم تخریب دانشگاههای برکلی، کمبریج و یا مدیسون بودند، **جی. ادگار هوور** از صدور اجازه به مأموران مخفی خود (G-men) برای رویاندن ریش و سبیل، که به آنان امکان می‌داد تا به میان این خرابکاران بروند، سر باز زد. FBI ، از آن هنگام تا کنون، راه درازی آمده است.

کامیابی‌های ایالات متحده در امر ردیابی تروریست‌ها و باز گرداندن آنان به سیستم عدالت آمریکا، نشانگر پیروزی عمده‌ای است. در این راه ابتدا کنگره مصوّبه و بودجهٔ لازم را فراهم کرد، و سپس وزارت کشور، CIA و FBI به گونه‌ای ثمربخش با یکدیگر همراهی کردند تا در نبرد با تروریسم، ضربات کوبنده‌ای بر پیکر حریف وارد بیاورند. علیرغم قتل‌های هفتهٔ پیش در کراچی، این نبرد باید ادامه پیدا کند و در این میان، برای آمریکائیان مهم است تا دریابند که گهگاه، واشینگتن کاری را به درستی انجام می‌دهد. □

* آقای متوین نویسنده‌ای ساکن نیویورک و سردبیر مهمان **Reader's Digest** هستند.

برگردان: شهره نوفر

از کجا آمده‌ایم و به کجا می‌رویم؟

دائـرةالمـعارف بـریتانیکا، یـهودی و یهودیت را اینگونه معنا می‌کند: «یکی از قدیمی‌ترین ادیان بزرگ دنیای غرب با تاریخ سه هزار ساله که خود را از اعقاب ابراهیم نبی می‌دانند و زندگی خود را بنا به دستورات پنج کتاب موسی به نام توراة بنا می‌کنند.»

ربـای هـرلولد کوشنر عقیده دارد که یهودیت تنها اعتقاد داشتن بـه یک سلسله قوانین یا خواندن براخا در ساعت معین و روز مـعین نـیست. بـلکه یـهودیت هـمانند آئینه‌ای است که دنیا را بهتر و روشن‌تر نشان دهد.

تـاریخ یـهود هـمواره گـواه از انـهدام و سرگشتگی و تبعید دارد و در تمام ایـن سـه قرن و به خصوص بعد از انهدام مـعبد دوم توراة و تـعلیمات آن بـوده است کـه در هـر کجای دنیا به یک زبان همواره در تاریک‌ترین نقطه تاریخ بشریت به یهودیان امیدی تـازه برای زندگی داده است.

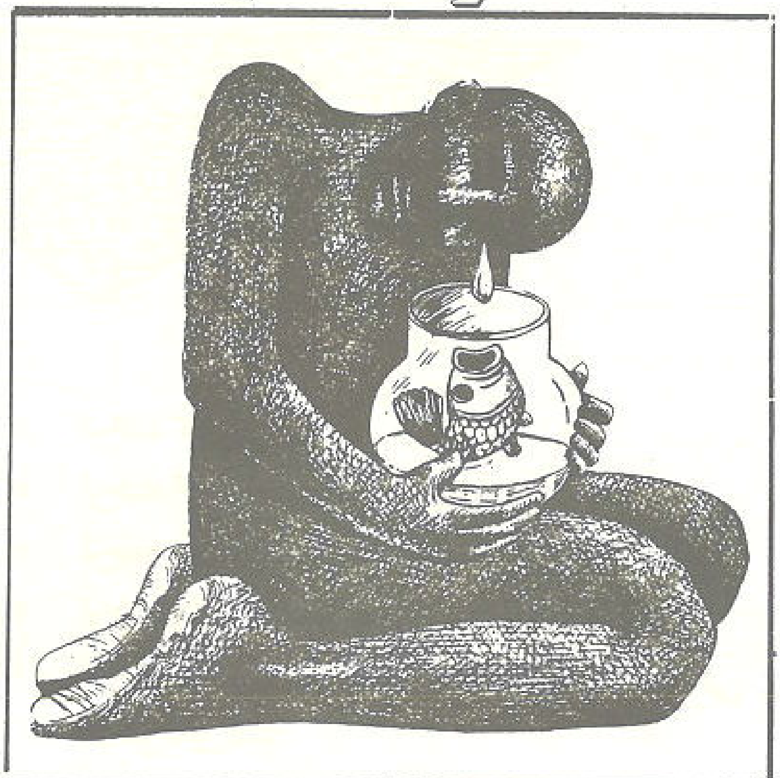
مـا یـهودیان هـزاران سـال است کـه بـا کوله‌بار خود دشت‌ها و صحراها و کوهستانها را پیموده‌ایم از دریاها و اقیانوسها گذشته‌ایم و هر چندی در جایی ساکن شده‌ایم تا دوباره به خواست و یا به اجبار کوله‌بار به دوش و کتاب به دست به شهر و کشوری دیگر کوچ کنیم. شاید به همین خاطر است که قرنهاست می‌خوانیم: «رفتنت به سلامت و آمدنت بـه سلامت.» ولی چرا نـمی‌گویم رسیدنت بـه سلامت؟ آیا به این خاطر است که هنوز بـه مقصد و مقصود نرسیده‌ایم؟

دو هزار سال بـعد از انـهدام مـعبد دوم، یهودی سرگردان از میان شعله‌های سیاهی که یروشالیم را می‌سوزاند و از زیر تیغه شمشیر سـربازان رومـی مـی‌گریزد. از یـروشالیم بـه قبرس و اسکندریه میرود. به شمال آفریقا و روم مهاجرت می‌کند و در میان بت‌پرستان دوام مـی‌آورد. سـر از بـغداد و شـوش در می‌آورد، تلمود و گمارا و میشنا را تکمیل می‌کند. با ارتش خلفای اسلام به قسطنطنیه و اسپانیا میرود. قاتل مسیح خوانده می‌شود و قربانی جنگهای صلیبی می‌گردد. به آلمان و پرتقال و فرانسه می‌گریزد و به جرم یهودیت به آتش کشیده شده و گردن زده مـی‌شود. تلمودش را در پاریس به آتش مـی‌کشند، در زمان تفتیش عقاید یا کشته می‌شوند و یا از دین باز گشته دوباره شکنجه و کشته می‌شود به انگلستان و اتریش و لهستان و روسیه میرود و دوباره به سرزمینهای عثمانی و ایران باز می‌گردد. در هر قـرنی بـا فـتوای یـهودی کشی به خاک و خون می‌افتد و اموالش به غارت میرود، تـا سـرانجام بـه قـاره جـدید مـی‌آید و در نـیمه قـرن بـیستم دو سـوم گـمگشته‌گانش در آتش گتوهای اروپـا و کـوره‌های مـرگ مـی‌سوزند ولی از یـاد نمی‌روند.

از میان بازماندگان در عرض پنجاه سال گذشته، گروهی از خودگذشته سرزمینی راکه خداوند به آنان وعده داده از چنگال مهاجمان پس می‌گیرند و آرزوی دو هزار ساله یهودیان دنیا را آرمان می‌بخشند و سرزمین صیون را پر قدرت و سرسبز بنا می‌کنند. گروهی سعی می‌کنند که در میان کتابهای مـذهبی دلیل سرگشتگی و شوریدگی ملت یهود را بیابند و گروهی دیگر بی خبر از تمام نعمتهایی که در بردارند در فکر پول هستند و در نهایت غنیِ فقیر هستند، خانه و کاشانه دارند ولی خالی از مهر و محبت، همسر و فرزند دارند ولی نه زبـانشان را مـی‌فهمند نـه دردشـان را. شب شبات و شباتشان بیشتر زرق و برق دارد تـا روحانیت.

در این میان تنهاکسانی که لطمه خواهند خورد همان فرزندان عزیزی هستند که دلمان خوش است کـه بـرایشـان سـرمایه زنـدگی درست خواهیم کرد. آیـا راهـی کـه در پـیش داریم راهی است که بـه آیـنده روشـن خـتم شود؟ □

ای آدمها که در ساحل نشسته شاد و خندانید



برده فروشی در پهناورترین کشور آفریقا بیداد می‌کند

نوشته: بدیع بدیع‌الزمانی

در سالهای پایانی قرن بیستم لکه‌ی ننگ دیگری بر پیشانی جامعه بشری نقش می‌بندد. بنا بر گزارشات خبرگزاریها نزدیک به ۱۴ سال است که بدنبال جنگ داخلی در کشور سودان، اعراب شمال اینکشور، زنان و دختران و حتی کودکان سیاهپوست ساکن جنوب را به اسارت و بردگی می‌برند. جنگ داخلی از هنگامی آغاز شد که یک دولت اسلامی توسط اعراب شمال سودان حکومت را به دست گرفت و به گفتهٔ سیاهپوستان جنوب این کشور - که باورهای دینی قبیله‌ای و یا مسیحی دارند - سیاستی را در پیش گرفت که بر اساس آن جنوبی‌ها باید با زور و اجبار به اسلام گرویده، زبان مادری خود را فراموش کرده و زبان عربی را بپذیرند. گفته می‌شود که بر اساس ایدئولوژی رژیم سودان، جنگ با جنوبیها جهاد اسلامی و جنگ با کفار تلقی می‌گردد و بنابراین مردان، زنان و حتی کودکان آنها را می‌توان کشته یا به بردگی کشانده و اموال آنان را می‌توان غارت کرد!

بنا بر گزارشات تأیید شده از سوی بازرسان سازمان ملل متحد و همچنین وزارت امور خارجهٔ آمریکا، رهبران بنیادگرای رژیم اسلامی سودان سربازان خود را تشویق می‌کنند که بجای دریافت دستمزد و مواجب، جنوبیها را به بردگی گرفته و از فروش آنان پول بدست آورند. به همین دلیل، در این آشفته بازار، زنان جوان و کودکان با ارزشترین غنیمت جنگی به شمار می‌آیند، در حالی که مردان قتل عام می‌شوند و سالخوردگان مورد کتک و آزار قرار گرفته و اموالشان غارت می‌شود. یکی از مبارزان جنوبی می‌گوید: «دولت مرکزی فکر می‌کند که با بردگی کودکان و زنان می‌تواند ارادهٔ ما را متزلزل کند».

بر اساس گزارشات موجود، دهها هزار انسان در بردگی اعراب بسر می‌برند و تنها اقدامی که تاکنون برای آزادی این بخت برگشتگان انجام گرفته از سوی یک سازمان خیریه بوده که توانسته با پرداخت یکصد دلار برای هر برده، شمار بسیار کمی از آنان را خریده

* دخترک ۱۳ ساله می‌گوید: مرگ برای من خوشتر از بردگی است.
* از نمایندگان خود در مجلس بخواهید برای جلوگیری از برده فروشی اقدام کنند.

و به خانواده‌شان بازگرداند و از آنجا که هیچگونه اقدام اساسی از سوی هیچ سازمان و مرجع بین‌المللی برای جلوگیری از این کار غیر انسانی انجام نشده است، احتمال اینکه همین چند صد نفر آزاد شده دوباره به چنگ برده‌داران بیفتند، بسیار زیاد است.

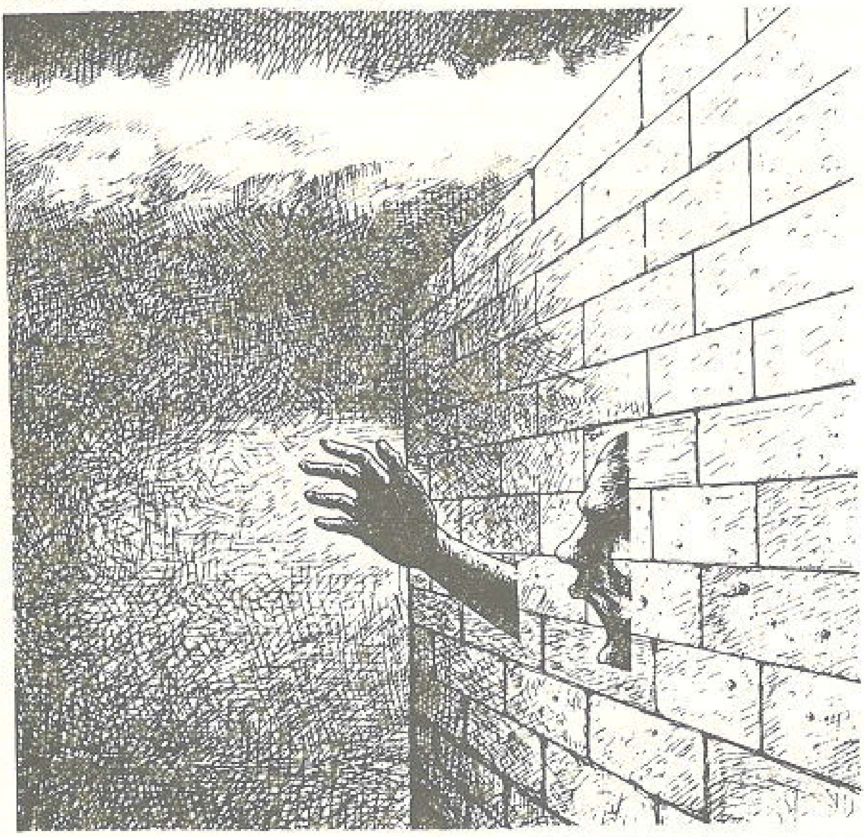
یک پژوهشگر کمیسیون حقوق بشر! در سازمان ملل متحد می‌گوید که از سال ۱۹۹۴ برده گیری، برده‌داری و برده فروشی بگونه بسیار نگران کننده در سودان افزایش یافته است!

یک گزارش وزارت امور خارجه آمریکا مبنی بر مدارکی است که شرکت مستقیم ارتش و شبهه نظامیان سودان در برده‌گیری و پشتیبانی کامل دولت مرکزی از این امر را برملا می‌سازد.

برده کشی سیاهپوستان جنوب سودان توسط اعراب شمال این کشور که تاریخچهٔ چند صد ساله دارد امروزه نیز به همان شیوهٔ چند صد سال پیش انجام می‌گردد. مادر داغدیده‌ای اشک ریزان می‌گوید که هفت سال پیش با دختر ۶ ساله خود برای آوردن آب از کلبه بیرون رفته بود که ناگهان شبهه نظامیان عرب سوار بر اسب و شتر به دهکده حمله‌ور شده و شروع به تیراندازی به همه سو نمودند. در آن هنگام وحشت و دلهره، تنها راه چاره‌ای که به فکر مادر پریشان رسید فرار به جنگل بود، امّا پس از چند لحظه، یک سوار عرب با سرعت خود را به آنها رسانده و کودک خردسال را از زمین برگرفته و ربود. فریاد و فغان مادر هراسناک بجز آنکه موجب کتک خوردن و آسیب دیدنش بشود، چیز دیگری بهمراه نداشت. سرانجام کارزار، مجروح شدن سالمندان، کشته شدن مردان جوان دهکده و به بردگی رفتن کودکان و دختران جوان دهکده بود. اعراب کودکان خردسال را به پشت اسب و شتر خود بسته و زنان و جوانان را مجبور کردند اموال غارت شده از دهکده را به دوش کشیده و با پای پیاده برای اربابان خود به شمال حمل کنند.

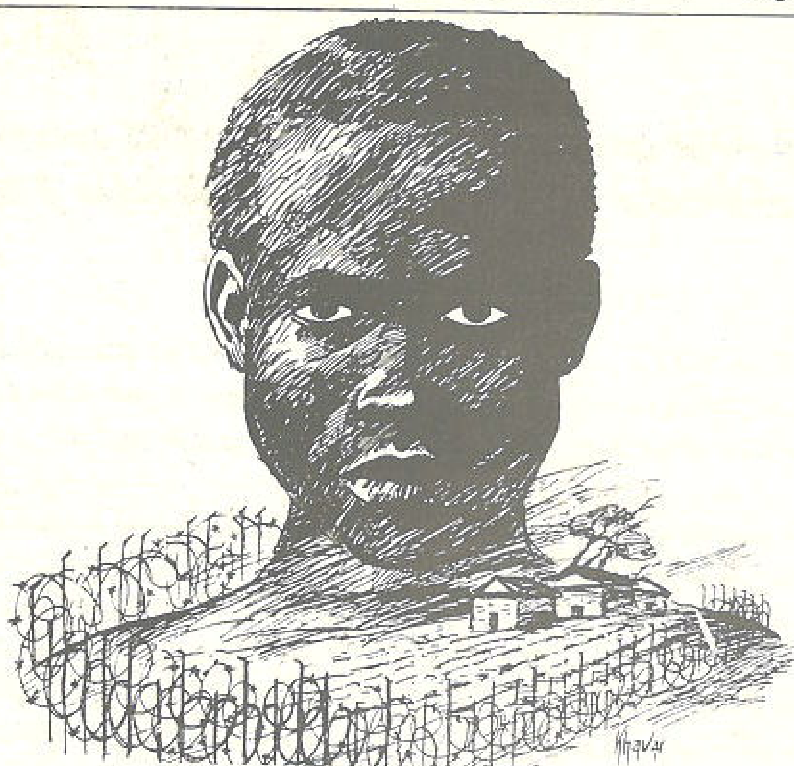
دخترک ۶ ساله در شهر به یک عرب دیگر فروخته شد. ارباب تازه، کودک خردسال را وادار می‌کرد که به گردآوری هیزم بپردازد، رختهایش را بشوید و در پختن خوراک کمک کند! غذای بردهٔ کوچک پس مانده‌های نان و خوراک ارباب بود و بسترش در ته آشپزخانه. ارباب جدید دخترک را به مسجد برده، او را مجبور به خواندن دعا و نماز کرده و می‌خواست که او را مسلمان کند. دخترک که اکنون فاطمه خوانده می‌شد، در پنهان می‌کوشید با خواندن و زمزمه کردن دعاهای قبیله خود، ایمانش را پا بر جا نگاهدارد. این نوجوان که پس از هفت سال بردگی در سن ۱۳ سالگی، به وسیله سازمان خیریه سویسی خریداری شده و به مادرش برگردانده شده است، با گریه می‌گوید که بنا به سنت مسلمانان شمال آفریقا او را بزور ختنه کرده‌اند (نقطهٔ حساس بدن دختران را می‌برند تا از آمیزش لذت نبرده و بدینگونه از جاده عفاف خارج نشوند!) دخترک جوان می‌گوید: ارباب می‌گفت اگر نگذاری ختنه‌ات کنم، مجبور خواهم شد ترا بکشم!»

برده دیگری که حدود ۴۰ سال دارد می‌گوید



که از هنگامی که در دهکده به اسارت سربازان در آمد، تا زمانی که به اردوگاه خرید و فروش بردگان رسید، چندین بار توسط ۴ سرباز مورد تجاوز قرار گرفت. می‌گوید که در بازار برده فروشان با آنان همچون حیوان رفتار می‌شد. او نیز می‌گوید که اربابش می‌خواست که او را ختنه کند و هنگامی که وی بشدت مقاومت ورزید، ارباب با شمشیر به او حمله کرد. گوش دوپاره و جای زخم روی صورت و گردنش تا پایان عمر گواه بر عمل وحشیانه اربابش خواهد بود. زن بیچاره در پایان چاره‌ای جز تسلیم نیافته بود زیرا که می‌دانست مبارزه بیشتر موجب از دست دادن جانش خواهد شد. در حالیکه بغض گلویش را می‌فشارد می‌گوید: «آنها هر بلائی که می‌خواستند بر سر برده‌های خود می‌آورند».

این دو برده از جمله خوشبختانی هستند که سویسی‌ها توانسته‌اند از یک دلال خریداری کنند. مرد دلال می‌گوید که با خرید و فروش برده‌ها می‌کوشد زندگی آنها را نجات دهد! می‌گوید که حتی در این میان ضرر هم می‌کند امّا لباس اعلای کتانی، که بر تن، کفش‌های چرمی که بر پا، ساعت ژاپنی و رادیوی موج کوتاهی که به دست دارد، همه نشان از درآمد سرشار مرد ۲۷ ساله می‌دهند. می‌گوید که برخی از برده‌ها را از



اربابشان می‌خرد و پاره‌ای دیگر را از زنانی می‌گیرد که از همخوابگی شوهرانشان با بردگان دچار حسادت گشته و می‌خواهند از شر آنان رها شوند! و دلال بردگان را با پای برهنه، تن لخت و در حالیکه برخی از آنان نوزادان حاصل از تجاوز اربابانشان را به پشت بسته‌اند، در سفری که ۳ شب بدرازا می‌کشد، به جنوب می‌برد.

امّا دیگران با سرنوشت تاریکی روبرو هستند زیرا که خانواده‌اشان، به ویژه آنان که حتی گاو و گوسفند و بز و محصول خود را در حمله شمالی‌ها از دست داده‌اند، توانائی پرداخت شش میلیون پاند سودانی (برابر با یکصد دلار) برای آزادی عزیزان خود را ندارند...□

امنون نتصر

یادداشت ها

مقاله سی و پنجم

۶۰ ـ علی، حسن و اسامی دیگر

نام مردم تا اندازهٔ زیادی نشانگر هویت فرهنگی و ملی آنهاست. اقلیت هایی که نام ویژه ای خود را به نام اکثریت مردم جایگاه زندگی خود تبدیل میکنند، باید گفت که قصداً یا جبراً قدم به دایره آسیمیله شدن یا همرنگ شدن با جامعه را برداشته اند. آسیمیله شدن فرهنگی یهودیان ایرانی احتمالاً از دورهٔ ساسانیان آغاز گردیده است. ولی در مورد قدمت برگردان نام های یهودی به نام های متداول در سرزمین مسکونی هنوز اطلاع کافی در دست نداریم. به احتمال قوی، در دورهٔ اسلامی، یهودیان ایران به عللی در نگاهداشت اسامی عبری (یهودی) بیش از یهودیان سرزمین های عرب زبان پای فشاری میکردند. مثلاً برای ما یهودیان ایران غریب است اگر بشنویم که کسی از ما نام علی، حسن، حسین یا عباس برخود نهاده است، در حالیکه چنین نامگذاری در میان یهودیان کشورهای اسلامی غیر ایرانی معمول بوده است.

نامگذاری در میان یهودیان با مراسمی همراه است که نظیر آن کمتر در میان غیر یهودیان دیده شده است. عموماً چنین متداول است که هنگام ختنه کردن اولاد ذکور به او نامی که با یهودیت وابستگی دارد داده میشود. برای دختران نیز اصولاً در همان ماه اول تولد نامی انتخاب میکنند. در خارج از سرزمین اسرائیل چنین معمول بوده که در کنار نامی متداول در میان مردم غیر یهودیِ جایگاه تولد، نامی عبری (یهودی) به کودک داده میشده است. در ایران، تا آنجایی که نگارنده اطلاع دارد، در دوره ای، شاید قبل از صفویه، چنین مرسوم بوده که کودکان صاحب دو نام بوده اند. ولی اسامی پدر بزرگ های ما چنین تداعی میکند که احتمالاً همه یا اکثر یهودیان، به خصوص پسران، در دورهٔ قاجار فقط نام یهودی داشته اند. شاید، پس از سال ۱۹۲۰، رفته رفته اولاد ذکور صاحب دو نام شدند. دختران در این مورد در استثنا بودند، چون اسامی مانند طاووس، سلطنت، کافی، نصرت، دولت، گوهر و امثالهم در میان آنانی که در اواخر قرن نوزدهم زاده شده اند یافت شده است.

با افتتاح مدارس آلیانس، از سال ۱۸۹۸ به بعد، والدین تحت تأثیر معلمان و نمایندگان آلیانس، که آنها را چون مسیح موعود میپرستیدند، بچه های خود را به نام هایی چون البر، ژوزف، هایون وامثالهم نامیدند. سالهای نخستین سلطنت رضا شاه و اوج گرفتن ناسیونالیزم ایرانی، نام های منوچهر، هوشنگ، اردشیر، سیروس، داریوش و امثال آنها رواج پیدا کرد. دختران هم به تبعیت از خاندان سلطنتی نام هایی چون ملوک، توران، اشرف، شمس (شمسی) و بعداً شهناز و مهناز نصیبشان شد. پاره ای از نام ها در دوره ای ظهور کردند و پس از مدتی ناپدید شدند. مثلاً سالهای سی و چهل میلادی دورهٔ پری و پروین، و برای پسران نام هایی از درون شاهنامه (حتی رستم و سهراب) بود. بعد ازیتا و اتوسا و پدرام و شهرام آمدند و اینک در شرف افولند.

دوره قدرت هالیوود و گسترش سینما در ایران باعث رواج اسامی سینمایی گردید. مردها به چند تا اسم مانند روبرت، رالف و فِرِد قناعت کردند. خانمها هرچه اسم قشنگ دیدند قبضه نمودند: الیزابت، اِولین، دیانا، روزا، راشِل، ریتا، ژاکلین، ژانت، ژیلا، فلورا، کلودیا، گیلدا، لوئیزا، لیندا، نانسی، ویدا، ویولت وغیره. در همین راستا، آنهایی که یعقوب متولد شدند، جک شدند، یوسف ها ژوزف، و اسحاق ها ایزاک، و داوود ها هم دیوید شدند. دست از سر فلاسفه و شاهان خارجی برداشته نشد: سقراط و بقراط و افلاطون و لقمان و ارسطو در کنار ویلیام و الکساندر و جورج و ادوارد قرار گرفتند.

یهودیان هر شهر و دیار نام های مخصوص بخود داشتند. اگر از پاره ای اسامی مضحک بگذریم، مثلاً اسامی گوئل و صیون بیشتر در میان یهودیان اصفهان و شیمعون و لوی اکثر در میان یهودیان همدان دیده شده است. تا اینکه یهودیان ایرانی به آمریکا آمدند و آنچه اسم عجیب و غریب آمریکایی بود تاراج کرده روی بچه های خود گذاشتند. اما، همانطور که در بالا اشاره شد، بر خلاف یهودیان عرب زبان، یهودیان ایرانی، به استثنای یهودیان مشهد، هیچگاه اسامی اسلامی خاص، مانند علی، حسن،

حسین و عباس برخود ننهاده اند (یا اینکه نهاده اند و من خبر ندارم). موضوع یهودیان مشهد با فاجعه مارس ۱۸۳۹ ارتباط دارد که در بارهٔ آن باید مقاله ای جدا گانه نوشت.

در مقابل، مسلمانان بیشتر اسامی یهودی مندرج در کتاب مقدس را با افتخار روی بچه های خود گذاشته و میگذارند: ابراهیم، اسحاق، یعقوب، یوسف، موسی، هارون، داوود، سلیمان، الیاس (الیاهو)، یونس (یونا)، دانیال، ایوب و امثالهم. این اسامی اکثراً در قرآن یاد شده است. به همین دلیل، نامی از اشعیا، ارمیا، عزرا و نحمیا در میان آنها نیست؛ زکریا متداول است چون در کتب مقدسه اسلامی نیز آمده است. سران سلجوقی اغلب نام های عبری و یهودی بر خود مینهادند، مانند اسرائیل، میکائیل، و سایر اسامی عبری یاد شده در بالا. عده ای گمان میبرند، که آنان از احفاد ده سبط گمشده اسرائیل اند. در میان دختران مسلمان، من فقط نام مریم را بیاد دارم که آن هم در قرآن به عنوان خواهر هارون و مادر عیسی مسیح قید شده است. در مقابل، نام معصومه در میان دختران یهودی کردستان ایران شنیده شده است.

اخیراً، هنگامی که اسناد و ورق پاره های خود را جا بجا میکردم، به دو سه ورق رنگ پریده برخوردم که روی آنها، خدا میداند چند سال پیش، با مداد موضوعی را که مورد بحث است یادداشت کرده بودم. بقول صاحب کتاب خروج: و این است نام های پسران اسرائیل که در جهان پراکنده شدند . . . .

حسن ها

- ربی یقوتیئل بن اسحاق بن حسن که در نیمهٔ اول قرن یازدهم در اسپانیا میزیسته از نکوکاران جامعه یهود آن دیار بوده و ربی شلومو ابن گبیرول، شاعر معروف یهود، را نیز از لحاظ مالی یاری داده است. ابن گبیرول در سوگ وی سه مرثیه سروده است.

- حسن بن ماشیح حاخام معروفی بوده که در سوریه، گویا در قرن دهم، میزیسته است.

- یهودا هلوی (تودلا ۱۰۷۵ - مصر ۱۱۴۱)، شاعر و فیلسوف معروف یهود، کنیه اش ابو الحسن بود.

- ربی مُشه ابو الحسن، که در نیمهٔ اول قرن یازدهم در اسپانیا میزیسته، اشعار عبری، به ویژه هزلیات و طنز، میسروده است.

- یعقوب حسن یک یهودی الجزایری بود که در سال ۱۹۵۸ به عنوان نماینده کشور اسرائیل به الجزایر رفت و در آنجا کشته شد.

- در سال ۱۹۲۴ به جبل الطارق خود مختاری داده شد. رئیس هیأت وزراء این منطقه یک یهودی بنام سِر یهوشوع حسن انتخاب شد.

حسین ها

- عجالتاً فقط یک حسین پیدا شده و آنهم ربی داوید بن اهرون بن حسین است که در قرن هیجدهم در مراکش میزیسته و از او اشعاری چند باقی مانده است. کتابچه اشعار وی را در سال ۱۷۸۷ تحت عنوان **תהילת דוד** (افتخار داوید) در آمستردام چاپ کرده اند.

عباس ها

اینجا هم فقط یک عباس معروف پیدا کردم. ربی یهودا بن شموئل بن عباس، متولد فاس و متوفی در موصل ۱۱۶۷، شاعر معروفی بوده که شعر مذهبی سوزناک «**עת שערי רצון להפתח**» را، که یهودیان مؤمن ایرانی از بر دارند، به نظم آورده است. نامبرده این شعر را، که وارد کتب نیایش «سیدور» شده، به علت اسلام آوردن فرزندش سروده است. فرزندش در مراغه فوت کرده است.

علی ها

برخلاف آنچه ممکن است پاره ای از مؤمنین ما بپندارند که تلفظ باید با عین مکسور (عِلی) باشد، میخواهم آنها را از این گمان بدر آورم، چون تلفظ همهٔ آنها دقیقاً چون تلفظ نام امام اول شیعیان است. این اسم، مانند حسن، محبوب یهودیان بوده است:

- ربی علی بن ایسرائل در کار تفسیر پاره ای از کتب مقدسه دست داشته و گویا در قرن دهم میزیسته است.

- ربی علی بن سلیمان نیز کار و زمان زندگی اش مانند مشارالیه بوده است.

- گائون معروف، علی بن زکریا در اواسط قرن سیزدهم در شهر اربل واقع در کردستان عراق میزیسته است.

- یافِت بن علی هلوی، متولد بصره در اواسط قرن دهم و متوفی در اورشلیم پس از ۱۰۰۵، از مفسرین قرایی ها محسوب میشود. در بارهٔ وی اشاراتی در مقالهٔ «سیری در تاریخ یهود ایران» در جلد دوم **پادیاوند** آمده است.

- علی هکهن بن زوطا حاخام معروفی بود که در سوریه، گویا در قرن دهم، میزیسته است.

- ربی علی هلوی رئیس یشیوا در بغداد بود. او را معلم داود الروئی (قرن دوازدهم) دانسته اند (در بارهٔ وی ر.ک به جلد دوم **پادیاوند**). این علی را علی اول میخوانند، چون یک گائون دیگر، که در سال ۱۲۵۰ ریاست یشیوای بغداد را در دست داشته، بنام عُلی ثانی معروف شده است.

- گائون علی بن شموئل رئیس یشیوای مرکزی بغداد در اواخر قرن یازدهم و اوائل قرن دوازدهم میزیسته است. او بود که کوشید آموزش تلمود را میان یهودیان ایران گسترش دهد. در زمان او یک یشیوا برای تعلیم تلمود در شهر همدان گشایش یافت.

- علی بن اوراهام از ربان های معروف قرایی ها در قرن یازدهم در شهر رمله (واقع در سرزمین اسرائیل) بود.

- علی بن یهودا طبریایی گویا موقعی که راب سعدیا گائون (قرن دهم) سفری به سرزمین اسرائیل میکند معلم دستور زبان عبری وی بوده است.

عمر ها

ما عمر هم داشته ایم:

- ابو عمر یوسف از خانواده شوشنی ها در قرن دوازدهم در اسپانیا مقام عالی دولتی را در دربار الفونس هشتم داشته است.

- ربی یوسف بن یعقوب معروف به ابو عمر در نیمهٔ اول قرن دوازدهم دیان شهر قرطبه بود و از او اشعار لغز وطنز به زبان عبری باقی مانده است.

این بحث جالب ناقص است، و کسی که وقت و حوصله دارد بد نیست در بارهٔ این موضوع، که در برگیرنده جنبه های فرهنگی و تاریخی جامعه ماست، رساله ای بنویسد.

مرگ جنجال برانگیز پرنسس دایانا و ارتباط اسرائیل

برگردان: منیژه یوم‌طوبیان



سفیر سابق در توضیحی که در کلوپ قاهره میداد، این مطلب را به وضوح آشکار می‌کرد. او با اطمینان کامل ادعا می‌کرد که «اسرائیلیها» نمی‌خواستند دُدی با دای (پرنسس دایانا) ازدواج کند، نه فقط به خاطر آنکه ددی مسلمان بود، بلکه به دلیل فعالیتهای دای در مسائل

انسانی نیز بود. او بالاخره به خاورمیانه می‌آمد و از اردوگاههای فلسطینی‌ها بازدید می‌کرد. وسائل ارتباط جمعی دنیا او را دنبال می‌کردند و این برای اسرائیلها غیر قابل تحمل بود.

او، البته پرنسس دایانا است که مرگش در تصادف اتومبیل ۳۱ آگوست در پاریس منبع

الهام تئوریهای فراوان و توطئه‌های عجیب شده است. عده‌ای می‌گویند که در مرکز این اتهامات تشکیلات انگلستان، خانواده سلطنتی، سرویس ضد جاسوسی و یا افراد بالای سیاسی انگلستان هستند. ازدواج دایانا با ددی فایادِ دُن‌ژوان (که او نیز در تصادف مرده بود) و از طرف دیگر احتمال مسلمان شدن دایانا، این سازمانها و افراد را به وحشت انداخته بود.

این تئوریها خصوصاً به وسعت زیادی در مصر شکوفا شده است. به این دلیل که فایاد مصری بود و از جهاتی دیگر، نشریات آنجا از بهترین استانداردهای خبرنگاری نیز برخوردار نیستند.

در حالیکه روابط عاشقانه او با دایانا شکوفا می‌شد، مصریها غرور خاصی در این واقعیت که ممکن بود یک فرد مصری ناپدری پادشاه آینده انگلستان بشود احساس می‌کردند. برای آنها فایاد به یک «دُن ژوان» مصری تبدیل شده بود و تعداد زیادی از مردهای مصری، ظاهراً جذبِ دایانا به فایاد را، به گونه‌ای به جذابیت مردانگی خودشان نسبت می‌دادند.

آنیس منصور (Anis Mansour) آکادمیسین و مؤلف، یکی از کسانی بود که بلافاصله بعد از تصادف، در حالیکه مصر برای دایانا و پرنس عربی‌اش سوگواری می‌کرد، جریان توطئه را شروع کرد. او صریحاً در روزنامهٔ معروف الاهرام اعلام کرد که «سرویس ضد جاسوسی انگلستان آنها را کشت»، و ادامه داد

که آنها نمی‌توانستند اجازه دهند که مادر پادشاه آینده انگلستان با یک مرد مسلمان عرب ازدواج کند. این برای انگلستان بدین معنی بود که در آینده با پادشاهی مواجه خواهد شد که ممکن است خواهری به نام فاطمه و یا برادری به نام محمد داشته باشد.

در مصر یک تئوری توطئه، بدون متهم کردن دشمن که در واقع اسرائیل است، تئوری توطئه نیست. بنابراین در چند هفته گذشته، سرزمین یهود خصوصاً موساد در مسیر تصورات ناخوشایند در مورد مرگ «دای و دُدی» قرار گرفته است.

نه تنها سفیران بازنشسته، بلکه چندین روزنامه از قبیل «الدستور» (Al-Dastour) و «ال نابه» (Al-Nabba) نظراتی منتشر کرده‌اند که موساد به گونه‌ای در ارتباط با سازمان جاسوسی انگلیس این عمل کثیف را انجام داده است و ظاهراً مردم این افکار را کاملاً قابل باور می‌دانند.

«احمد فاتحی» (Ahmad Fatehy) راهنمای مسافرتی ۲۴ ساله می‌پرسد که: «چرا اسرائیل پشت این جریان نباشد؟!» آیا آنها سعی نمی‌کنند بر خاورمیانه فرمانروائی کنند».

«شام آخر» فیلمی در مورد زندگی و مرگ دایانا است که فیلمبرداری آن به زودی در مصر شروع خواهد شد و با آنکه به نظر نمی‌رسد نقش اسرائیلی‌ها در آن وجود داشته باشد، با این حال باعث رشد این افکار در میان افراد عادی مصر شده است.

«سعدالدین ابراهیم» (Saad-Al-Dean Ibrahim) رئیس مرکز پژوهشهای اجتماعی «ابن خالدون» (Ibn Khaldoun) که عکس‌العمل مردم به این تصادف را دنبال می‌کند، می‌گوید: «این فکر در نواحی ثروتمند نشین و فقیر نشین یکسان است: «آنها، همگی قدرتهای خارجی از قبیل اسرائیل را سرزنش می‌کنند».

بحث دربارهٔ ارتباط اسرائیل، باعث بوجود آمدن دشواریهایی خصوصاً در جوّ موجود میان سرزمین یهود و همسایگان عربش شده است. بر



آخرین تصویر از ددی فاید

خلاف هر گونه تأییدی، این آتش با این شایعه که پرنسس دایانا در فکر مسلمان شدن بود، شعله‌ورتر شده است. ایهام شارشار (Iiham Sharshar) الاهرام، در یکی از چندین کتابی که در مورد این مرگ می‌نویسد ادعا می‌کند که: پرنسس عاشق، فکر تغییر مذهب را به یکی از دوستان انگلیسیش به نام «جمیما گلد اسمیت» (Jamima Gold Smith) که به خاطر ازدواج با «ایمرام خان» (Imram Khan) ملهم سیاسی و کاپیتان سابق بازیهای چوگان (Criket) مسلمان شده بود گفته است. یک وکیل قاهره به نام نبی ال وَهَش (Nabih



پرنسس دایانا و ددی فاید صبح روز حادثه از چنگ عکاسان می‌گریزند

(Al-Wahash) عریضه‌ای به دادگاه مصر داده است و در آن سازمان ضد جاسوسی انگلستان (M16) را برای این مرگها سرزنش کرده و ادعا می‌کند که ملکه این دستور را داده است.

«مدارک» او شامل این گزارش خبری است که زمانی که دایانا در سال ۱۹۹۶ از پاکستان دیدن می‌کرد، از امام مسجد لاهور در مورد مسلمان شدن سؤالاتی کرده بود.

ابراهیم علاقه به این تئوریهای توطئه را به این واقعیت که «مصریها از هرگونه شرکت مؤثر در تنظیم حوادث و تصمیم‌گیریهای زندگیشان محروم هستند». نسبت می‌دهد. او می‌گوید: احساسی وجود دارد که «خودمان کاری انجام نمی‌دهیم». همیشه این دیگران هستند که برایمان «انجام می‌دهند»، و همیشه این تمایل وجود دارد که مواردی از این قبیل را به دشمن که این روزها آمریکا و اسرائیل هستند، نسبت می‌دهند.



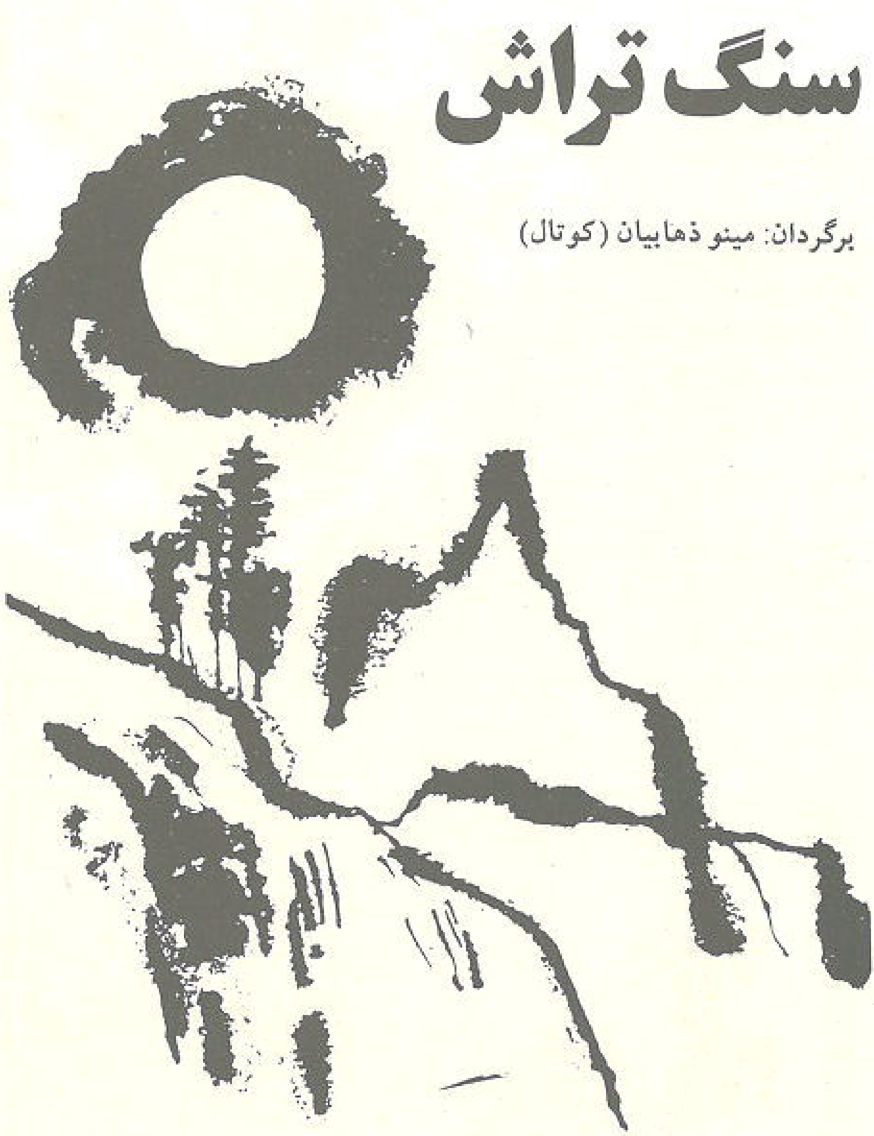
پرنسس دایانا در سفری که در سال ۱۹۹۶ به پاکستان کرد هنگام دیدار از یک بیمارستان کودکان دختر نابینا و کوچکی را که مبتلا به بیماری سرطان بود مدتی در آغوش گرفت و نوازشش نمود.

به نظر می‌رسد که حتی برخی از افراد بسیار نزدیک به فایاد هم به این تئوریها تمایل دارند. «محمود زکی» (Mahmoud Zaki)، ۶۳ ساله، معلم خصوصی سابق فایاد به هنگام صحبت در مورد تصادف، در حالیکه گریه کنان تلفن را زمین می‌گذاشت اشاره به «دخالت دشمنان» می‌کرد:

«من پسرم را از دست دادم، ولی بالاخره واقعیت روشن خواهد شد. خداوند آنهایی را که پشت این مرگ هستند تنبیه خواهد کرد. تمام مصریان دعا می‌کنند که انشاالله خداوند انتقام می‌گیرد». □

سنگ تراش

برگردان: مینو ذهابیان (کوتال)



در زمانهای دور سنگ تراشی زندگی می‌کرد که از زندگی و موقعیت خود در زندگی راضی نبود. روزی از جلوی خانهٔ تاجر ثروتمندی عبور می‌کرد و ازگوشه باز دروازه آن دیدکه چه وسایل گرانقیمتی آنجاست و چه اشخاص مهمی در آنجا مشغول رفت و آمد هستند. سنگ تراش با خودش فکرکرد «چه تاجر ثروتمندی باید باشد». سنگ تراش به آن تاجر رشک برد و آرزو کرد تا مانند او بوده و احتیاج نداشته باشدکه فقط مانند یک سنگ تراش زندگی کند. چند صباحی گذشت و بر حسب اتفاق روزگار تبدیل به یک تاجر مهم شد و دارای یک زندگی تجملی و قدرت زیادی گردیدکه هیچوقت حتی خواب آن را هم ندیده بود. به طوری که مورد غبطه و نفرت انسانهای کمتر از خود واقع شد.

کمی بعد یک مقام بلند مرتبه از آنجا عبور می‌کردکه بر روی یک تخت روان حمل می‌شد و محافظین او را همراهی می‌کردند و سربازان با زدن طبل او را همراهی می‌کردند و همه افراد سر راه بدون در نظر گرفتن ثروتشان به او تعظیم می‌کردند.

سنگ تراش فکرکرد «این مقام رسمی چقدر با قدرت است». «آرزو داشتم یک مقام بلند مرتبه بودم».

چندی نگذشت که او هم دارای مقامی شامخ شد. او را همیشه روی تخت روان گلدوزی شده حمل می‌کردند و تمام افراد و اطرافیان او در حین عبور به او تعظیم می‌کردند و از از او ترس و نفرت داشتند. یک روزگرم تابستانی این مقام بلند پایه روی تخت روان چسبناک خودش خیلی احساس ناراحتی می‌کرد. به خورشید نگاه کرد. خورشید با غرور تمام در آسمان می‌درخشید، بدون توجه به حضور او. با خودش فکرکرد «چه با قدرت است این خورشید». «آرزو داشتم که من خورشید بودم».

این بار تبدیل به خورشید شد و با قدرت هر چه تمام‌تر رو به پائین و بر روی همه می‌تابید و مزرعه‌ها را می‌سوزاند. زارعین وکارگران نیز به او نفرین می‌کردند. اما یک ابر سیاه بزرگ بین او و زمین حائل شد بطوریکه نور او دیگر به تمام اشیاء پائین نمی‌تابید.

با خودش فکرکرد «این ابر چه پر قدرت است». «آرزو می‌کنم که ابر بودم». تبدیل به ابر شد.

مزرعه‌ها و دهات را سیل فراگرفت. همه فریادشان به آسمان رفت. اما او به زودی دریافت که با قدرت فوق‌العاده‌ای به کناری زده شده و دریافت که مسبب آن باد است. فکرکرد «باد چه با قدرت است». «آرزو دارم که من باد بودم».

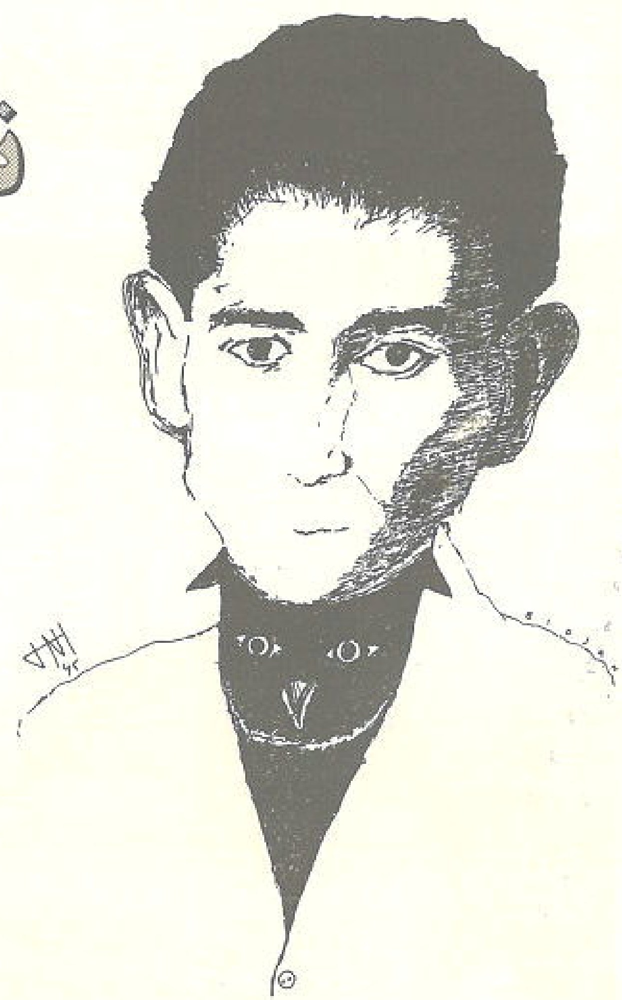
این بار باد شد و شیروانی خانه‌ها را با خود برد. درخت‌ها را از ریشه کند. بطوری که مورد نفرت و ترس همه افراد زیردست خود قرار گرفت. اما بعد از مدتی به شیئی برخوردکردکه هر چه حتی با قدرت زیاد به سمت او می‌وزید از جای خود تکان نمی‌خورد. شیئی پر قدرت یک تخته سنگ بود با خودش فکرکرد «این سنگ چقدر با قدرت است». «آرزو می‌کنم سنگ بودم».

تبدیل به سنگ شد. با قدرت‌تر از هر چیزی روی زمین. اما همان طورکه آنجا ایستاده بود. صدای یک چکش راکه محکم بر روی سنگ کوبیده می‌شد شنید و احساس کردکه دارد عوض می‌شود.

با تعجب از خوش پرسید «چه چیز با قدرت‌تر از من که سنگ هستم می‌باشد؟» به پائین نگاه کرد و خیلی پائین‌تر از خودش اندام یک سنگ تراش را دید.



نگاهی به گذشته: فرانتس کافکا و یهودیت



به قلم: هاناکوواری
برگردان: پیمان اخلاقی

تا امروز، بیشتر مردم جهان، **فرانتس کافکا** را به عنوان نویسنده‌ای برجسته، انسانی دردمند، و عاشقی دلسوخته شناخته‌اند. امّا شمار کسانی که او را به دیدهٔ یک یهودی سخت کوش ببینند چندان زیان نیست، و تعداد آنهائی که وی را چونان یک صیونیست به یاد آورند، از آن هم کمتر است. آن دسته از جوانان یهودی که از گتوی پراگ سر برآوردند، دیگر نمی‌توانستند که ارزشها و شیوهٔ زندگی والدین و اجداد خود را بر خویش بپذیرند. کافکای جوان به صف این دیگر یهودیان پرسشگر پیوست که «یهودیت کهن» را چیزی بیش از ارزشهائی تهی از معنی که در پوشش آداب و رسومی نابهنگام جلوه می‌کنند، نمی‌دیدند. (این نکته نیز قابل توجه است که بعدها، بسیاری آنان به شخصیت‌های یهودی مهمّی تبدیل شدند).

برای کافکا، جستجوی معنی، حائز دو وجه بود. کوشش ناآرام وی در بُعد خصوصی، مسیری موازی با پدیداری دشوار وجدان یهودی او داشت. این دو، دست به دست یکدیگر، بارهای عاطفی سنگینی را که به گونه‌ای استثنائی بر دوش او جای گرفته بودند، تشکیل داده بودند. شاید برخی از دوستان کافکا به شیوه‌ای آسانتر به چارهٔ معمّاهای خود دست یافتند. بیشتر آنان پاسخ پرسشهای یهودی خود را در تلاش ملّی یهودیان که به عنوان صیونیسم شناخته شده است، یافتند. با این حال این راه حلّ عطش کافکای جوان را فرو نمی‌نشاند. او صیونیسم را به دیدهٔ یک جنبش سیاسی، با بُعد ایدئولوژیک مینگریست. امّا کافکا روشن‌بین‌تر از آن بود که هرگونه جنبش و یا ایدئولوژی را بپذیرد. او مردی بودکه بی یاور در پی یک زندگی ساده و بی ریا بود، و جنبش صیونیسم جز کوهی ابهام، چیزی برای او نداشت. کافکا تنها بعدها، که به جنبهٔ مسیحائی صیونیسم پی برد، توانست آن را بپذیرد.

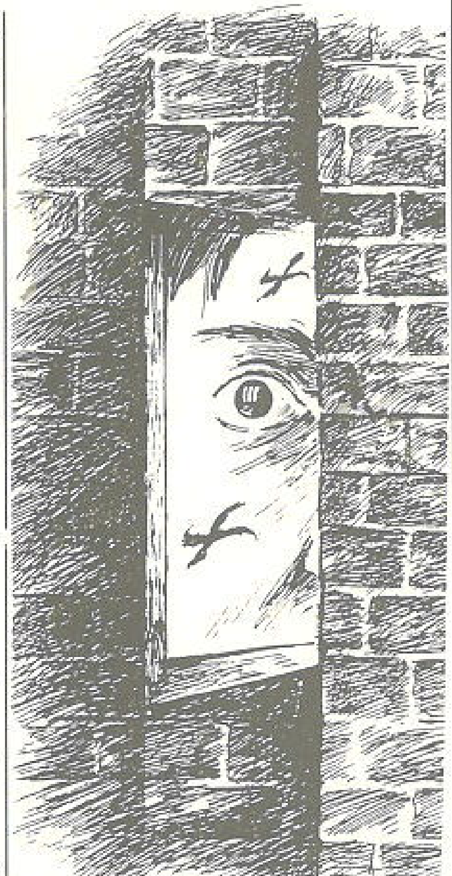
با این حال، کافکا، علیرغم مشکلات اولیه‌اش با صیونیسم، همواره با این جنبش همدردی میکرد. چنانکه در سال ۱۹۱۱ نوشت، «...امکانات یک راه حلّ چنان آشکار پیرامون مشکل یهودیت صف بسته‌اند که برای نگارنده بیش از چندگام ضروری نبوده است تا به امکان وجود چاره‌ای برای این مسئله پی برد.»

یکی از چرخش‌های تند در زندگی کافکا، یک شب در سالن نمایشی در پراگ رخ داد. در

آن شب، او یک گروه نمایشی از هنرپیشگان ییدیش اروپای شرقی را کشف کرد. پیش از آن، کافکا هرگز به یهودیانی چنان خالص و اصیل برنخورده بود. پیوستگی اجتماعی و پیوند گروهی آنان کافکا را مجذوب خویش ساخت، و سادگی و یکپارچگی آنان او را به سوی میراث یهودیش بازگرداند. در آن جا، وی برای نخستین بار به احساسات ملّی به خواب رفتهٔ خود وقوف پیدا کرد. بدین ترتیب، اجتماع یهودیان اروپای شرقی راه را برای بیدار شدن روح قومی کافکا در درون او، هموار ساخت. از آن پس، وی به مطالعهٔ تاریخ یهود، شرکت در سخنرانی‌های صیونیستی، ملاقات با سازماندهان صیونیسم، و مطالعهٔ انتشارات صیونیستی پرداخت. با این حال، کافکای حقیقت‌جو، همچنان تا حدّی با این جنبش احساس بیگانگی می‌کرد، تا آن که یک برخورد مهم دیگر در زندگی وی رخ داد. این بار نوبت زنی به نام میلنا یانسکا بود که در تحوّل فکری کافکا نقشی عمده ایفا کند.

میلنا یک مسیحی اهل چکسلواکی بود، برای نخستین بار در زندگی کافکا، این میلنا بود که مستقیماً با یهودیت او، و به ویژه، با ایده‌هایش پیرامون صیونیسم، رو در رو می‌شد. همین رابطه باعث شد که کافکا احساس کند که حتماً می‌بایست آزاد سازی یهودیان با امر به دست آوردن یک سرزمین پیوند خورده باشد. شاید از آنجا که وی سرانجام، تا آن اندزه بی پرده، مورد چالش قرار گرفته بود، عقایدش در رابطه با صیونیسم تبلور پیدا کردند. بدین شکل، با به پایان رسیدن رابطهٔ کافکا و میلنا، پیوند عاطفی او با صیونیسم پیچش جدّی‌تری به خود گرفت. این بار، بستر دگرگونی عمدهٔ دیگر در زندگی کافکا، سواحل دریای بالتیک بود.

روزی، در جریان دیدار از خواهرش، گذار وی به کُلُنی تابستانی «خانهٔ یهودیان برلین» افتاد. یکی از کارکنان آنجا زنی جوان، مو مشکی و جذاب به نام دورادیامانت بود. وی در خانواده‌ای حاسیدی در ورشو پرورش یافته بود. به زودی، آن دو به یکدیگر نزدیک شدند. دلدادگی آنان دارای یک جنبهٔ آموزشی ویژه



بود: دورا از کافکا پیرامون ادبیات می‌آموخت، و کافکا از وی دربارهٔ زبان عبری، رسوم عبری، رسوم یهودی، و تاریخ و شیوهٔ زندگی حاسیدی آگاهی می‌یافت. پس از چندی آنان با یکدیگر به آپارتمانی در برلین نقل مکان کردند. این نخستین بار بود که کافکا احساس خرسندی می‌کرد. وی که چندی بود شغل محقر و کسالت‌بار خود را ترک گفته بود، شروع به گذراندن زندگی از راه نویسندگی کرد. از آن سو، همزمان با یافته شدن چاره‌ای برای تضادهای شخصی‌اش، وی آغاز به جستجوی پاسخی برای کنجکاوی‌های پیرامون یهودیت کرد. فرانتس و دورا با یکدیگر در «دانشکدهٔ علوم یهود» **Hochschule für die Wissenschaft) (des Judentums** شرکت جستند. کافکا پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در زبان عبری نشان داد، و به زودی آغاز به خواندن کتاب مقدّس با تفاسیر راشی کرد. افزون بر آن، به تدریج هر چه بیشتر، خود و دورا را در فعالیت‌های صیونستی درگیر کرد. تمام این تلاشها رو به سوی هدف نهائی و راه حل نهایی او داشتند: وی قصد داشت با دورا ازدواج کند، و سپس هر دو به فلسطین نقل مکان کنند. هر یک از این دو اقدام می‌توانست پایانی خوش بر نبردی عمده در زندگی کافکا باشد. افسوس که پیش از آن که او بتواند به هیچ یک از این دو آرزو جامهٔ تحقق بپوشد، جسم رنجورش در برابر بیماری به زانو درآمد، و وی جهان را وداع گفت.

با نگاهی به سال پایانی زندگی کافکا، می‌بینیم که این سال برایش آزادگی روانی، روحی و حتی جسمی را به ارمغان آورد (او اغلب از کار جسمی، گیاهخواری، نجاری، و پایانی بر بیماری جسمی سخن میگفت)، و افزون بر آن، همهٔ دلمشغولی‌های عمدهٔ او را کنار یکدیگر آورد و به سرانجام رساند: با پیوند دادن زندگی او به زنی که ریشه در اروپای



یهودیت کافکا چون یهودیت آن دسته نبود که با پرداختن دِین مالی خود و بر سینه زدن کارت مربوطه بسنده میکند.

شرقی، یعنی همان جائی داشت که نخستین برخورد عمیق او با یهودیت اصیل رخ داده بود، یهودیتِ کافکا به گونه‌ای همه سویه تحقق پیدا کرد. دورا دیامانت به کافکا نیرو داد تا خود را آزاد کند و امیالی را که مدتها فرو خورده شده بودند، آشکار سازد، و یک زندگی کاملاً یهودی را در پیش گیرد که خود را در سرزمینی یهودی محقق می‌ساخت.

با این حال یهودیتِ کافکا چون یهودیت آن دسته نبود که به پرداختن دِین مالی خود و بر سینه زدن کارت مربوطه بسنده می‌کنند. یهودیت او صیونیستی شخصی بود که بر سه مکان سمبلیک استوار شده بود: پراگ برای کافکا به معنای یک زندگی در تبعید و انزوا بود، و از آنجا که گوئی وی در لبهٔ پرتگاه، و دقیقاً در مرز ناامیدی ایستاده بود، تشنهٔ رستگاری بود. در ورشو، او چیزی از یهودیت نوینی را که در جستجوی آن بود، لمس کرد. در آنجا وی قرارِ روح را در پالودگی یهودیت آن ناحیه یافت.

از این رو، صیونیسم او صیونیسمی نوین بود. کافکا، در پی چاره‌ای قابل لمس بود. به دیدهٔ او، یک ایده متضمن یک تصویر، و یک مفهوم به معنای یک ندا بود. او ایمان داشت که آن زندگی حقیقی برتر، که به فرضِ معمول تنها از طریق مرگ یا به یاری مسیح قابل دسترسی است، باید جائی بر همین زمین وجود داشته باشد.

همین جستجوی بهشت - عَدَن بود که او را به سوی صیون کشاند. با این وجود، در راه سفر خود به سوی پردیس، هرگز از یاد نبرد که فرانتس کافکای اهل پراگ، و فرانتس کافکای اهل ورشو است. از این رو، برای کافکا، صیونیسم در آن سرزمین بیشتر به مفهوم آزاد سازی بود تا آزادی. برای او، صیونیسم در وطن آن، به معنای بازگشتی به ریشه‌هائی بود که در خاک آن زمین و در روح سکنی گزینان آن جای گرفته‌اند.

کافکا هرگز به آن سرزمین پا نگذارد. با این حال، علیرغم انتقاداتش نسبت به جوانی از جنبش صیونیسم، اجازه نداد که این مخالفت‌ها وی را از صیونیسم روگردان کنند. او بر آن بود که به آن سرزمین مهاجرت کند. شاید او سرانجام فهمیده بود که انتقاداتش از صیونیسم باید از قهوه‌خانه‌های تل آویو به گوش جهانیان برسند، و نه از کافه‌های اروپا. □

آغوش مادرانه جامعه

گزارشگر: فرزاد جواهریان

همه مهاجران ایرانی مشکلات مشابهی دارند که مهمترین آنها مسئله جوانان است. شهر و مملکت و فرهنگ جدید که بخودی خود با فرهنگ و اعتقادات ما در تضاد کامل است ضوابط تربیتی و رفتار و ارزشهای اجتماعی ما را تحت فشار قرار داده و برخوردهای متفاوتی را ایجاب می‌کند. پیدا کردن راههائی که بتواند آسایش خیال، سلامتی محیط و روابط خانوادگی را تضمین کند تا حدی غیر ممکن بنظر می‌رسد و اکثراً شرایط فرهنگی اجتماعی آمریکا را با بعضی محدودیت‌ها پذیرا شده و مشکوک و ناامیدوارانه در این مسیر قدم گذاشته و از سر در گمی خود نیز آگاهیم. در این میان وجود چند آموزشگاه مختلف در جامعه یهودیان ایرانی روزنه‌های امید فراوان را باعث شده‌اند که در سخت‌ترین شرایط و با کمترین امکانات از سوی تنی چند از افراد متعهد جامعه بوجود آمده و اثری قابل تأمل دارند.

دبیرستان دخترانه اورها امت یکی از این گونه مراکز است که با همت و زحمات تنی چند از افراد برجسته بوجود آمده و در سایه پشتکار دلسوزانه ربای آخام زاده به حیات خود ادامه میدهد. آنچه در زیر می‌خوانید حاصل گفتگوئی کوتاه با ایشان در رابطه با اولین دبیرستان دخترانه برون مرزی ایرانی یعنی اورهاامت می‌باشد.

می‌پرسم: فکر تشکیل این دبیرستان از کجا ریشه گرفت؟

و ایشان می‌گویند: همان طور که میدانید جامعه آمریکا مجموعه‌ایست از تمام ملل و فلسفه اولیه برای ساختمان اجتماعی که از طرف دولت اعمال می‌شود همرنگ سازی و یکدست کردن تمام فرهنگهای موجود می‌باشد. هر جامعه که بصورت اقلیتی کوچک یا بزرگ وارد آمریکا می‌شود تحت تأثیر این سیاست و به کمک مراکز آموزشی مثل مدارس پابلیک و وسائل ارتباط جمعی بنا به تفاوت و میزان مقاومت خود دیر یا زود با این سیل خروشان همراه می‌شود و رنگ می‌بازد. در این مورد می‌توان از مهاجران یهودی ارتدوکس اروپائی نام برد که قبل از جنگ جهانی دوم به آمریکا آمدند ولی نسل دوم و سوم آنها کاملاً هویت خود را از دست داده‌اند یا مثلاً موقعیت گذشته و حال سرخپوستان را در نظر بگیرید. این شرایط را می‌توان با زمان نوح و طوفان معروف تشبیه کرد با این تفاوت که اینبار سیل فرهنگ مبتذل آمریکائی مذهب و اعتقادات اخلاقی مهاجران را نشانه گرفته و خطر جانی ندارد. برای جامعه یهودیان ایرانی که با فرهنگ غنی و اعتقادات پاک مذهبی پا به این کشور میگذارند پوششی لازم بود تا بتواند در مقابل این تهاجم فرهنگی مقاومت کند. هدف ما نجات نسل آینده بود که می‌توانست بسیار آسیب‌پذیر باشد و در این مسیر دختران که مادران آینده و رکن اصلی خانواده را تشکیل می‌دهند در درجه اول قرار می‌گیرند.

می‌پرسم: پس تکلیف پسرها چیست؟ نقش آنها را در آینده‌سازی و حفظ یهودیت کمتر می‌بینید؟

می‌گویند: نه اصلاً چنین فکری اشتباه محض است، در واقع به هر دو نوع دبیرستان دخترانه و پسرانه نیاز است ولی اولاً محدودیت‌های مالی را در نظر داشته باشید و ثانیاً مشکلاتی نظیر کمبود افراد با تحصیلات آکادمیک و تجربه لازم. البته در این مورد هم برنامه‌هائی داریم که به یاری خداوند در آینده نزدیک هدفمان را با افتتاح دبیرستان پسرانه ادامه بدهیم.

می‌گویم: برگردیم به سئوال اول اگر ممکن است کمی بیشتر راجع به مراحل و مشکلات افتتاح دبیرستان و موقعیت و مشکلات مالی توضیح بدهید.

می‌گویند: تصمیم ساختن دبیرستان دخترانه بعد از چند جلسه با حضور هاراب بن داوید از اسرائیل ربای زرگری، راب داوید شوفط و خودِ من گرفته شد و نهایتاً توانستیم با یاری خداوند در سپتامبر سال ۱۹۹۴ کلاس نهم را در محل کنیسای Young Israel of Beverly Hilss با حضور سیزده براخا محصل افتتاح کنیم و همزمان با همکاری افراد فوق‌الذکر به جمع‌آوری پول از داخل و خارج آمریکا اقدام کردیم، تا به امروز که به یاری خداوند در ساختمان متعلق به خودمان مستقر شده‌ایم. در مورد موقعیت مالی باید بگویم ۳۸۰،۰۰۰ دلار بدهی بانکی داریم و ۳۰۰،۰۰۰ دلار به یک مؤسسه یهودی در سانفرانسیسکو بدهکار هستیم و بیش از یکصد هزار دلار هم از افراد خیّر یهودی ایرانی بعنوان قرض‌الحسنه دریافت کرده‌ایم. ضمناً تمام امور آکادمی مدرسه در داخل لوس‌آنجلس و بصورت محلی انجام شده است.



عکس دانش آموزان اُرها امت با مربیان آنان

می‌پرسم: در حال حاضر چند نفر محصل دارید و تا چه حد به هدف نهائی نزدیک شده‌اید؟

می‌گویند: ساختمان جدید دبیرستان اورهاامت ظرفیت یکصد و بیست محصل را دارد ولی در حال حاضر پنجاه براخا محصل داریم و هرکدام از آن‌ها که به امید خدا در آینده یک خانواده معتقد به آرمانهای والای یهودی را تشکیل بدهند برای خود یک موفقیت می‌دانیم و امیدواریم روزی شاهد تشکیل هزاران خانواده حفظ کننده یهودیت باشیم. این را هم اضافه کنم بخش عمده از هدف نهائی ما تشکیل و حفظ این محیط سالم و قابل اعتماد بوده و هست. خوشحالم از اینکه به اطلاع برسانم امسال اولین سری فارغ‌التحصیلان از مدرسه ما دیپلم می‌گیرند که شامل سیزده براخا محصلین کلاس دوازدهم هستند.

می‌گویم: این تصور برای اکثر مردم بوجود آمده که یک دبیرستان مذهبی در حد یشیوای دخترانه دارید، درست است؟

می‌گویند: بنا به دلائلی که قبلاً گفتم برای اداره و آموزش دبیرستان به جنبه‌های مذهبی و اخلاقی بیشتر پرداخته‌ایم ولی اینکه اینجا یشیوا باشد اصلاً قابل قبول نیست. کسی که چنین ادعائی بکند نمی‌داند یشیوا چگونه محلی است، تمام آموزش مذهبی ما در تعلیم تورا و نویثیم خلاصه می‌شود و بس. جالب است بدانید یکی از مواد آموزشی با اهمیت در اینجا خانه‌داری است که توسط کادر زنان با تجربه در این رشته اداره می‌شود. ما عمیقاً معتقدیم شرکت زنان در تمام شئونات زندگی امروز انکار ناپذیر است و باید همپای مردان برای ساختن جامعه، زندگی و خانواده در تلاش باشند. بنابراین از همین جا سعی به آماده کردن آنها داریم. ما معتقدیم که هر شخصی می‌تواند یک یهودی مؤمن و وفادار به اعتقادات خود و هم فردی آگاه و تحصیلکرده و مفید و مؤثر در جامعه باشد و این ایده را در تمام زمینه‌های آموزشی به محصلین منتقل می‌کنیم. در این رابطه باید بگویم برای کلاسهای دهم و یازدهم ساعات مشاوره جهت کمک به علاقمندان به ادامه تحصیلات در دانشگاه و امتحانات آموزشی جهت ورود به دانشگاه‌ها و راهنمائی جهت طی کردن مراحل نامنویسی و اقدام برای درخواست به دانشگاه‌های درجه یک آمریکا را داریم و به طور کلی برنامه‌های ما شامل College Prepratory است. همه اینها همواره با آموزش ضوابط اخلاقی و اصول مذهب یهود موفقیت نهائی ما را تضمین می‌کند.

می‌پرسم: فعالیت‌های فوق برنامه چطور، اقدامی در این زمینه کرده‌اید؟

جواب می‌دهند: در این مورد هم بسیار جدی هستیم. اولاً کلاسهای متعدد نقاشی و خانه‌داری در دبیرستان داریم و در عین حال در هر دوره تحصیلی برنامه‌های دیدار از موزه‌ها، برنامه‌های مسافرتی **Shabaton** به سان دیه گو و بعنوان نقطه عطف باید از فستیوال **Song and Dance** یادآوری کنم که شامل یک برنامه چند ساعته هنری است و تماماً توسط خود محصلین اجرا می‌شود. آخرین بار دو سال قبل ما موفق شدیم این برنامه را برای پانصد براخا مهمان اجرا کنیم و با یاری خداوند از حدود سه ماه قبل مشغول تمرین و آماده‌سازی برای برگزاری فستیوال دیگری در ماه مارچ امسال در سالن مدرسه **Fairfax High** هستیم. کلیه مراحل تمرین و اجرای این برنامه زیر نظر یک کارگردان با تجربه به نام خانم **Ginsberg** اداره می‌شود و ضمناً بخش افتخار برانگیز این برنامه اجرای چند تئاتر کوتاه است که توسط خود دانش‌آموزان نوشته شده است. از حدود دو ماه قبل چند نفر از مادران داوطلبانه مشغول دوختن لباس مخصوص برای اجرای بخش‌های مختلف برنامه هستند و عمده کار دکورسازی هم به عهده

خود دانش‌آموزان است. ما امیدواریم این مرتبه بتوانیم بین هشتصد تا یکهزار براخا مهمان داشته باشیم.

می‌پرسم: **آیا شاگردان شما همه ایرانی و ساکن همین منطقه هستند؟ چرا تعدادشان نسبت به ظرفیت دبیرستان کم است؟**

می‌گویند: البته اکثراً ایرانی هستند و چند نفر غیرایرانی هم داریم. در این مورد محدودیت وجود ندارد. همینطور در رابطه با محل زندگی، محصلین ما از مناطق دور مثل وست وود و یا ولی هم می‌آیند. امّا راجع به ظرفیت و تعداد فعلی باید توضیح بدهم ما تا سال قبل در طبقه دوم یک ساختمان با کلاسها یا بهتر بگویم اطاقهای کوچک بودیم که در مجموع بعنوان محیط آموزشی مناسبت چندانی نداشت. حالا وضعیت کاملاً فرق دارد و همانطور که گفتم بیشتر از دو برابر تعداد فعلی ظرفیت و امکانات داریم با آزمایشگاه بزرگ.

می‌پرسم: **هزینه ثبت نام و شهریه چطور است؟**

می‌گویند: در حال حاضر که هنوز بدهی سنگینی بابت ساختمان مدرسه داریم هر دانش‌آموز در سال حدوداً ده هزار دلار برای ما هزینه دارد ولی هزینهٔ تحصیلی هفت هزار و پانصد دلار است. امسال فقط سه نفر یعنی ۶٪ توانائی پرداخت کامل آن را داشتند و ۹۴٪ بقیه به نسبت مختلف از بورس تحصیلی استفاده می‌کنند که بستگی کامل به موقعیت مالی خانواده‌ها دارد. در عین حال تأکید می‌کنم هیچ کس را بعلت قادر به پرداخت شهریه نبودن رد نکرده‌ایم و نمی‌کنیم.

می‌پرسم: **چه امیدی برای جبران کمبودهای مالی دارید؟**

می‌گویند: عقیده داریم که جامعه یهودیان ایران روز بروز بیشتر به ارزش اینگونه مؤسسات آموزشی که بقای ملّت و هویت ما را تضمین می‌کند واقف شوند و با حمایت مادی و معنوی آینده فرزندانشان را تضمین کنند.

می‌پرسم: **چه کسانی کادر مدیریت شما را تشکیل میدهند؟**

می‌گویند: برای تضمین سطح آموزشی دبیرستان از دو نفر مدیر با تجربه و با تحصیلات آکادمیک استفاده می‌کنیم یکی خانم کراوس **Krause** که ۲۵ سال تجربه آموزشی دارند و عهده‌دار مدیریت کلّی و آموزش مذهبی می‌باشد و در عین حال کلاسهای خانه‌داری زیر نظر مستقیم ایشان اداره می‌شود. دوم آقای دکتر شپرد **Sheperd** ایشان هم با ۲۵ سال سابقه مدیریت در مدارس پابلیک نیوجرسی عهده‌دار مدیریت بخش انگلیسی دبیرستان هستند. ضمناً در رابطه با حسن نیست و انجام وظیفه خانم کراوس لازم است بگویم تاکنون چندین بار علاوه بر مشاوره و راهنمائی دختران دانش‌آموز داوطلبانه به داخل خانواده‌ها رفته و به حل و فصل مشکلات آنها با والدینشان پرداخته‌اند.

از ربای آخام‌زاده بخاطر وقتشان و اطلاعات تشکر می‌کنم و می‌خواهم با چند تن از محصلین هم صحبتی بکنم. چند دقیقه بعد پنج نفر از دختران کلاس دوازدهم و یازدهم وارد اطاق می‌شوند به هم معرف می‌شویم و در حالیکه با نگاههای معصومانه و کنجکاوانه آنها روبرو هستم از اینکه وسط ساعات درسی مزاحمشان شده‌ام پوزش می‌طلبم که یکی از آنها می‌گوید ما مشغول تماشای فیلم ویدئو بودیم و کلاس درس نداشتیم. می‌پرسم: **فیلم ویدئو؟ چه فیلمی بود؟** می‌گوید: **کلبهٔ عمو توم!**

می‌گویم ممکن است کمی توضیح بدهید و بگوئید چرا این فیلم برای شما انتخاب شده است؟ می‌گوید: این فیلم بر اساس یکی از شاهکارهای ادبی آمریکا ساخته شده و در واقع یک فیلم تاریخی در رابطه تاریخ آمریکا و مبارزات سیاه پوستان برای آزادی و برابری حقوق اجتماعی بود. فیلم خیلی آموزنده بود و معمولاً فیلم‌های آموزشی و هنری را برای ما نشان میدهند. فیلم قبلی هم «غرور و تعصب» بود که خیلی آموزنده بود.

از یکی دیگرشان می‌پرسم: **چرا به این دبیرستان آمدید؟**

می‌گوید: اول بخاطر تشویق‌های پدر و مادرم بود ولی حالا واقعاً به این محیط علاقمند شده‌ام بیشتر بخاطر اخلاق و طرز رفتار و لباس پوشیدن بچه‌ها در مجموع **Mentality** اینجا برایم جذاب است. دیگری حرف او را ادامه می‌دهد: من قبلاً در مدرسه پابلیک بودم.

به اطلاع آن عده بیشمار از نوجوانانی که برای ورود به دانشگاهها و مؤسسات دولتی و غیردولتی به سازمان سیامک مراجعه می‌نمایند تا ورقه سابقه فعالیتهای داوطلبانه و خیریه اجتماعی دریافت نمایند میرسانیم که در صورت نداشتن چنین سابقه‌ای در این سازمان از صدور این گواهی‌نامه معذوریم.

درهای این سازمان به روی تمام جوانان ما برای فعالیتهای اجتماعی باز می‌باشد.

معلمهای مدارس عمومی خیلی کمتر از معلمین ما به بچه‌ها رسیدگی می‌کنند. مثلاً ما اینجا هر چند وقت یکبار روز شنبه منزل معلمان مهمان می‌شویم و این باعث می‌شود به هم نزدیکتر باشیم. دیگری می‌گوید امسال روز اول که آمدیم مدرسه اولین چیزی که معلم روی تابلو نوشت شماره تلفن منزل خودش بود و گفت هر وقت که بخواهیم اجازه داریم به او تلفن کنیم و دیگری می‌گوید ما اینجا احساس می‌کنیم عضو یک خانواده هستیم و روابط خانوادگی بین خودمان و معلمان بعنوان مادر یا خواهر بزرگتر برقرار است. ما راجع به همه چیز با هم صحبت می‌کنیم کوچکترین تا بزرگترین مشکلات را با آنها در میان می‌گذاریم و به هم خیلی نزدیک هستیم.

می‌گویم: اینجا به هر حال یک مدرسه‌ای است که به آموزش‌های کلی مذهبی بیشتر از جاهای دیگر اهمیت می‌دهند آیا خانواده‌های شما هم مذهبی هستند؟ اگر نیستند مشکلی از این لحاظ دارید؟

یکی از آنها می‌گوید: البته آموزش مراسم مذهبی اجباری است ولی فراموش نکنید که قبل از هر چیز ما احترام پدر و مادر را یاد می‌گیریم و این در درجه اول است. ما وظیفه نداریم به خانواده‌مان آموزش بدهیم ضمناً معلم‌های ما همیشه می‌گویند این گونه آموزش برای خودمان و خانواده خودمان در آینده است که البته آن هم بستگی به انتخاب خودمان دارد.

می‌پرسم: **برنامه‌تان برای آینده بعد از گرفتن دیپلم چیست؟** به ترتیب جواب می‌دهند:

اولی: من امسال دیپلم می‌شوم امیدوارم بتوانم در کالج در رشته طراحی ادامه تحصیل بدهم.

دومی: حتماً باید حتی اگر ازدواج هم بکنم Ophtomotogist بشوم.

سومی: من می‌خواهم حسابدار بشوم.

چهارمی: من می‌خواهم یکسال به یک سمینار آموزشی مذهبی بروم و بعد دوره وکالت ببینم البته بیشتر درسهای سمینار اسرائیل مورد تأیید دانشگاههای اینجا می‌باشد.

پنجمی: من حتماً یا باید دکتر داروساز بشوم یا مهندس کامپیوتر.

از بچه‌ها تشکر و خداحافظی می‌کنم، در حالیکه مدرسه را ترک می‌گویم با توجه به حرفهای شنیده، اگر این محیط را «آغوش مادرانه جامعه» بدانم از واقعیت چندان دور نیست. □

مبارک باشد جابجا شده‌اید. تغییر مکان خود برای ارسال این نشریه را به ما اطلاع بدهید.

تلفن: ۹۴۲۷-۴۷۱ (۳۱۰) فکس: ۹۴۲۸-۴۷۱ (۳۱۰)

بین خودمان

چرا ما حمایت از ثریا ملامد را درست نمیدانیم:

در آپریل ۱۹۹۸ خانم ثریا ملامد از شهر بورلی هیلز خود راکاندیدای نمایندگی در هیئت آموزشی این شهر نموده است. از اولین تماسی که نماینده ایشان با دفتر چشم‌انداز و سازمان سیامک برای حمایت از این کاندیداگرفت، ما با حسن نیت تمام درخواست آگاهی از تحصیلات و پشتوانه‌های لازمه آموزشی و فعالیتهای ایشان د راین زمینه را نمودیم. علیرغم درخواستهای مکرر ما از ایشان و بنیاد فرهنگی ایرانیان که نیروی پشتیبان این نمایندگی است، تنها یک روز قبل از نوشتن این مقاله، فلایر گنگ تبلیغاتی ایشان برای ما فکس شد.

خانم ثریا ملامد یکی از فرزندان خانم و آقای زرگریان میباشد که این پدر و مادر از شخصیتهای بسیار خوشنام و آقای زرگریان از خادمین صادق و بسیار فداکار اجتماعی بوده‌اند.

خانم ثریا ملامد را ما از این جهت حمایت نکردیم چون برای تصمیمی درست و آبرومند گرفتن داشتن اطلاعات لازمه بسیار ضروری است. در این صورت است که زیر بار زد و بند نرفته‌ایم. توی رودربایستی و بده و بستانهای شخصی وارد نشده و بعدها خجالت فرزندان خود را نخواهیم کشید.

دانستن فرهنگ این کشور - آشنایی و تسلط کامل بر زبان این کشور - سابقه تحصیلی در این کشور داشتن - سابقه فعالیتهای مثمر به ثمر همراه با ایده‌های عملی توسط نماینده که قبلاً به مرحله عمل رسیده باشد لازمه انتخاب شدن افراد در این هیئت آموزشی میباشد.

سخنگوی خانم ثریا ملامد، آقای حمید عمرانی در جلسه ۱۲ ژانویه ۹۸ در مجلس سخنرانی حداسا - ملکا به نویسنده این سطور فرمودند که ایشان اگر چه کاندیدای ایده‌آل جامعه ما نیستند ولی تنها کسی هستند که داریم!!

آقای عمرانی و بنیاد فرهنگی ایرانیان باید بگویند نماینده جامعه یهودیان ایرانی یا ایرانی تبار چرا نباید ایده‌آل باشد؟ این شخص آبروی جامعه ماست که به این جلسه وارد میشود.

ما شایسته این هستیم که بهترین‌های جامعه‌مان را در خط اول بگذاریم و خوشبختانه این افراد را اگر درست بگردید پیدا خواهیم نمود.

مدارس یهودی - جامعه ما - وکشور اسرائیل

در آخرین نشریه شوفار لس‌آنجلس آقای حقنظر فرحنیک در مقاله‌ای که این نشریه و سازمان متبوعه‌اش (فدراسیون) نیز از آن حمایت کامل کرده‌اند، خواستار همکاری جمعی جامعه در راه ایجاد مدارس بهتر خصوصی برای فرزندانمان شده‌اند.

با علم به اینکه سازمان سیامک اولین سازمان بوده و بصورتی دائمی تاکنون همیشه چه از لحاظ مالی و چه از لحاظ معنوی از مدارس یهودی پشتیبانی کرده است، ما این فکر و ایده را حمایت کرده و بسیار ارج مینهیم. امّا نکته‌ای که در این مقاله چندان درست نبود این که ، خواسته‌اند سازمانی -که مقصودشان مگبیت میباشد - از فکر فرستادن پول به ایسرائل صرفنظر کرده و پول‌های مردم خرج این مدارس بشود. چون نیت برخی از افراد در سازمان فدراسیون همیشه در راه اخلال در کار سازمانهای موفق دیگر بوده، حمایت آنان از این حرکت آقای فرح‌نیک بعید نبوده است.

در جامعه ما و شاید تعداد زیادی از افرادی که در همان سازمان فدراسیون هستند افراد متمول زیادند. چرا آنها چشم به کیسه «مگبیت» دوخته‌اند؟ مگر ربای زرگری با در اختیار داشتن

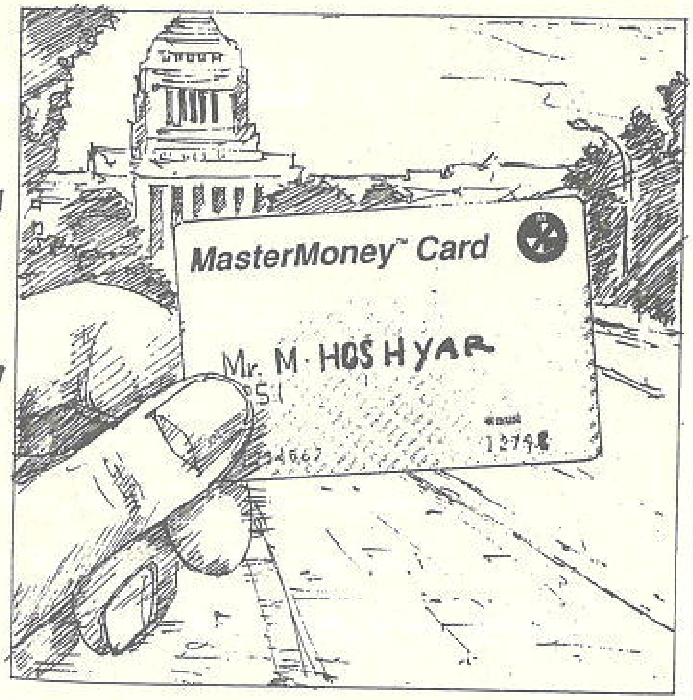


چهار ساختمان و ۳۰۰ دانش‌آموز به کسی گفت پول به این یا آن سازمان ندهید تا من مدرسه بسازم؟ آیا این حرف را مدرسه اور هاامت زد؟ و یا مدرسه نتن‌الی یا دیگران؟

در هفتم فوریه امسال، نیکولای راپاپورت گروهبان ۲۳ ساله اسرائیلی که ۳ سال پیش به اسرائیل مهاجرت کرده بود توسط بمبهای حزب‌الله به قتل رسید. پس از این فاجعه بود که اسرائیل و مردمش دریافتند که او و پدرش در یک اطاقک خرابه بدون سقف کامل و در نهایت فقر زندگی میکرده‌اند. روزنامه‌ها، نامه‌های خجالت این کشور را چاپ کردند. این سرباز با درآمد ۱۷۰ دلار در ماه و به خواست خودش در منطقه لبنان جان خود را سپر حفاظت من و تو و ما کرده بود.

این جامعه سرافکنده ایرانی و ایرانی تبار خارج از اسرائیل که صدقه سر کشور اسرائیل زنده است و نفس میکشد و راه میرود و باد میکند و فخر میفروشد برای کشور اسرائیل چه کرده است و میکند غیر از این چندرغازی که سازمان مگبیت چون قطره‌ای در دریا برای تحصیل چند دانشجو به آنجا میفرستد؟ آیا هیچ وقت در موقعیت این پدر بودیم که با آن حالت اسفناک مالی تنها فرزند پسرش را از دست میدهد - و با لباس اندکی که به تن داشت حتی قدرت نداشت برای تنهافرزندش قدیش بزند و از گروهبان مذهبی خواست این کار را بکند!

در آخر به دوستان بازمانده پسرش نصیحت میکند «به وظیفه‌تان عمل کنید اما حتماً به خانه‌تان برگردید» و خواهر ۲۱ ساله‌اش که دو هفته پیش برای دیدن تنها برادرش به اسرائیل آمده بود به این سربازان میگوید: «او بسیار خوشحال بود که در ارتش شما باشد. امیدوارم که تمامتان زنده به خانه‌هایتان برگردید. پدر و مادر - خواهر و برادرتان را از غصه مرگتان نکشید!» سازمانهای اجتماعی مثل یک بدن هستند. هر کدام برای خود خوبند و با هم یک بدن سالم را بوجود میآورند. اگر می‌توانید کار مثبتی انجام بدهید، بدهید وگرنه بازنشست بشوید و کنار بروید تا دیگران کارشان را بکنند. □



مواظب باشید که اشتباهاً به بانک خود هدیه ندهید!

نوشته: ویویین مرینو
برگرفته از: لس‌آنجلس تایمز

در دوره تعطیلات امسال انتظار می‌رود که مردم آمریکا پیرامون ۱۶۰ میلیارد دلار برای خانواده و دوستان و همکارانشان هدیه بخرند. در این میان چنانچه خرید کنندگان هشیار نباشند، ناخواسته هدایای گزافی به شرکت کارت اعتباری خود خواهند داد! زیرا که اخیراً شرکت‌های صادر کننده کارت‌های اعتباری بدون سر و صدا و هیاهو شرایط و محدودیت‌های بسیاری به قرارداد خود افزوده‌اند که از آن جمله‌اند: کوتاه‌تر شدن مهلت پرداخت، زیاد شدن جریمهٔ دیرکرد پرداخت و جریمهٔ خرید بیش از حد اعتبار. حتی شمار کمی از مردم که هر ماهه تمامی قرض روی کارت اعتباری خود را یکجا می‌پردازند و یا آنانی که بگونه پیوسته از کارت خود استفاده نمی‌کنند نیز از سوی برخی از شرکت‌های کارت اعتباری جریمه خواهند شد!!

مدیر اجرائی فدراسیون مصرف کنندگان آمریکا Consumer Federation of America می‌گوید: «**خریداران باید بهوش باشند زیرا که شرکتهای صادر کننده کارتهای اعتباری در پی آنند که درآمد خود را هر چه بیشتر کنند**».

این افزایش هزینه دنباله روندی است که از چندی پیش بوسیله بانک‌ها آغاز شده است. در چند سال گذشته بانک‌ها آهسته آهسته مشتریان خود را مجبور به پرداخت هزینه‌هائی برای داشتن حساب پس‌انداز، نداشتن موجودی کافی در حساب جاری، و یا استفاده از دستگاههای اتوماتیک ATM کرده‌اند. گفته می‌شود که مردم رفته رفته از این هزینه‌ها آگاهی پیدا می‌کنند.

امسال پیش بینی می‌شود که هر خانواده نزدیک ۹۰۰ دلار صرف خرید هدیه کریسمس بنماید و در این بازار گرم تعطیلات، بسیاری دچار هیجان شده و بدون توجه به هزینه‌ها و محدودیتهای تازه کارتهای اعتباری بیش از اندازه خرید می‌کنند. این تغییرات تازه از این قرارند:

* چنانچه حتی فقط یکبار در بازپرداخت قرض خود دیرکرد داشته باشید ممکن است نرخ بهره سالانه شما که اکنون میانگین آن زیر ۱۷٪ می‌باشد، برای ماههای آینده تا ۲۳٪ افزایش داده شود.

* بسیاری از شرکت‌ها جریمه دیرکرد پرداخت و یا خرید بیش از حد اعتبار را افزایش داده‌اند. آمار جدید نشان می‌دهد که اخیراً این افزایش به ۲۶٪ رسیده است. امروزه بیش از ۴۶٪ شرکتهای کارت اعتباری جریمه‌هائی بیش از ۱۸ دلار دارند، در حالی که تا دو سال پیش هیچ شرکتی جریمه‌ای بدین اندازه نداشت.

* روندی که در آغاز دهه ۹۰ شروع شده بود که شرکتهای کارت اعتباری از مشتریان خود هزینه سالیانه Annual Fee نمی‌گرفتند، متوقف شده است و اکنون بسیاری از این شرکت‌ها از شما برای استفاده از کارت پول طلب می‌کنند.

* یک شرکت کارت اعتباری از مشتریانی که برای مدت شش ماه از کارت خود استفاده نمی‌کنند ۱۵ دلار جریمه می‌خواهد. همین شرکت کسانی را که

بخواهند کارت خود را پس بدهند ۲۵ دلار جریمه می‌کند. شرکتهای دیگر نیز ممکن است همین روش را در پیش گیرند. همچنین برخی از شرکتها آن عده از مشتریان خود را که همه ماهه قرض خود را بطور کامل بازپرداخت می‌کنند (و بدین ترتیب بهره‌ای نمی‌پردازند) وادار می‌نماید که برای داشتن کارت هزینه سالیانه Annual Fee بپردازند.

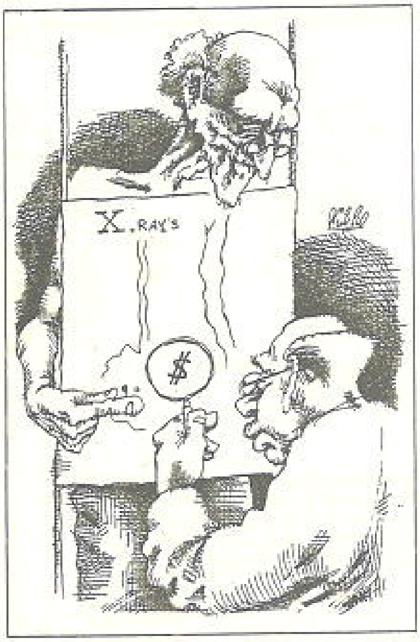
* بیشتر شرکتها به مشتریان خود ۲۵ روز مهلت می‌دهند تا پول خریدهای تازه خود را بپردازند. در این ۲۵ روز چنانچه فردی تمام بدهی‌های خود را یکجا بپردازد، بهره و یا هزینه دیگری نباید بپردازد. برخی از بانکها اکنون این مهلت را به ۲۰ روز کاهش داده‌اند و بدین ترتیب در پاره‌ای موارد شخص حتی پیش از آنکه صورتحساب ماهانه را دریافت کرده باشد، مشمول پرداخت بهره خواهد شد. البته بیشتر بانکها برای افرادی که هر ماهه فقط بخشی از بدهی خود را می‌پردازند، مهلت پرداخت (Grace Period) قائل نمی‌شوند.

* در گذشته بسیاری از بانکها برای تشویق مشتریان برای گرفتن کارت اعتباری مزایائی چون بیمه عمر، تخفیف در بلیط سفر، بیمه در مقابل دزدی و یا صدمه دیدن کالای خریداری شده با کارت اعتباری و غیره می‌دادند. برخی از شرکتها امروزه این امتیازات را بدون سر و صدا قطع کرده‌اند.

بسیاری از شرکتهای صادر کنندهٔ کارتهای اعتباری دلیل بالا بردن هزینه‌ها و کاستن از مزایا را شرایط بازار و همچنین جبران زیانهای ناشی از عدم پرداخت بدهکاران ذکر می‌کنند.

آمار نشان می‌دهد که در سال گذشته مردم بیش از یک تریلیون (هزار میلیارد) دلار روی کارتهای اعتباری خود قرض کرده‌اند و از این شمار، در صد آنانی که در پرداخت تأخیر داشته‌اند به رقم بی‌سابقهٔ ۳/۷۲ درصد رسیده است. در این زمینه باید افزود که شمار کسانی که اعلام ورشکستگی کرده‌اند نیز به بالاترین حد رسیده است.

یک سخنگوی انجمن بانکداران آمریکا "American Bankers Association" می‌گوید: «بانکها صرفاً اقدام به گرفتن تصمیمات خردمندانه و احتیاط آمیز گرفته‌اند. مگر نه این است که هدف هر بازرگان بردن استفاده است؟».





تازه‌های پزشکی



از
دکتر نیسان بامداد

نیروی دعا و ایمان در پزشکی

پزشکان این توان را به کار می‌گیرند

هنگامی که از پزشکان پرسیدند:

- آیا باورهای دینی توان شفابخش دارند؟

۹۹ درصد پاسخ مثبت دادند و گروهی هم از معجزه سخن گفتند.

نیروی دعا نه تنها بهی در روان را به وجود می‌آورد، که تندرستی جسم را نیز شامل می‌شود، چه بین جسم و جان ارتباط تنگاتنگ وجود دارد.

در باورهای دینی بسیار قدیم، دعا کننده هنگام دعا بدن خود را حرکت می‌دهد تا ارتباط بین جسم و جان را برقرار سازد.

صدها گزارش در نشریات معتبر دنیا نشان می‌دهد، آنهایی که در دعا و آیین‌های دینی شرکت می‌کنند زندگی درازتری دارند، کمتر در خطر روانپریشی، خودکشی و اعتیاد به الکل و مواد مخدر قرار می‌گیرند، کمتر به سرطان، بیماری‌های قلبی و بیماری‌های دیگر دچار می‌شوند، زودتر از بیماری و عمل جراحی بهبود می‌یابند و توان بیشتری در برابر بیماری‌های مزمن از خود نشان می‌دهند.

این برآیندِ یکسال بررسیِ یکی از سازمانهای بهداشتی به نام National Institute of Healthcare Research در مری‌لند است.

Dale A. Mathews, M.D. یکی از پزشکان دانشگاه جورج تاون در واشنگتن دی.سی. می‌گوید:

- ما با دلایل علمی نمی‌توانیم ثابت کنیم که خدا شفا دهند است، امّا می‌توانیم ثابت کنیم که ایمان به خدا اثر نیکوبخش دارد.

دانشکده پزشکی دانشگاه Harvard و Mayo Clinic کنفرانس‌هایی در زمینه‌ی ارتباط معنویات و بهداشت تشکیل داده‌اند. سازمان‌های بهداشتی و حتی بیمه‌ها نیز در سال‌های اخیر به موضوع ارتباط باورهای دینی و تندرستی توجه کرده‌اند و شماری از دانشکده‌های پزشکی در این راستا دارای دوره‌های تعلیماتی هستند.

در یک نظرخواهی که از سوی نشریه‌ی USA, CNN, Time هفتگی به عمل آمد، ۸۰ درصد مردم آمریکا باور دارند که ایمان و دعا به افراد یاری می‌دهد که از بیماری بهبود یابند و ۶۰ درصد مردم بدین گونه می‌اندیشند که پزشکان می‌بایستی با بیماران خود درباره‌ی باورها و دعا

سخن بگویند. البته اگر بیمار درخواست کند.

این علاقمندی به ارتباط بین دین و پزشکی در سال‌های اخیر ناشی از واکنش مردم در برابر زندگی ماشینی و تکنولوژی است که خدمات بهداشتی را به صورت یک پدیده مکانیکی و فیزیکی و غیر شخصی و خالی از معنویات در آورده است.

Jeffrey S. Levin, Ph.D. و همکاران در **Norfolk Virginia Medical School** گزارش بیش از ۲۵۰ پژوهش را در راستای دین و پزشکی بررسی کردند. این پژوهش‌ها روی کودکان و بزرگسالان، روی

بیماری‌های گوناگون حاد و مزمن در نقاط مختلف دنیا و روی مذاهب و دین‌های مختلف پروتستان، کاتولیک، یهود، بودا و **Zulu** در کشورهای آمریکا، اروپا، آفریقا و ژاپن به عمل آمده است. برآیند همه‌ی این بررسی‌ها و گزارش‌ها آن است که نیروی باورهای دینی و دعا و ارتباط آن با تندرستی از حد کودک و بزرگ مرد و زن و سرحد کشورها گذشته و در همه جا مورد استقبال قرار گرفته است.

چرا باورهای دینی دارای چنین نیرویی هستند؟

کارشناسان در برابر این سئوال دلایل گوناگونی را بیان داشته‌اند:

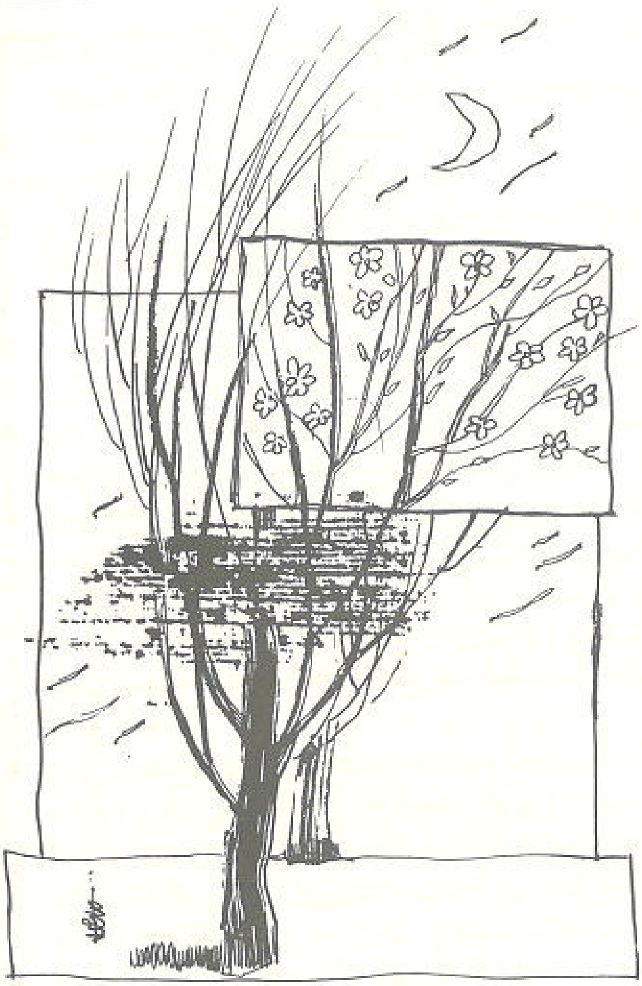
* دعا و شرکت در مراسم دینی، به فرد امکان می‌دهد که با دیگران در تماس باشد و هنگام نیاز از آنها یاری بگیرد. از امکانات سازمان دینی کمک بخواهد. به طور کوتاه عضویت در یک سازمان اجتماعی به فرد پشت گرمی و امیدواری می‌دهد.
* دعا به فرد امید می‌بخشد که در برابر فشار روانی مقاومت نشان دهد و بیماری و حوادث را به شیوه‌ی بهتر تحمل نماید و به بهبودی خود کمک کند.
* هنگام دعا، قلب آرامتر میزند، فشار خون کاهش می‌یابد، متابولیسم ملایم می‌شود. تنفس راحت‌تر انجام می‌گیرد و از همان پدیده‌هایی است که در **Relaxation** بروز می‌کند.

Herbert Benson, M.D. از دانشکده پزشکی **Harvard** می‌گوید:

- جملات و کلمات تکراری در دعا و آهنگ‌های دینی و نیز حرکات یکنواخت در این گونه مراسم همان بهره را به فرد می‌دهد که در **Relaxation** و ورزش‌های همانند آن.

به باور **Benson** در آیین‌های دینی چون کلمات تکراری مورد باور فرد دعا کننده است، کارسازتر از **Relaxation** هستند. هنگام **Relaxation** حتی آنهایی که مذهبی نیستند یک حالت روحانی و معنوی در خود احساس می‌کنند.

دکتر **Benson** در بررسی‌های خود اینگونه نتیجه گرفته است که «اعتقاد به یک قدرت آسمانی بخشی از ساختار بیولوژیکی ماست همانند یک حس اسرارآمیز (**Instinct**) که در ژرفای وجود ما ارتباط بین ما و خدا را تجلی می‌بخشد.



آیا اگر یک فرد غریبه که او را نمی‌شناسیم برای ما دعا کند، دعای او می‌تواند شفابخش باشد؟

دکتر **Benson** و دکتر **Mathews** در این باره با دکتر **R. Byrd** هم باور هستند. دکتر **Benson** روی بیمارانی که عمل قلب باز **Coronary Bypass** داشته‌اند و دکتر **Mathews** روی بیمارانی که از رماتیسم مفصلی رنج می‌برده‌اند در این راستا بررسی کرده‌اند.

دکتر **Randolph Byrd** تعداد ۳۹۳ بیمار قلبی را در بیمارستان **Central** در سانفرانسیسکو به دو گروه بخش کرد. بدون اینکه بیماران آگاهی داشته باشند برای یک گروه در کلیساهای مختلف کشور دعا می‌شد و برای گروه دیگر اینکار انجام نمی‌گردید. برآیند خدمات درمانی از این قرار بود:

در گروهی که مورد دعا قرار گرفته بود عوارض بیماری کمتر بود، توقف ناگهانی قلب کمتر بود، بیماران کمتر دچار سینه پهلو شدند، کمتر تورم و نارسایی قلب داشتند و نیاز کمتری به آنتی‌بیوتیک پیدا کردند.

دکتر **Dossey** پدیده‌ی عجیبی تجربه کرده است. او می‌گوید: نیروی دعا حتی روی رشد باکتری در آزمایشگاه اثر دارد! او آنقدر به نیروی دعا

باور دارد که برای بیماران خود دعا می‌کند او می‌گوید:

- بدیهی است که ما نمی‌خواهیم مذهب را بنام علم به مردم بفروشیم. مردم خودشان بایستی راه خود را انتخاب کنند.

نیروی دعا و ایمان تا چه میزان کارساز است؟

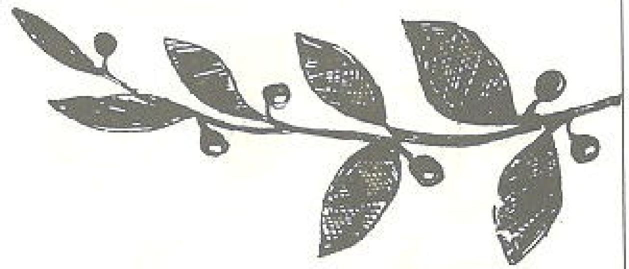
* درآنهایی که دست‌کم هفته‌ای یکبار به کلیسا می‌روند ۵۰ درصد کمتر مرگ در اثر بیماریهای رگ‌های تاجی (Coronary) قلب بروز می‌کند. ۵۶ درصد کمتر از Emphysema می‌میرند. ۷۴ درصد کمتر از سیروز کبد می‌میرند. ۵۳ درصد کمتر به خودکشی دست می‌زنند. این آمار برآیند بررسی روی ۹۲۰۰۰ نفر ساکن مری‌لند است.
* بررسی دیگر روی ۴۷۰۰۰ نفر در کالیفرنیا نشان داده است، آنهایی که عضو کلیسا هستند، موارد مرگ و میرشان کمتر از دیگران است.
* آنهایی که باور دینی توانا دارند، هنگام بیماری زودتر بهبودی می‌یابند و عمر درازتر دارند. این اظهار نظرها نتیجه ۷ بررسی از ۸ بررسی روی سرطان، تعداد ۴ بررسی از ۵ بررسی روی فشار خون، ۴ بررسی از ۶ بررسی روی بیماری‌های قلبی و ۵ بررسی از ۷ بررسی روی بهداشت عمومی است که از سوی دکتر Mathews و دکتر David Larson به عمل آمده است.
* بررسی در دانشکده‌ی پزشکی Darmouth ، نشان داده است که از ۲۰۰ بیماری که زیر عمل قلب باز قرار گرفته‌اند، آنهایی که فاقد هر گونه باور دینی بوده‌اند، ۳ برابر موارد مرگ داشته‌اند، به این معنی که تنها ۵ درصد آنهایی که باور دینی داشتند در ۶ ماه پس از عمل فوت کردند، در حالیکه بین آنهایی که باور دینی نداشتند، شمار تلفات ۱۲ نفر بوده است. در این بررسی تعداد آنهایی که ایمان بسیار ژرف داشتند، ۳۷ نفر بود که ۶ ماه پس از عملِ قلبِ باز همگی زنده بودند.

از زمان‌های پیشین باور بر این بوده است که بین روحانیت و تندرستی ارتباط تنگاتنگ وجود دارد و معنویت می‌تواند بهزیستی را توان بخشد.

مواردی مشاهده شده که بیماران از بیماری مرگبار رنج می‌برده‌اند و از دیدگاه پزشکی امیدی به زنده ماندن آنها نبوده است و در سایه‌ی ایمان عمیق توانسته‌اند زمانی طولانی به زندگی ادامه دهند.

دختری که از نوعی بیماری رنج می‌برد و پزشکان تنها چند هفته زندگی او را پیش‌بینی می‌کردند، از مادرش خواست که او را به کلیسا ببرد تا در مراسم دینی روز یکشنبه شرکت جوید. رهبر دینی که از درخواست دختر آگاهی داشت، در پایان آیین از شرکت کنندگان درخواست کرد تا از جای خود بلند شده، دست خود را به سوی دختر دراز کنند و دعا نمایند. پس از ۶ ماه خبر رسید که دختر تندرست است و قرار است ازدواج کند.

در لوس‌آنجلس کالیفرنیا، ۲۵ بانو گروهی را تشکیل داده‌اند که بین جان و روان ارتباط برقرار سازند. آنها هفته‌ای یکبار دور هم جمع شده و بر پایه‌ی آیین مذهبی یهود، در نماز بامدادی به دعا مشغول شده و با انجام حرکاتی جسم خود را با روان ارتباط می‌دهند.



بکارگیری از نیروی ایمان در پزشکی هم اکنون یک امر شناخته شده است. در بیمارستان‌ها با درخواست بیمار کشیش یا ربای با بیمار دیدار کرده و برای او دعا می‌کند. آیین دعا برای بیماران در کلیساها و کنیساها به صورت یک برنامه‌ی پایه همیشه اجرا می‌شود.

بیشتر خانواده‌های مواردی از معجزه‌ی ایمان در درمان بیماران را تجربه کرده و یا شنیده‌اند. شما خواننده‌ی ارجمند نیز اگر مواردی از این قبیل را می‌شناسید برای ما بنویسید تا به آگاهی دیگران برسد. □

ناباروری و نازائی

آیه‌ای از تورات

کارشناسان دانش باروری و زایمان از زمانهای پیشین می‌دانستند که زنهائی که غذا نمی‌خورند، چه به علت کمبود غذا (خشکسالی) و چه در اثر بی میلی به غذا (Anorexia) غالباً توانِ باردار شدن را از دست می‌دهند.

در این راستا دکتر شیف (Isaac Schiff) رئیس بخش بیماریهای زنان و زایمان در **Massachusetts General Hospital** مقاله‌ای در نشریه‌ی پزشکی **Fertility and Sterility Journal** شماره‌ی ژانویه ۱۹۹۸ انتشار داده است.

دکتر شیف می‌گوید، هنگامی که برای تهیه‌ی یک سخنرانی که می‌بایست در کنیسای محل خود انجام دهد به آیه‌ای از تورات برخورد کرده است، که در کتاب شموئل (Samuel) درباره‌ی باردار نشدن حنّا (Hannah) بدین گونه آمده است:

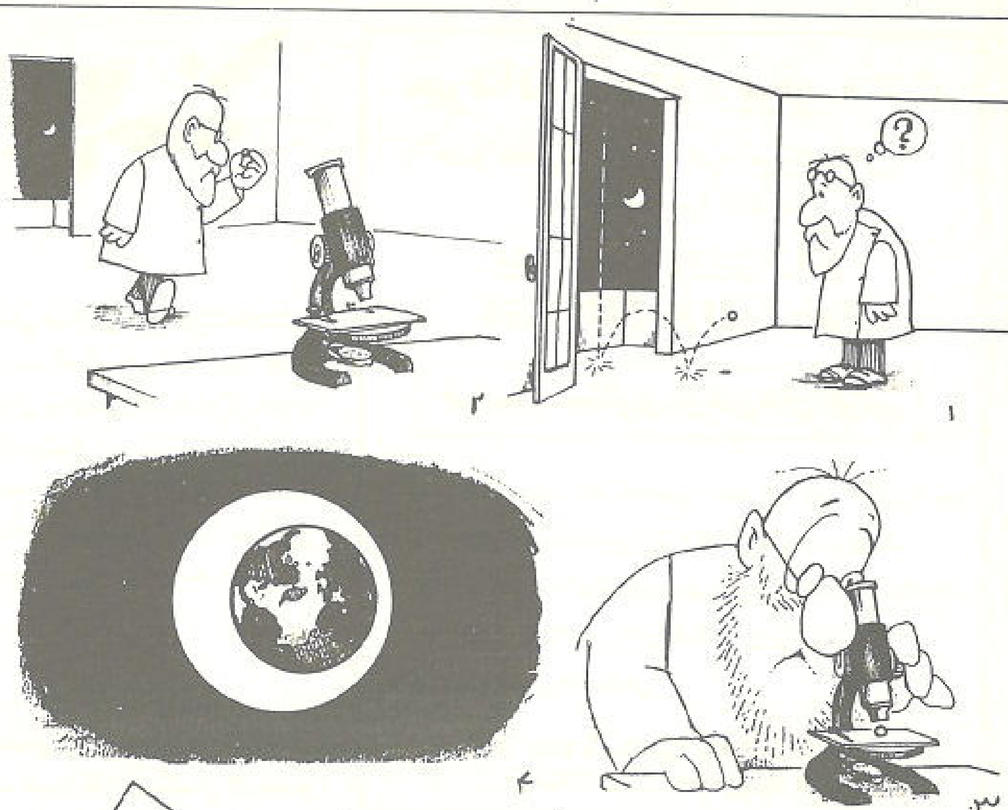
«پروردگار، زهدان او را بسته است».

دکتر شیف می‌گوید: موضوعی که در این باره به ویژه نظر او را جلب کرده است ارتباط بین ناباروری و بی غذائی است. در این بخش از تورات، شوهرِ حنّا به او می‌گوید: «چرا گریه می‌کنی، چرا غذا نمی‌خوری، چرا افسرده هستی؟».

حنّا افسرده بود، زیرا باردار نمی‌شد، و به علت افسردگی غذا نمی‌خورد و به علت بی غذائی بارور نمی‌شد.

داستان حنّا، سرانجام پایان خوشایندی داشت. پس از آنکه ربای الی (Eli) حنّا را دعا کرد، افسردگی او برطرف شد، غذا خوردن را دوباره آغاز نمود و از شوهرش باردار شد و پسری به دنیا آورد به نام شموئل که به مقام پیامبری رسید.

دنیای عجایب



دنیای وارونه

ازدواج روی پرده سینما

اخیراً در شهر **Kenosha** واقع در ایالت ویسکانسن خانمی با دوست پسر خود برای دیدن سومین بار فیلم **Titanic** به سینما میروند. بعد از کنار رفتن پرده و قبل از شروع فیلم خانم روی پرده سینما مشاهده میکند که دوست پسرش از او تقاضای ازدواج کرده در حالیکه تمام تماشاچیان هیجان زده شده بودند داماد آینده زانو زده و انگشتری از الماس به همسر آینده خود هدیه کرد و عروس خانم آینده هم تقاضای داماد را برای ازدواج پذیرفت.

Blow Dry, Air Dry
این دو اصطلاح را در آرایش مو حتماً شنیده‌اید.

در ایالت مونتانا آقایی که با سرعت ۱۰۴ میل در ساعت در منطقه‌ای که حداکثر سرعت مجاز ۴۵ میل است از طرف پلیس راه جریمه میشود و وقتی پلیس از او سؤال میکند چرا سرعت غیر مجاز دارد میگوید «اتومبیل خود را تازه شسته‌ام و دارم آنرا **Air-Dry** میکنیم».

نانوائی و زندان

زندان ایالتی پنسیلوانیا به مناسبت پرداختن پول گزاف برای نان تحت سؤال مقامات ایالت قرار گرفته بود. زندانبان زندانیان را وادار میکند که نان خود را در زندان تهیه کنند و با دادن خمیر به آنها ماهیانه ۴۰۰ دلار در تهیه نان صرفه‌جوئی کرده است.

فرار از مالیات

در کشور هندوراس شخصی برای فرار از پرداخت مالیات مغازه، برای خود تشیع جنازه دروغین ترتیب میدهد ولی البته صاحب ملک توسط وکیل خودش متوجه میشود و او را در دادگاه تعقیب قانونی میکند.

اسلحه و کامپیوتر

اخیراً در ایالت کلرورادو یک جوان ۲۴ ساله‌ای که سرگرم بازیهای کامپیوتری بود چنان دچار هیجان شده که به صفحه کامپیوتر تیراندازی میکند. این شخص توسط پلیس دستگیر شده است.

وکالت و هورمون Testosteron

Testosteron هورمونی است که در انسان باعث بوجود آوردن حس جسور بودن و بی باکی، نترسیدن، حس برتری و قدرت طلبی برای

رابطه جنسی میشود.

بنا به تحقیقات روانشناسان وکلائی که تخصص آنها محاکمات در دادگاه‌ها است از داشتن مقدار زیادی از این هورمون برخوردارند. بر طبق این تحقیقات خانمهائی که به شغل وکالت مشغولند دارای این هورمون نیز میباشند که از تخمدان ترشح میشود و در آنها حس دقت و پافشاری و برتری را بوجود می‌آورد.

آبجوی ناطق

اخیراً در کشور ونزوئلا آبجوهائی به بازار آمده‌اند که در قوطی آنها با لبخند تزئین شده است. با قرار دادن یک ضبط خیلی کوچک و سبک در آن هنگام باز کردن در قوطی صدای ظریفی به گوش میخورد که مقدار جایزه راکه بین ۵۰ تا ۲۰۰۰ دلار است برای صاحب آبجو اعلام میکند.

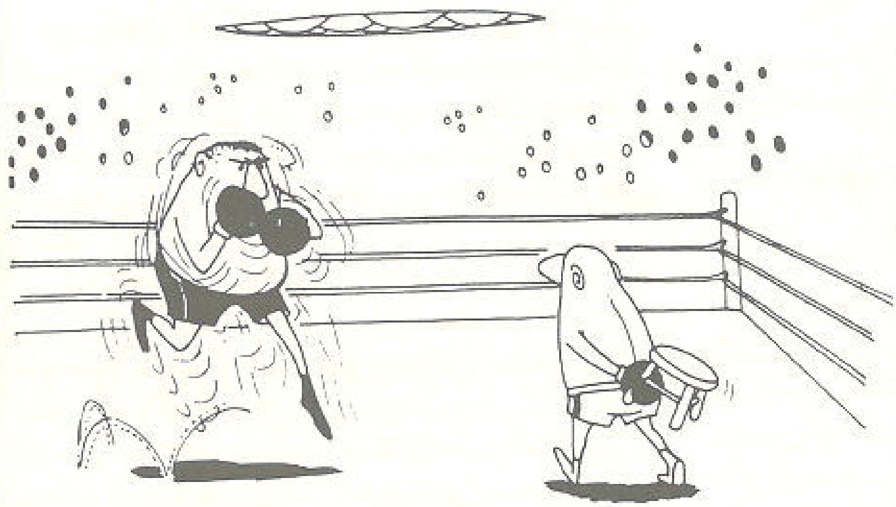
خوب شد که حامله نبود

درکشور کنیا دکتری با خارج کردن یک لوبیا ازگوش دختر خانمی برای دستمزد از والدین او مبلغ ۵ دلار و ۷۵ سنت مطالبه کرد و چون آنها نتوانستند حق‌الزحمه دکتر را بپردازند دکتر دو مرتبه لوبیا را سر جایش گذاشت.

سکوت و آرامش

در یک دهکدهٔ سوئیس، مردم خیلی به سکوت و آرامش در شب اهمیت میدهند مثلاً زدن سیفون توالت یا روشن کردن ماشین لباسشوئی در بعضی از ساعات شب ممنوع است. بر طبق قانون جدید جوانانی که شب بدون همراهی یک بزرگتر به گردش بروند و اگر باعث آشوبگری و سر و صدا شوند از ۵۰ دلار تا ۳,۵۰۰ دلار جریمه میشوند.





اخبار جامعه کلیمیان ایران

کوتاه شده از بولتن خبری این انجمن، دی ماه ۱۳۷۶

ملاقات با دادستان کل کشور

روز چهارشنبه ۱۷ دیماه جاری حاخام یوسف کهن مرجع دینی کلیمیان ایران، به اتفاق دکتر الیاسی نماینده کلیمیان در مجلس شورای اسلامی و هارون یشایایی رئیس هیأت مدیره انجمن کلیمیان تهران در دفتر حجت‌الاسلام مقتدایی درباره بعضی موارد نارسایی در احوال شخصیه کلیمیان ایران در دانشگاهها مطلبی به اطلاع دادستان کل کشور رساندند.

رئیس انجمن کلیمیان تهران توضیح داد که بعضی از دادگاه‌ها بدون توجه به فصل سیزدهم قانون اساسی با اطلاع مختصری که از حقوق در احوال شخصیه کلیمیان در زمینه ازدواج و طلاق و ...دارند، احکامی صادر می‌نمایند که موجب نابسامانی در این امر مهم می‌شود و اساس و نظام خانواده را متزلزل می‌نماید در حالیکه رویه جاری اصولاً بر این مبنا بوده است که دادگاه‌های موارد را از طریق انجمن کلیمیان تهران مطرح نموده و انجمن کلیمیان، به کسب نظر از مرجع دینی کلیمیان نظریه شرعی را به اطلاع رسانده و دادگاه بر اساس نظریه دریافتی اقدام به صدور رأی نماید.

دادستان کل کشور اظهار داشت که این موارد را مورد توجه قرار داده و به کلیه دادگاه‌ها ابلاغ خواهد شد.

انتخابات هیأت مدیره انجمن کلیمیان اصفهان

روز جمعه ۲۹ آذر ماه جاری انتخابات هیأت مدیره انجمن کلیمیان تهران با حضور معتمدین جامعه کلیمیان اصفهان و نماینده کلیمیان ایران در مجلس شورای اسلامی و به نظارت نماینده فرمانداری اصفهان در کنیسای کتر داود انجام گرفت. ابتدا آقای دکتر ماه گرفته به عنوان رئیس انتخاب شدند و به عنوان اعضای هیأت رئیسه و نظارت تعیین گردیدند.

بعد از انجام تشریفات قانونی، اخذ رأی برای انتخاب هیأت مدیره انجمن کلیمیان اصفهان بعمل آمد و در نتیجه آقایان صیون ماه‌گرفته، سلیمان صدیق‌پور، منصور یومطوبیان، داود شمسیان، موسی ماه‌گرفته، جهانشاه یروشلمی، همایون افرامیان به عنوان اعضای اصلی و علی‌البدل انتخاب شدند.

گرامیداشت حنوکا به وسیلهٔ سازمان بانوان یهود ایران

روز دوشنبه اول دی ماه جاری مراسمی به مناسبت ایام حنوکا از طرف سازمان بانوان یهود ایران در تالار محبان برگزار گردید.

مراسم با شکوه تجلیل از دانش آموزان و دانشجویان ممتاز یهودی ایران

روزهای ۱۹ و ۲۰ آبان ماه جاری مراسم با شکوهی در تالار خراسانیها برای تجلیل از دانش‌آموزان ممتاز کلیمی برگزار شد. در این مراسم که با حضور نماینده کلیمیان در مجلس شورای اسلامی و اعضای هیأت مدیره انجمن کلیمیان تهران و مدیران و آموزگاران مدارس اختصاصی کلیمیان و بیش از پانصد نفر از دانش‌آموزان و اولیای آنها تشکیل گردید بعد از انجام مراسم مذهبی و سخنرانی مسئولین جامعه، اهدای لوح تقدیر به دانش‌آموزان کلیمی به عمل آمد.

همچنین در تاریخ ۲۶ آذر ماه مراسم تقدیر و تشویق دانشجویان یهودی که در کنکور دانشگاههای مختلف موفق شده بودند بوسیلهٔ سازمان دانشجویان یهود ایران در تالار محبان برگزار گردید. در این مراسم علاوه بر مسئولین جامعه کلیمی ایران و استادان و مقامات علمی قبول شدگان دانشگاههای تهران و خانواده‌های آنها حضور داشتند و از طرف سازمان دانشجویان و انجمن کلیمیان تهران به قبول شدگان لوح تقدیر و شاخه‌های گل اهدا گردید. همچنین برای ۱۳ نفر از قبول شدگان همکیش در دانشگاههای اصفهان و ۱۵ نفر از دانشجویان شیراز لوح تقدیر فرستاده شد که بوسیلهٔ مسئولین انجمن‌های کلیمیان اصفهان و شیراز به قبول شدگان اهدا گردید.

تملیک قطعی ملک اهدایی مرحوم جهانگیر یرمیان به نام انجمن کلیمیان تهران

با تلاش پی‌گیر کمیتهٔ املاک انجمن کلیمیان تهران بویژه آقای صیون اورئیل (کرامت) رئیس کمیتهٔ املاک، تمام دعاوی که از طرف افراد مختلف دربارهٔ ملک مرحوم یرمیان در دادگاه‌های مختلف عنوان شده

بود، از طرف دادگاه‌ها مردود اعلام شد و سند مذکور واقع در اراضی ونک به نام انجمن کلیمیان تهران صادر شد. مرحوم جهانگیر برمیان قطعه زمینی به مساحت هزار متر با مختصر بنای موجود در آن را در سال ۱۳۷۲ برای اجتماعات کلیمیان، به انجمن کلیمیان تهران واگذار نمودند. انجمن کلیمیان بلافاصله اقدامات لازم برای دریافت مجوز ساختمان را آغاز نمود. متأسفانه چند نفر از اشخاص محلی و یکی از نهادها به دادگاه‌های مربوط شکایت و نسبت به مالکیت انجمن کلیمیان اعتراض نمودند. دادگاه‌های کشور با رسیدگی طولانی به پرونده مذکور حق انجمن کلیمیان تهران را به رسمیت شناختند و سند مالکیت به نام انجمن کلیمیان تهران صادر گردید.

انجمن کلیمیان در نظر دارد در این محل، ساختمان یک کانون اجتماعی را احداث نماید. مهندسین انجمن مشغول بررسی مسایل فنی و انطباق این پروژه با نیازهای جامعه می‌باشند. این پروژه پس از اتمام بازسازی ملک «سرابندی» متعلق به انجمن کلیمیان تهران واقع در خیابان سید جمال‌الدین اسدآبادی، آغاز خواهد شد. تجدید بنای این ساختمان با اختصاص اعتباری معادل سیصد میلیون ریال از شش ماه گذشته آغاز شده است و تا پایان سال جاری به اتمام خواهد رسید.

مسئولین جامعه کلیمیان همدان انتخاب شدند

روز دوشنبه سوم آذر ماه جاری فعالین و معتمدین جامعه کلیمیان همدان در سالن کنیسا و زیارتگاه استر و مردخای گرد آمدند تا از میان خود فعالین و مسئولین امور جامعه را انتخاب نمایند. بعد از مذاکرات و تبادل نظر آقایان سلیمان کرملی و نجات ...به عنوان معتمدین و مسئولین امور جامعه انتخاب شدند و صورت جلسه تنظیم شده به امضای حاضرین رسید.

بیست و دومین سالگرد تأسیس خانه جوانان یهود ایران

روز شنبه ششم دی ماه جاری بیست و دومین سالگرد تأسیس خانهٔ جوانان یهود با حضور جمع کثیری از جوانان همکیش در سالن خانهٔ جوانان یهود ایران جشن گرفته شد. در این مراسم بعد از انجام فرایض مذهبی حنوکا و افروختن شمع‌های حنوکا به وسیله آقای اسحاق کهن صدق عضو هیأت مدیره انجمن، اعضای هیأت اجراییه خانهٔ جوانان ضمن سخنرانیهای خود فعالیت‌های خانه جوانان را تشریح نموده و از جوانان یهودی خواستند که برای فعالیت بیشتر در خانه جوانان حضور یافته و قبول مسئولیت نمایند. سپس کیک بیست و دومین سالگرد تأسیس خانه جوانان به وسیلهٔ رئیس هیأت مدیره انجمن کلیمیان تهران بریده شد و پس از آن برنامه‌های هنری بوسیلهٔ جوانان اجرا گردید.

هیأت دوستداران کانون خیرخواه (بیمارستان دکتر سپیر) تشکیل شد

در اواسط آذر ماه امسال گروهی از علاقمندان کانون خیرخواه گرد هم جمع شده و برای حمایت مادی و معنوی از کانون خیرخواه، هیأت دوستداران کنونی خیرخواه را به وجود آوردند.

اعضای اصلی هیأت دوستداران کانون خیرخواه عبارتند از: آقایان دکتر رحمت‌الله رفیع، دکتر ایرج صداقت کیش، آقا جان شادی، اسکندر، یوسف هارونیان، و عده‌ای دیگر که متأسفانه نتوانستیم اسامی آنها را بخاطر کم رنگی مرکب در نامه بخوانیم.

دکتر کیومرث موسی زاده پزشک موفق یهودی در یک عمل جراحی ابتکاری، استخوان ران یک مصدوم را پیوند زد.

شاهرود - خبرگزاری جمهوری اسلامی:

یک پزشک متخصص ارتوپد، استخوان باز یافته یک مصدوم را در جریان یک جراحی ابتکاری به پای وی پیوند زد.

دکتر محمد اسماعیل عجمی، رئیس دانشکده علوم پزشکی شاهرود، در این باره گفت: «دکتر کیومرث موسی‌زاده با انجام یک عمل غیر معمول ارتوپدی، یک قطعه استخوان ۱۵ سانتی‌متر و جدا شده از ران را به ناحیه قبلی پیوند زد».

دکتر موسی‌زاده نیز گفت: «این مصدوم در چهار مرحله و جمعاً به مدت هشت ساعت در بیمارستان امداد امام خمینی شاهرود مورد عمل جراحی قرار گرفت. وی افزود: «این عمل جراحی به رغم کمبود امکانات پزشکی، با موفقیت کامل همراه بود و فرد مصدوم هم اکنون سلامتی خود را باز یافته است. وی گفت: با این جراحی، علاوه بر کاهش چشمگیر هزینه‌های بیمارستانی، مدت درمان از چند ماه به ۲۵ روز کاهش یافت. به گفته او چنین شکستگی‌هایی تنها از طریق طویل نمودن استخوان کوتاه شده صورت می‌گیرد و پیوند استخوان ران باز با چنین کیفیتی تاکنون در ایران و سایر نقاط جهان مشاهده نشده است».

آرمان مختار مصدومی که عمل پیوند استخوان بر روی وی انجام شد، اوایل آبان ماه گذشته در سانحه رانندگی با موتورسیکلت دچار صدمه در ناحیه استخوان ران شده بود.

همدردی

جناب آقای نجات ربیع‌زاده فوت نابهنگام خواهر عزیزتان را تسلیت گفته، بقای عمر شما و بازماندگان را خواهانیم.

سازمان سیامک

از میان نامه‌های وارده

یهودیت را پاس بداریم

هنگامی که همسرم از خرید از یکی از سوپرمارکت‌های بزرگ ایرانی به منزل بازگشت اعلامیه‌ای را به من نشان داد که با خواندن آن ابتدا به خشم و سپس به تأسف آمدم. اعلامیه به نقل از نشریه لوس‌آنجلس تایمز به تاریخ ۱۲ اکتبر ۱۹۹۷ و با ترجمهٔ یکی از نویسندگان یکی از نشریات بزرگ یهودی ایرانی بود (آقای بهرام آقالرپور). عنوان اعلامیه در دو طرف صفحه به این مضمون بود. یکی «بزرگ‌ترین تمپل ریفورم لوس‌آنجلس یک ربای همجنس باز را به رهبری خود منصوب کرده» و در پشت صفحه نامه‌ای از نیویورک به نام «نفوذ همجنس بازان در کادر رهبری جنبش‌های ریفورم و کنسرواتیو» بود. در هر دو مقاله بدین مسئله اشاره شده بود که تعدادی از ربایان کنیساهای ریفورم و کنسرواتیو و یا اعضای آنان همجنس باز بوده و یا با یکدیگر (زن با زن و مرد با مرد ازدواج کرده و یا با هم زندگی می‌کنند) و در انتهای مقاله مترجم از «هموطنان عزیز ایرانی» تقاضا کرده‌اند که فرزندانشان را از فرستادن به مدارس ریفورم و کنسرواتیو باز دارند. در انتهای اعلامیه اسامی هشت کنیسای بزرگ ریفورم و کنسرواتیو از جمله «تمپل ساینای»، «استیفن وایز»، «یونیورسیتی سینگاگ» و «تمپل عدت شالم» و دو کنیسا در نیویورک به چشم می‌خورد.

از اینگونه اعلامیه‌ها، مقالات در نشریات مختلف یهودی و یا آمارهای مختلف روز به روز افزایش یافته و مرا بر آن داشت که دست به قلم ببرم.

از اینکه لوس‌آنجلس تایمز چنین مقاله‌ای را نوشته است یا نه و یا اینکه تعدادی از ربایان کنیساهای ریفورم و کنسرواتیو همجنس باز هستند یا نه اطلاعات دقیقی ندارم ولی این را نه تنها من بلکه اکثریت همین «هموطنان عزیز ایرانی» مهاجر آمریکا می‌دانیم که چگونه و با چه دشواری سعی می‌نماییم که خود را با فرهنگ این کشور تطبیق دهیم و چگونه خود و فرزندانمان در کشاکش تفاوت فرهنگها دست و پا می‌زنیم. تا به آنجاکه به یاد داریم ایرانیان یهودی قبل از مهاجرت به آمریکا، اکثریت از نظر اجرا و نگاهداری آیین و فرهنگ یهود کمابیش در یک سطح قرار داشته‌اند. فرهنگ و آداب یهودی چندین هزار سالهٔ اجداد خود را با وجود دشواریهایی که در طول تاریخ در بر داشته‌اند حفظ نموده و هیچگاه به یاد ندارم از یکدیگر پرسیده‌اند و یا پرسیده‌ایم موضع یهودی خود را مشخص کنند، حال بعد از مهاجرت به این کشور نه تنها باید با تلاشی خستگی ناپذیر خود را با فرهنگی بیگانه مطابقت دهیم بلکه هویت یهودی خود را هم زیر پرسش بریم که جای من و ما در این طبقات مختلف مذهبی کجاست؟ آیا ریفورم هستیم و یا کنسرواتیو و یا اصلاً ارتودکس؟ آیا من ایرانی یهودی باید هر چه سریعتر موضع خود را در این طبقات یهودی آمریکایی مشخص نمایم و یا اینکه به فرهنگ غنی چند هزار ساله‌ام افتخار کنم و به سایر یهودیان دیگر کشورها همبستگی و یگانگی را یاد دهم و با این نفاق و کشمکش‌هایی که پیوسته شعله‌های دشمنی آن بیشتر و بیشتر می‌شود مقابله نمایم و یا حداقل نگذارم من ایرانی یهودی را از فرهنگی که پشتوانه پنج هزار ساله داشته دور نماید.

در عصری که نئونازیسم در اینترنت Internet تقاضای عضو می‌کند و گروههای ضد یهودی در کشورهای مختلف دنیا بطور مخفیانه و یا آزادانه به مقابله به یهودیت می‌پردازند یا در کشورهایی که حتی اجازهٔ فرایض مذهبی داده نمی‌شود و یا گروههایی مانند KKK بطور آزادانه در تلویزیون آمریکا ظاهر شده و بر علیه یهودیان شعار می‌دهند و یا حتی افراطیون مذاهب به کشتار مردم بی گناه کشور دیگر به جرم اینکه مذهب دیگری دارند می‌پردازند، آیا نفاق و دشمنی در میان

یهودیان صحیح است؟

چرا ما باید در این نفاق شرکت نماییم و در جایی که فرزندانمان حتی از نظر فرهنگی و اجتماعی دستخوش تغییرات هستند و به درستی نمی‌دانند چگونه خود را با این فرهنگ ایرانی بودن و آمریکایی بودن تطبیق دهند، ضربهٔ دیگری را بر سرشان و بر سرمان فرود آوریم که یهودیت در اینجا تفاوت دارد و هر چه زودتر باید مسیر خود را مشخص نماییم. چرا ما باید در این دسته بندی‌ها شرکت نماییم در حالیکه دودش متقابلاً به چشم خود یهودیان می‌رود و نه دشمنان آنان چه تفاوتی دارد اگر من و تو و فرزندانمان آیین و فرهنگ زیبای یهودیت و تورات را در کدام کنیسا یاد بگیریم، حال این کنیسا چه ریفورم باشد و چه کنسرواتیو و چه ارتودکس. هر اجتماعی مذهبی، سیاسی و فرهنگی دارای شدت و ضعفها و اشکالاتی هست مگر همین یکسال گذشته در اخبار شبکه‌های آمریکا گفته نشد که یکی از رباهای بزرگ ارتودکس نیویورک را در هواپیما بعنوان رابطه با یک دختر زیر سن قانونی گرفته‌اند و مدتی در زندان انداخته‌اند؟ به گمانم خود ایشان امسال از همان کنیسا کنار کشیده‌اند.

چرا نگذاریم فرزندانمان مانند پدر و مادرهایمان همان آیین‌های با ارزش یهودی ایرانی را دنبال کنند. فشار به اینکه تو اگر یهودی ارتودکس نباشی اصلاً فایده‌ای ندارد و تو یهودی بحساب نمی‌آیی چه نتیجه‌ای به جز جدایی خانواده‌ها، و سر در گمی نسل جدید و بزرگ‌ترین مشکل، نفاق و دشمنی در بین یهودیان جهان ببار می‌آورد.

یهودیت و آیین و فرهنگ آن را می‌توان در زیرزمین خانهٔ کوچکی در «وین» با نور شمع کوچکی هنگامی که سربازان S.S. و یا گشتاپو در بیرون خانه به رژه می‌پرداختند حفظ نمود. یهودیت را می‌توان هنگامی که در صف کوره‌های آدم سوزی به انتظار نوبت نشستن با خواندن «شِمَع ایسرائل» حفظ نمود و یاد گرفت. یهودیت را می‌توان از کلاسهای عبری و یا حتی ماهی یکبار به کنیسای نزدیک منزل رفتن و گوش دادن به صدای خوش خزان کنیسا یاد گرفت. یهودیت را می‌توان در بازیهای کودکان در روزهای حنوکا در کنیساهای خباد و یا جشن‌های برمیتصوا و بت میتصوا حتی اگر هم که برای چشم و هم چشمی گرفته می‌شود و یا از باز گفتن داستان پدر بزرگهایمان پیداکرد و حفظ نمود.

آیین و آداب و رسوم و فرهنگ یهودیت را در هر جایی که عرضه می‌کنند می‌توان یافت، نگاه داشت، غنیمت شمرد و حافظ بود. می‌توان با دیدن یهودی دیگری شاد شد و از او نپرسید در چه گروهی قرار دارد.

بیایید از نوشتن و ترجمه این گونه اعلامیه‌ها مقالات و یا دادن آمارهای مختلف یهودی بر ضد یهودی جلوگیری نماییم و خود در این دام نیفتیم و دیگران را آموزگار باشیم.

باشد که از گذشتگان درس بگیریم

مینو مقیمی (حکیمی)، ۱۷ نوامبر ۱۹۹۷

درخواست آگهی پیوند دلها

نشریه چشم‌انداز برای آشنایی جوانان یهودی در شرایطی ساده و سالم این صفحه را ترتیب داده است.

خواهشمندیم این فورم را کاملاً پر نموده و به آدرس زیر ارسال دارید.

روی پاکت مرقوم فرمایید «**پیوند دلها**» در این صورت این نامه تنها توسط مسئول مربوطه باز خواهد شد و کلیه اطلاعات محرمانه خواهد ماند.

به هر فرد یک شماره‌کد داده خواهد شد.

نام و نشانی افرادی که مایل به آشنایی با شخص آگهی دهند باشند، در اختیار آگهی دهنده قرار خواهد گرفت تا در صورت تمایل با آنان تماس حاصل نمایند.

برای جلوگیری از هرگونه سوءتفاهم احتمالی لطفاً کپی کارت شناسایی خود را با فرم بفرستید.

سازمان سیامک، هیچ گونه مسئولیتی در قبال صحت و سقم اطلاعات داده شده از طرف آگهی دهندگان و افرادی که به آگهی‌ها جواب می‌دهند، نخواهد داشت.

(۳۱۰) ۴۷۱ - ۹۴۲۷

P.O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212

- **اگر مایل به انتشار پیام خود در این صفحه نیستید خواهشمند است ما را مطلع کنید.**
- **هزینهٔ آگهی برای شش شماره ۲۴ دلار میباشد.**

آگهی دهنده

نام .... نام خانوادگی .... قد ....

تاریخ تولد .... میزان تحصیلات .... شغل ....

آیا قبلاً ازدواج کرده‌اید؟ بله ☐ نه ☐ اگر بله، تعداد فرزندان ....

نشانی:

تلفن خانه ( ) محل کار ( )

خصوصیاتی که مایلید در مورد شما بدانند:

همسر مورد علاقه:

سن .... قد .... میزان تحصیلات .... شغل ....

مجرد ☐ قبلاً متاهل ☐

خصوصیاتی که مایلید در همسر آینده بیابید:

پیوند دلها

برای تماس با افراد زیر با تلفن
(۳۱۰) ۴۷۱-۹۴۲۷ تماس حاصل نمائید



خانمی هستم ۳۹ ساله، قد ۵/۴، میزان تحصیلات لیسانس زبان، شاغل هستم قبلاً ازدواج کرده با ۲ فرزند، خوش اخلاق و خوش قیافه، دست پخت خوب، راستگو، خون‌گرم، خواهان همسری ۵۰ تا ۶۰ میزان تحصیلات فرق دیپلم، شغل مهم نیست، خوش اخلاق، راستگو، معاشرتی، اهل گردش و تفریح، مسافرت و سیگاری.
کد ۶۰۷۶۵

آقایی هستم ۳۸ ساله دارای تحصیلات مهندس کامپیوتر، با شغل آزاد، خوش تیپ، خوش پوش و متحمل به یک ازدواج یک ماهه بدون فرزند مایل به آشنایی با دوشیزه یا خانمی تا ۳۳ ساله با حداقل لیسانس، زیبا، خوش اندام و شیک پوش، مجرد یا مطلقه بدون فرزند.
کد ۵۱۰

دختر خانمی هستم ۲۹ ساله، خوشگل، جذاب، خونگرم، تحصیلکرده، علاقمند به طبیعت، موسیقی و ورزش میباشم. مایلم با شخصی با خصوصیات مشابه تا سن ۴۰ سال آشنا و ازدواج نمایم.
کد ۶۰۹۲۱

جوانی ۲۵ ساله و سیتی‌زن آمریکا، خوش قیافه، خوش قلب و مهربان، با کمی لکنت زبان، دارای محل سکونت شخصی و درآمد تضمین شده، خواهان آشنائی با هدف ازدواج با دوشیزه‌ای که او نیز مشکلی مشابه و یا اشکال دیگری داشته باشد.
کد ۹۵۳

آقایی ۴۲ ساله، قبلاً ازدواج کرده، خوش قیافه با قد متوسط، شغل آزاد، ورزشکار، با شخصیت، مایل به آشنایی با خانمی ۳۵ تا ۴۲ سال، قد متوسط جذاب و صمیمی، با وجدان و خوش قلب، مطلقه یا بیوه با یک فرزند قبول است.
کد ۶۲۸

آقایی ۵۵ ساله، قبلاً ازدواج کرده، با تحصیلات عالیه از آمریکا، خوش قلب، خونگرم، روشنفکر با ایمان، مایل به آشنایی و ازدواج با خانمی تحصیلکرده لیسانس یا دکتر ۴۷ تا ۵۲ ساله، مجرد یا قبلاً ازدواج کرده.
کد ۵۵۴

خانمی هستم ۴۰ ساله دیپلمه طبیعی، بدون فرزند، خواهان ازدواج با مردی ۴۵ تا ۵۷ ساله دیپلم یا لیسانس با درآمد کافی قبلاً ازدواج کرده یا مجرد، خوش اخلاق، شیک پوش، ورزشکار، خونگرم، صمیمی.
کد ۱۷۸

دختر خانمی هستم ۳۹ ساله، ازدواج نکرده، با مدرک لیسانس، زیبا، خوش اندام، مهربان و خوش قلب، پای بند به اصول اخلاق و از خانواده‌ی اصیل. مایل به ازدواج با آقایی هستم ۴۵ تا ۵۵ ساله، تحصیل کرده، خوش اخلاق، با شخصیت، مجرد یا قبلاً ازدواج کرده.
کد ۶۰۷۷۳

خانمی هستم ۳۷ ساله، دارای لیسانس، قد ۵/۶، شغل آزاد، قبلاً ازدواج کرده، زیبا، خوش اندام، با هوش و فعال، اجتماعی و مهربان، خواهان ازدواج با آقائی تحصیلکرده، جذاب، بدون اعتیاد، با مسئولیت، خوش اخلاق و مهربان می‌باشد.
کد ۶۰۳۶۵

آقایی هستم ۳۸ ساله، فوق لیسانس، با شغل آزاد، بقول دوستان خوش تیپ، خوش‌پوش و خوش برخورد. مایل به آشنائی با دوشیزه یا خانمی حدود ۳۰ سال با حداقل لیسانس، خوش اندام، خوش اخلاق، مجرد یا مطلقه بدون فرزند.
کد ۶۰۵۲۰

دختر خانمی هستم ۳۸ ساله، فوق دیپلم، قد "۲'۵، شغل آزاد، زیبا و مهربان، پای بند به اصول اخلاق، مایل به آشنایی با آقایی ۵۰-۴۰ ساله جذاب و با وقار، علاقمند به تشکیل خانواده، اهل ورزش و با درآمد مکفی.
کد ۳۴۴

آقایی هستم ۳۶ ساله از خانوادهٔ خیلی محترم، دارای تحصیلات بالا از آمریکا، خوش برخورد، خوش تیپ، با شخصیت، روشنفکر و با احساس، اهل مسافرت و علاقه‌مند به موسیقی، مایل به آشنایی با دختر خانمی ۳۰-۲۴ ساله، تحصیل کرده، روشنفکر و زیبا و علاقه‌مند به تشکیل خانواده.
کد ۴۵۵

خانمی هستم ۳۱ ساله دارای لیسانس، قبلاً ازدواج کرده، و با یک فرزند، جذاب و خونگرم، غیر سیگاری، عاشق مسافرت از خانواده‌های اصیل مایل به آشنایی با آقایی ۳۶-۳۳ ساله لیسانس، بالا قد "۶'۵ با خصوصیات فوق.
کد ۱۰۶

خانمی هستم ۴۱ ساله ازدواج نکرده، دارای لیسانس مهندسی کامپیوتر، خوش قلب، خوش اندام، اجتماعی و اهل ورزش، روشنفکر، مهربان و احساساتی مایل به آشنائی با آقائی هستم ۵۵-۴۰ ساله تحصیل کرده، شاغل، با شخصیت، مؤدب، فهمیده و اجتماعی، مجرد یا قبلاً ازدواج کرد.
کد ۹۶۲

خانمی هستم ۴۵ ساله، فوق دیپلم، حسابدار، قد ۵/۳، سیتی‌زن آمریکا، خانه‌دار، خوشگل، فعال، مهربان و خوش قلب، عاشق مسافرت، موسیقی، گردش، پارک و سینما، غیر سیگاری و مایل به ازدواج با آقایی خوش اخلاق، مهربان، بدون اعتیاد به سیگار، مشروب یا مواد مخدر، اهل زندگی و تفریح.
کد ۵۹۷۰۲

برمیتصوا و بت میتصوا



نیکل طوبیا

نیکل در سن ۱۲ سالگی توانست پا به پای برادر خود بنجامین وظایف مذهبی خود را انجام بدهد و در ۱۷ ژانویه ۱۹۹۸ یکی از بهترین بت میصتواهای دنیا را داشت و با خواندن توراه در روز شبات باعث افتخار تمام فامیل و خانواده شد.

نیکل درکلاس ۷ در ساینای اکیبا به تحصیل مشغول است. ورزشهای مورد علاقه او بسکتبال و اسکی و دوچرخه سواری میباشد. او اوقات بیکاری خود را صرف مطالعه و بودن با دوستهای خوب خود میکند و همچنین کمک او به یک دختر دانشجوی آفریقایی در اسرائیل بود که توانست این دختر نوجوان بت‌میتصوای خود را با فامیل خود در وطن و کشور خود جشن بگیرد.

نیکل علاقه بسیاری دارد که در آینده تحصیلات خود را به عنوان یک پزشک بچه به اتمام برساند.

نیکل و بنجامین و خواهرش بریژیت فرزند سیما و دکتر آلبرت طوبیا میباشند.

بنجامین طوبیا

بنجامین طوبیا در تاریخ ۱۷ ژانویه ۱۹۹۸ در کنیسای ساینای برمیتصوا شد. او درکلاس ۸ مدرسه ساینای اکیبا مشغول تحصیل میباشد. بنجامین ازکمک به دیگران دریغی ندارد. یکی ازکمک‌های او کمک کردن به یک پسر دانشجوی آفریقایی که در اسرائیل بسر میبرد میباشد که در همان زمان با خود او برمیتصوا شد و دیگر کمک او از دید و بازدید از خانه سالمندان یهود ایرانی و آمریکایی میباشد که بی نهایت آنها را خوشحال مینماید.

بنجامین علاقه بسیاری به ورزش از جمله شنا و اسکی، بسکتبال دارد و قهرمان شنا میباشد و چندین جوائز ارزنده دریافت کرده است. بنجامین اوقات بیکاری خود را صرف کلکسیون تمبر و سکه مینماید. کلاسهای مورد علاقه او طبیعی و تاریخ یهود میباشد. هدف بنجامین در آینده این است که پزشک شود.

فردا خیلی دیر است فرزندانتان را برای همکاری با سازمان ما تشویق کنید.

شاید این کار شما بزرگترین سرمایه و بهترین بیمه برای آینده آنان باشد.

قدرت آمار



روی صندلی جلو واگن قطار نشسته بودند، درست در جلو من بودند. در نتیجه می‌توانستم همهٔ حرف‌هایشان را بشنوم. ظاهراً غریبه‌هائی بودند که سر صحبت‌شان باز شده بود. فضای گفتگوشان نشان می‌داد که هر دوتا، خودشان را علاقه‌مند به امور فکری نشان می‌دهند. به سادگی معلوم بود که هریک از آنها، به هر زحمتی هست، خودش را متفکری عمیق می‌داند.

یکی از آن‌ها، تازه از خواندن کتابی، که روی زانویش گذاشته بود، فارغ شده بود.

داشت به متفکر دیگر می‌گفت «داشتم آمارهای بسیار جالبی می‌خواندم.»

دیگری گفت «عجب، آمار! چه چیز جالبی، قربان، من علاقهٔ زیادی به آمار دارم.»

مرد اول ادامه داد «برای مثال، دریافتم که، دریافتم که یک قطره آب پر است از چیز... چیز... عجیب است، همین حالا اسمش یادم رفت... چیزهای، چیز، چیزهای کوچکی، هر اینچ مکعب از آب محتوی - چیز - محتوی... اجازه بدهید نگاه کنم...»

متفکر دیگر، جسورانه گفت «مثلاً یک میلیون.»

«بله، یک میلیون، شاید هم یک میلیارد... ولی به هرصورت، پر است از تعداد بسیاری زیادی از آن چیزها.»

دیگری گفت «واقعاً می‌فرمائید؟، اما راستی، می‌دانید، در دنیا چیزهای عجیبی هست. مثلاً، زغال سنگ... همین زغال سنگ را بگیریم...»

دوستش گفت «بسیار خوب. زغال سنگ را می‌گیریم.» و با حالتی که گفتی دارد خودش را هوشمندانه با موضوع تطبیق می‌دهد، به صندلی تکیه داد.

«هیچ می‌دانید که هرتن از زغال سنگی که در یک لکوموتیو قطار می‌سوزد می‌تواند یک قطار واگن به طول... متأسفانه طول دقیق قطار را فراموش کرده‌ام، اما فرض می‌کنیم قطاری به طول فلان قدر و وزن فلان قدر را بکشد؟ آن‌هم از کجا به کجا؟... از... از... هوم! همین الان فاصلهٔ دقیقش از ذهنم در رفت... یک چنین قطاری را از...

دیگری فرض کرد «از اینجا تا کرهٔ ماه.»

«بله، یک چنین چیزی، بله، از اینجا تا ماه. عجیب است، مگر نه؟»

«ولی آقا، عجیب‌ترین محاسبه‌ای که شده است مربوط به فاصلهٔ زمین تا خورشید است. آقا، درواقع، اگر گلولهٔ توپی بسوی خورشید شلیک شود.»

دیگری سر تکان داد و گفت «بله، به سوی خورشید شلیک شود.» چنان حرف او را تصدیق می‌کرد که گفتی بارها شاهد این شلیک بوده است.

«و حرکتش با سرعت... با سرعت... چیز...»

شنونده اشاره کرد «یک میل در سه صدم ثانیه»

نه، نه، سوءتفاهمی پیش آمد - منظورم این است که با سرعتی وحشتناک، واقعاً وحشتناک، حرکت می‌کند، آقا، یکصد میلیون - نه، یکصد میلیارد - خلاصه زمان فوق‌العاده درازی در راه خواهد بود تا به آنجا برسد...»

دیگر نتوانستم تحمل کنم. پریدم وسط حرفشان و گفتم «فرض کنیم که از فیلادلفیا شلیک شده باشد.» و به سوی واگن مخصوص سیگاری‌ها رفتم.

خانه و خانواده

برگرفته از نشریات آمریکائی

ترجمه: نجات ربیع‌زاده

خانواده او یا خانواده من

تعطیلات را کجا بگذرانیم - کدام دعوت را قبول کنیم

بعضی اوقات شروع ایام تعطیلات توام با درگیریهای خانوادگی و جر و بحث بین زن و شوهرها و حل مسائل مشکلاتی از قبیل این که روز شکرگزاری، مراسم سال نو و غیره را با کدام خانواده باشیم و یا حتی تعطیلات آخر هفته را با خانواده زن یا خانواده شوهر بگذرانیم، می‌باشد.

حتی اگر زن و شوهرها به توافق هم برسند باز مسئله بچه‌ها است که آنها کدام یک را بیشتر ترجیح می‌دهند و می‌خواهند با کدام خانواده باشند. خانواده پدری و یا مادری. (Susan Heitler) پروفسور روانشناسی بالینی و نویسنده چند کتاب درباره عشق و ازدواج و استحکام زندگی زناشوئی راههایی را برای جلوگیری از بحث و گفتگو بین خانواده‌ها و تصمیم‌گیریهائی از این طریق، راه حلهائی را پیشنهاد کرده است. او عقیده دارد که:

۱ - تعطیلات را بین خانواده‌های پدری و مادری تقسیم کنید مثلاً اگر روز شکرگزاری را با خانواده پدری هستید یک عید دیگر را با خانواده مادری بگذرانید.

۲ - اگر در منزل مهمانی دارید دو طرف خانواده را دعوت کنید.

۳ - اگر به پیک‌نیک یا تفریحات به خارج از منزل می‌روید هر دو طرف خانواده را دعوت کنید.

۴ - بعضی وقت‌ها بعضی از تعطیلات را فقط به یک خانواده (پدر، مادر و بچه‌ها) تخصص دهید و این را یک رسم خانوادگی‌ای کنید که هر چند وقت یکبار انجام شود.

چرا صرف وقت با بچه مخصوص مادران است

تکلیف مادرانی که کار می‌کنند چه می‌شود؟

اخیراً سر و صداهای زیادی در اخبار روزانه در مورد رابطه والدین و فرزندانشان و مقدار وقتی که باید پدر و مادرها با بچه‌های خود صرف کنند توجه خانواده‌ها را جلب کرده و پیش آمدن این سئوال که اگر مادر خانواده کار خارج از منزل داشته باشد در تربیت فرزندان اثر دارد یا نه؟ بعد از انتشار کتاب (The Time Bind) **اسیر وقت** از نویسنده‌ای به نام (آرلی هاچس چیلد) در مورد یکی شدن کار و خانواده، مطبوعات و رسانه‌های گروهی بحثهای خیلی داغ و پر سر و صدا تحت عنوانهای مختلف پخش کردند. در این کتاب نویسنده، خانمهای شاغل را متهم به گریز از محیط خانواده و شانه خالی کردن از وظیفه مقدس مادری کرده است. از طرفی مادرهای شاغل در دفاع از خود گفته‌اند که کار خارج از منزل به مادر کمک می‌کند تا در روز چند ساعتی آسایش و راحتی داشته باشد و از فشارهای روحی که در محیط خانواده است فرار کند.

بعضی اوقات در خانواده‌هائی که پدر و مادر هر دو کار می‌کنند، به طور ناخودآگاهانه یک هدف خانواده که همان تربیت و بزرگ کردن خانواده به طرز صحیح باشد، در درجه دوم اهمیت قرار می‌گیرد.

از سال ۱۹۸۰ میزان خودکشی بین بچه‌های ۱۰ تا ۱۴ ساله ۱۲۰ درصد افزایش یافته است.

از سال ۱۹۹۵ مقدار ۱۲۰۰۰ دختر زیر سن ۱۵ سالگی بارداری ناخواسته داشته‌اند. بیشتر این آمار در خانواده‌هائی است که توسط یکی از والدین سرپرستی می‌شود.

در جواب این نویسنده مادرهای شاغل به طرفداری از خود این ادعا را کرده‌اند که برای سالیان متوالی مردان محیط کاری را بر فضای شلوغ و پر سر و صدای خانواده ترجیح داده‌اند چون به مراتب حل کردن ناراحتی‌ها با انسانهای بالغ ساده‌تر از سر و کله زدن با جیغ و فریادهای چند بچه زبان نفهم است.

حمله به مادرهای شاغل مسئله‌ای را در این بحث حل نمی‌کند چون شرایط اقتصادی

و احتیاجات مادی یک خانواده امر مهمی است که نمی‌شود نادیده گرفت.

سئوالی که برای این مادرها پیش می‌آید این است که به چه طریق هر دو نقش را به طور متعادلی ایفا کنند که هم مادر خوبی برای فرزندان خود باشند و هم این که در نان‌آوری به شوهر خود کمک کنند.

این نویسنده در پایان به این نکته اشاره کرده که بچه‌ها به وجود پدر خود به طور مساوی در محیط خانواده احتیاج دارند و به این نتیجه رسیده است که پدر و مادر و بچه‌ها باید برای سعادت و پیشبرد امور خانواده با هم تشریک مساعی داشته باشند.

نوشته: «لسلی تِبِت»



چه وقت فرزندان را تشویق کنیم

مهم‌ترین طریق تشویق و ترغیب خردسالان بکار بردن کلمات مثبت و مؤثر است که حس اعتماد به نفس را در آنان تقویت کند ولی همیشه از آن حدی که باید، کلمه‌ای بیشتر گفته نشود، چون این کار عکس‌العمل منفی خواهد داشت و موضوع دیگر این که موقعی که می‌خواهید از کاری که فرزند شما کرده تعریف و تمجید کنید بهتر آن است که از زحماتی که متحمل شده و وقتی که برای انجام دادن آن کار صرف کرده صحبت شود تا این که از نتیجه و محصول آن زحمات. چرا که ممکن است دفعه بعد که به انجام کاری مثل دفعه قبل مبادرت ورزد همان نتیجه حاصل او نشده و این عمل باعث سرخوردگی و ناامیدی او گردد.

مثلاً اگر فرزند شما برای کاردستی و تکلیف مدرسه پروژه‌ای را درست کرده نباید از زیبائی و قشنگی آن تعریف شود بلکه باید او را برای فکر و ایده‌هائی که در دست کردن آن پروژه استفاده کرده تشویق کنید.

نویسنده در تأیید گفته‌هایش پیشنهاد می‌کند که بجای تمجید از نتیجه انجام کار از مراحل و ایده انجام آن کار صحبت شود.

مثلاً به جای جمله: به به چه ساختمان قشنگی درست کردی، این جمله گفته شود: چه فکر جالبی برای ریزه‌کاریهای این ساختمان استفاده کرده‌ای راستی که ساختن این ساختمان سه طبقه ایده جالبی بوده.

بجای جمله: من به تو افتخار می‌کنم که در درس علوم بهترین نمره را گرفتی، این جمله گفته شود: من خیلی از کوشش و مطالعات شبانه‌روزی تو برای این امتحان خوشم آمد. درس علوم درس ساده‌ای نیست.

بجای جمله: تو خیلی درستکار و راستگو هستی، این جمله گفته شود: تو با اعتراف کردن به این کار بدی که کردی از خود خیلی شجاعت نشان دادی با وجودی که می‌دانستی من از دست تو ناراحت می‌شوم. □



I felt this crumbly thing inside and it was a note from mom. And then I found more notes in all the other socks."

"What did they say, Michelle?"

"One said, 'I love your eyes' and one said 'I love your lips', and 'I love your nose' and then she wrote 'I am proud of you'."

Anything to keep close contact with her child. My mother longed for her lovely Michelle, for her cautious look, her regal attitude, her full lips and dark majestic eyes. Where was I when mom was stuffing Michelle's socks? How could this pre-meditated activity go so unnoticed? It was as easy to overlook as the clean house, as the dinner on the table, as the laundry that passes from Michelle to mom, to the basket and back into the dresser day after agonizing day. Yet, there was something very special about this batch of laundry with the notes in the socks. As Michelle held the socks that mom had just folded, I understood that those crumpled pieces of paper were not merely love notes. Tucked away inside socks that would keep her daughter's feet warm, my mother was saying "Here I am," and "Hello! Here I am again!", and "Look Michelle . . . . I *am* here!"

To all the mothers out there, thank you for making this Norooz a special one. We appreciate it.



CHASHM ANDAAZ
is published monthly by
International Judea Foundation
a.k.a. SIAMAK
(A non-Profit Organization)
An affilliated Organization of
Jewish Federation Council of
Greater Los Angeles
P.O. Box 3074
Beverly Hills, CA 90212
Tel: (310) 471-9427
Fax: (310) 471-9428
Editor In Chief: Dariush Fakheri
Associate Editor: Shahram Siman
English Section Editor: Ira Farnoush
Medical Editor: Nissan Bamdad, M.D.
Contributing Writers:
Prof. Amnon Netzer, Israel
Dr. Jaleh Pirnazar, Berkeley
Shirin D. Daghighian, Iran
Mary Koukhab, Los Angeles
Shohreh Nowfar, Los Angeles
Faryar Nikbakht, Los Angles
NajiTehrani, Connecticut
Translators:
Payman Akhlaghi
Dr. Maurice Akhamzadeh
Badi Badiolzamani
Minoo Zahabian Koutal
Dr. Joseph Mobasseri
Nejat Rabizadeh
Shayesteh Yomtoubian
Executive Director: Rita Farshadfar
Production/Advertisements: Lily Kahen
Public Relation: Asher Aramnia
Typesetting: Minoo Hamoodot
Layout: Nazgol Publication

With the help and cooperation of other board members:
Akhtar Barlava, Roya Barlava,
Mehrdad Delrahim, Saeed Banayan,
Fraydoun Fouladi

Basic subscription rate $26.00, 1 year.
For subscription queries,
call administration **at (310) 471-9427**
second-class postage paid at
Los Angeles, California

CHASHM ANDAAZ is available through these retail stores.

San Fernando Valley

Atlas Market:	(818) 784-2763
Encino Kosher Mkt:	(818) 343-7900
Q. Market:	(818) 345-4251

Orange County

Salamat Market:	(714) 921-0153
Super Irvine:	(714) 552-8844

Los Angeles

Eilat Market:	(310) 659-7585
Ketab Corp.:	(310) 477-7477
Nashre-Ketab:	(310) 444-7788

Winners Of Jewish Teens Survey:
(How do you see and rate yourself?) (issue 59)

1. Daniel Chalchi
2. Shadi Moradzadeh
3. Ghazal Shokouhi

To Receive Your
$50.00 CASH PRIZE
Please call:
International Judea Foundation
(a.k.a. SIAMAK)
at (310) 471-9427

marked the beginning of my mother's life I want to know how her heartbeat felt against the drums and violins of the Persian music she danced to, her untouched breasts pressed against my fathers suit. How did it feel to be given away to a handsome young doctor? To know she would cook for him and clean for him, wear make-up, for him. To know in the future she would do this and more for her children.

What she was *not* prepared for was leaving. Leaving her beloved family; leaving the familiarity of those picturesque streets, the chatter of the bazaar, the songs sung by the door-to-door merchants selling cheese and bread; leaving her childhood, a childhood she can only catch glimpses of through sloppy and slanted media coverage.

Welcome to America, Mommy.

But my mother doesn't talk about these things. She says that she is happy as long as I am happy. Will she really be satisfied as long as I am satisfied? Are her needs truly fulfilled as mine are?

* * * * *

Last weekend I went home to see my parents, and to do my laundry. Last weekend Michelle, the 21 year-old, was also home from college, but left the laundry-doing to our mother. Nothing makes my mother more happy than seeing her children. I smell my way through the house, the scent of saffron and garlic teasing my palate and

drawing me into mom's kitchen. I aim to kiss both of her cheeks but find her soft ears and neck instead because she pulls me so close. Her hair falls into my eyes and my heart sighs in relief, I have returned to a safe place. This visit home will rejuvenate me. My mother heals by providing for the very needs I ignore as a student. She will feed me until I cannot breath as she tells me about my uncle's baby boy, "Oh Mary, you should see him. Oh my gosh, he smells like a new baby. I want to eat him up." She kneads my back and shoulders and neck muscles with those hands, those ageless hands, and she asks if I've kept my room clean and if I need new sheets for the bed. Whether or not I appreciate her is not her concern. She is doing what generations of women like her were prepared to do, pleasantly and unconditionally.

Clearly, my mother is happy with her role in the family—yet I am frustrated. I am frustrated by the generation gap between us, the same gap which requires a very different set of criteria for her as a woman from Iran, and me as a young Iranian-American woman. I am frustrated searching for the Iran I never knew; the stories I hear about her life only heighten my desire for the Iran of my mother's childhood. I am frustrated because she does not yell out "I am a woman and I have struggled and sacrificed to make a good life for you. . so appreciate me!" But that's because she doesn't need to yell; I am the one with a voice like a megaphone, scolding my sister for neglecting to do her own laundry, and trying to carve out a space for myself in a world so different from the one my mother grew up in.

Our mothers had their own struggles, and it's unfair of us to expect them to fully understand ours as well. When my mother left Iran, she hardly knew my father. Because he had to spend nights at the hospital during his medical residency, she spent many alone in a cold apartment in Detroit with a leaky bathroom faucet. She knew it was the sink making loose sounds, but she tells me she always felt like prowlers were hiding in there. And, until she learned English she was left speechless; the only person she could communicate with was my father. She struggled through the loneliness and alienation of immigrating to American because she knew Iran would be an oppressive place to raise to her children.

I am frustrated because she cannot identify with my struggles as a young woman in America; she just tries to help me through them. I have to stop blaming her for not being just like me. I envy her courage, her beauty, and her ability to cope and to handle change in the face of revolution. And most of all, her modesty. Like most mothers, her work goes unnoticed and unappreciated, yet she continues to decorate my life everyday.

* * * * *

The morning after I returned from my parents' house, Michelle called me from her dormitory room in Ann Arbor and asked the strangest question .

"Mary, did mom put notes in your socks?" she asked.

Moved (and slightly jealous) I said "No, I didn't get notes in my socks. I did my own laundry when I was at home. Mom did yours." I wanted her to feel guilty about not doing her laundry. "So what did the notes say?" I asked.

I imagined my mother's slanted, inconsistent handwriting, and misspelled words on torn strips of white typing paper. She was born left handed but was forced to use her right hand when she was in school in Iran. "Well, you see I was putting away my socks and

LOVE NOTES

By: Mary Koukhab

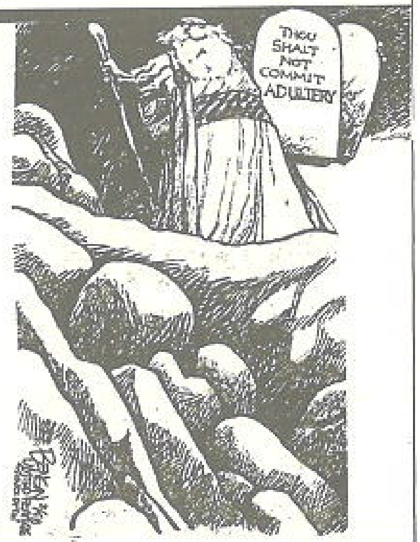
When I see my mother she asks me if I'm eating well as she hands me a grocery bag full of oranges, tomatoes, cucumbers, and other vegetables, enough for four people. I always tell her that she brings too much food. "Mom, it's going to spoil!" She tells me to "share with the girls", with my roommates. She says that if I eat two oranges a day, then they won't spoil. I always take half of what she brings me and send her home with the other half. While I talk about my classes with my father, she sneaks over to my unfixed bed; I am a restless sleeper and I leave covers wrapped around themselves at all poles of the bed. Her slender hands unfold and fluff and press together the sheets and bedspread. She cannot sit in an untidy room. Stacked like ruins, books on my desk disappear as she re-shelves. The words on the pages that pass through her fingers mean little to her; they reveal monumental ideas that she will not let me share with her. She reads English, but not critical theory, political philosophy, the "great American novel." She'd much rather look at the Fortune Magazine to help my father make money so she can buy her three daughters tastier fruits, so she can afford us clothing of the finest fabrics, so that our skin feels warm and smooth against the delicate dresses she makes for us, so that she can see her children study at a university. I don't understand how she can be so selfless.

I have encouraged her to go back to school but she casually avoids the question by turning the tables on me. She says, "When you finish, I will go." And she will say the same to my 22 year- old sister, and to the 16-year old sister as well--which gives her another six years. My mother wants the three of us to have it all; a career would be nice, and good husbands for her daughters would make her very happy.

She met my father in Iran when she was twenty-one, and until then her life had been a preparation. For twenty-one years with the help of friends and family she had been making herself into the perfect Persian bride. Eyes trained to match shades of lipstick and make-up on her face, to make sure the tea she served was the perfect brown-orange combination, to make sure her shiny fingernail polish kept her young hands looking soft. These groomed hands, conditioned to slice vegetables, clean poultry, toss in just the right amount of spices, scrub floors, polish silverware, shine floors, shine shoes, shine. I wonder how her green eyes sparkled through the lace wedding veil as they scanned the guests, the women's gowns, the platters of white rice and barg kabob. I want to know how each pomegranate seed tasted. Did honey pour onto her tongue when she bit into the baklava? On this night which

I.Q. Test Continued

Part 1, The Torah



Q1) What is Torah?

Q2) Name the five books of Torah (Chumash) in Hebrew and in English

Q3) How is each book of the Torah named in Hebrew and in English?

Q4) Name All the Ten Commandments (Aseret Ha-Dibrot) in English.

Q5) Who are the founding father of Judaism?

Q6) Who are the four matriarchs of Judaism?

Q7) Name one of the great Biblical figures, known as The Jewish Hercules, who was destroyed because of his lust and obsession for a non-Jewish woman.

Q8) According to the Torah, who established Jerusalem as the capital of the Jewish people, and the religious center of Jewish life ?

Q9) Who was the Bible's greatest woman, unlike other Biblical women who stood exclusively on her own merit?

Q10) According to the Jewish tradition, who was the wisest of man composed 3000 proverbs and over 1000 songs?

Q11) Name the Jewish girl who won a beauty contest, married the gentile king of Persia and ultimately used her position to save Jews from a brilliantly conceived program of destruction.

Q12) Who is the Torah's most important non-Jewish hero?

Q13) Who led successful a revolt against King Antiochus's anti-Semitic oppression?

Q14) Name the person who created a large number of insight proverbs, and whose most famous declaration in the Ethic of the fathers is "If I am not for myself, who will be for me, and if I am only for myself, what I am? And if not now, when?

Q15) What was the name for the Jewish high courts of ancient Judea, and what was it's mission?

Q16) Name the biblical twin cities that signify human wickedness:

Q17) What is the famous political demand the Moses directed at Pharaoh?

Q18) What is the famous verse from the Torah that attributed to Prophet Isaiah and adorn the wall across the street from the United Nations in New York City?

Q19) Name the biblical figure who evolved from a shy and likable young man into a daring warrior and became the first King of Israel?

Q20) Name the biblical nation, total merciless enemies of the Jews, and defeated by King in the previous question?

Mail or fax your answer along with your name, address, telephone and your school to: QUIZ PART 1, Chashm Andaaz, PO Box 3074, Beverly Hills, CA 90212.. Fax No. (310)471-9428. The answer must be received by April 16, 1998.

The Source: Jewish Literacy, by Rabbi Joseph Telushkin, William Morrow and Company, Inc. New York.

JEWISH I.Q. TEST

How much Do You Know About Judaism?

Take this quiz and win a $52.00 cash prize!

Three people with all correct answers will be drawn at random for the prize

Response by April 16, 1998

By Ira Farnoush

Although many of the Iranian Jews attended school in Iran under political and religion suppression, nevertheless most of them had the opportunity to attain some kind of Jewish education one way or other. But here in the United States, the bastion of democracy, with flourishing Jewish life, Jewish ignorance is very high among the Iranian Jewish teens. Many of them are Jewishly illiterate. They can tell you the three components of the Trinity, but have an infinitely harder time explaining mitzvah. Ask them to sing a Christmas carol, and they have no problem. But ask them to sing a Shabbos song, and they can't, so you wonder about the nature of Judaism they will transmit.

I believe, one does not have to attend a Jewish day school to increase his or her knowledge of Judaism.

In Los Angeles, and other major US cities the Jewish communities are offering Jewish classes and crash courses. In every synagogue you will find Torah study sessions, and Talmud study. Foe example, in SIAMAK (the parent's organization of the Chashm Andaaz Magazine) as well as



other Iranian Jewish Organizations such as Eretz Cultural Center in Reseda , Nessach Israel in Santa Monica, Torat Haiim in Tarzana and Los Angeles; in some way or other offer courses in Torah and Talmud study for all ages and educational backgrounds. The University of Judaism in Los Angeles', continuing education department offers a variety of Jewish courses. Several colleges and universities also offer courses about the Judaism

To promote Jewish study among our readers, and to help them raise their Jewish intelligence quotient, we have prepared a series of quizzes covering varieties of topics pertaining to Jewish Religion, its people, and its history. The first 20-question quiz is about the Torah and is presented in this issue.

To encourage our readers to read the quizzes and participate in this educational effort, we will award 3 people, with all correct answers, a $52.00 cash prize. The winners will be drawn randomly and their names along with the correct answers will be announced in the next issue of the magazine.

It is our hope that the series will encourage our readers in general and our teen-agers in particular to deepen their understanding of the Jewish heritage. We invite your overall response and your suggestions or comments about the questions and answers.

Questions on the next page

H.O.P.E.
(Helping Other People Eat)

By: Tony Norohian



In the bible we are commanded to take care of our neighbors. On Sunday, February 8, 1998, International Judea Foundation, (a.k.a. SIAMAK Organization) gave me the opportunity to fulfill a mitzvah by helping the less fortunate to eat. Project H.O.P.E. is a fantastic opportunity for us all to get involved in our community and truly make a difference by filling empty stomachs with warm foot and uplifting spirits. The whole project took no more than two hours of time and the reward was an endless heart-warming thrill that we will all cherish.

I was anxious to be part of this event and nervous to how it would turn out. It never does get any easier to see our fellow country men starving on the cold streets of Los Angeles. Once we had arrived, men, women, and children formed a line in confusion to what was taking so long to serve the food. Some of them offered to help us without anything in return except for the need to feel worthy or wanted. As I passed them a plate, they blessed me. In each of their eyes, I saw another story of how they had become homeless? What I understand now is that it does not matter how or what caused them to be homeless, but how we will rescue them off the streets. My brother Tedy once said "If we are the people of G-d, they why don't we help our brothers and sisters but once or twice a year?" Having been named the chosen people carries many responsibilities and if we don't take it upon our-selves to help one another, then when or why will others extend a helping hand at our time of need?

We are blessed with food on our tables and a roof over our heads, and now given the chance to help feed just a small amount of homeless is enough to realize how much we take life for granted and how easy it would be to do more of these events on a much larger scale.

My sincere gratitude to all the people who took the time to help me organize this event. This took team work and together we proved that we can accomplish anything. Sizzler restaurant, Lucky, Ralph and Pavilion supermarkets were among the donors for this program. Thank you!□

The Secret War ..

Continued

time he figured the Israelis would have become bloodied enough to make any deal he presented to them in order to get resupplied. Unfortunately, Kissinger was not much of a military strategist; Israel's supply would have lasted only four or five days. Fortunately for Israel, the White House's Chief of Staff was a military expert. General Alexander Haig new that Kissinger's miscalculation would result in a major disaster for Israel. On the day the war started, Haig told Israel about Kissinger's plan and also promised to send them, immediately, a newly acquired secret weapon-the Tow missile-which can hit a moving target 97 out of a hundred times. Behind Kissinger's back, Haig shipped all of the US's Tows from the East Coast and from Germany to Israel. At the same time 40 Israeli field-grade officers were flown to Fort Benning, Georgia, where they were trained in the use of the Tow missile by a young American officer named John Loftus (our author.) The Egyptian tank corps was decimated. To keep Haig's action secret, the Israelis claimed that it was their airforce that destroyed the tanks. However, when American inspectors examined the destroyed tanks, they could find no holes in their tops. Only in their sides.

Dr. Moster finished his presentation by playing a short segment of Loftus' tape: "The CIA people are (now) kind of optimistic about what's happening in the Middle East. I think we have turned a major corner. See you don't get it do you? You've won! You've gone through the Holocaust. You've beat Hitler. You shook off our State department, the wire tapping, every dirty trick we ever pulled on you. We sold all your secrets to the Arabs. None of it ever mattered. You've won! Israel is a stronger country than ever! The American Jewish Community is stronger than ever! You've won! And you've won because for some bizarre reason you insist on helping Jews you've never met and sending money to help a country where half of you have never set foot in your lives. What's wrong with you people? You haven't a clue as to how much good you've done. I do - because all across America people in communities like this, people like you, did something heroic: when you had no money to give, you gave it anyway, and teams of doctors and nurses were sent to Europe to look for survivors of the holocaust. So every year when some Jewish charity comes up to you and says 'we need you to make a donation' - you need to decide how many Jews you want to save, how save will Israel be, how prosperous will her economy be in the future...."■

Reported by Ira Farnoush

Mr. Julius B. Moster, Ph.D., of Los Angeles California is a retired businessman writing commentaries on Bible. To date, the Jerusalem Journal "Jewish Bible Quarterly" has published three articles and accepted two more. Latest article on Book of JOB appear in 1997 winter issue.

ASHER YOTZAR

Continue from page 5

airborne , shading the earth itself. And MINE , on the wings of Asher Yotzar went through. (You can get a copy for your bedroom wall by calling (1-800-700-9577.)

It stands now on my bedroom wall. I admit that the ER number also is scribbled on a apad on my night table. But it's well below Asher Yotzar. In a couple of weeks I'll junk it.□

Ted Roberts is a syndicated Jewish humorist whose work has appeared in the Wall Street Journal, New York Times, Hadassah, Reader's Digest and various other newspapers and magazines around the country.

The Secret War ..
Continued

had something to deal with. What he wanted was a commitment from the Zionist that their Jewish State would never hunt for or try to extradite Nazis in and from the South American countries. He told they could have a state or they could have revenge but not both. It was a devil's bargain, but Ben-Gurion made it. Rockerfeller was successful - every South American country either voted in favor of partition or abstained. An abstention was a good vote for the Jews because it replaced a "no" vote which would have required two hard-to-get "yes" votes to neutralize.

Immediately after Israel was created, a world-wide arms embargo to the Middle East was instituted. It was adhered to vigorously against Israel but not against the Arabs, who were being supplied by the British and other Arab countries. The situation was desperate. Fortunately, one country, little Czechoslovakia offered to sell arms to Israel. Here is how that came about: A young Czech Jew, by the name of Lev Hoch, escaped the Holocaust and ended up in England. There, he became very friendly with a left-wing Czech, named Clementis, who, later, in 1947, was to become the foreign minister of the then new government of Czechoslovakia. Lev joined the British Army, and because he could speak several languages, including Russian, was recruited into the British Secret Service (M16). In 1947, Lev learned of a planned M16 covert operation to overthrow the leftist government of Czechoslovakia and replace it with a right-wing organization headed by former Nazi. Lev contacted his old friend Clementis, and in exchange for a promise to sell arms to Israel revealed to him the details of the planned coup. The latter was averted. Subsequently, Clementis kept his promise and to this date Israel credits the arms supplied by Czechoslovakia with having saved their state. Stalin was furious with Clementis for what he did and in 1952 had him executed. Subsequently Lev Hoch changed his name and became a well-known British Industrialist. The world knew him as Robert Maxwell.

Attorney John Loftus is the author of four histories of intelligence operations and consultant for CBS's 60 minutes, ABC's Prime Time, and other program. As a former prosecutor with the US Justice Department's Nazi-hunting unit, he had unprecedented access to top-secret CIA and NATO archives. He wrote Unholy Trinity, the Vatican, The Nazis and Soviet Intelligence with his co- author, Mark Aarons. An internationally award winning investigative reporter and author of several books on intelligence-related issues, Mr. Aarons exposed Nazi war criminals "down under" and prompted change to Australian Federal Law.

The US has always had a double interest in the Middle East. Segments of the Government strongly support the only democratic state in the area, Israel, while others feels our interests can be served best by supporting the oil-supplying Arabs states. The latter support is often given by supplying the Arabs with intelligence about Israel. For example, in the 1967 War, after Israel's pre-emptive strike that wiped out the Egyptian Airforce, Egypt threatened to organize an Arab oil-supply boycott. To appease Egypt, Lyndon Johnson sent the US electronic spy ship "Liberty" to Mediterranean. The Liberty cruised 12 miles off the shore of the Negev and recorded the conversations of Israeli soldiers in their tanks, trucks and jeeps. The recording were then passed on the British, who after analyzing them learned that the Israelis were planning to withdraw two of their tank divisions for transfer to the Golan. The British passed the information on to the Egyptians. Egypt now knew where there would be gaps in Israel's defense lines and were in a position to inflict devastating damage to those lines. However, what they did not know was that there was an Israeli mole on the Egyptian General Staffs. Israel postponed the tank withdrawal for 24 hours. They torpedoed the Liberty destroying its electronic gear. This was done with a minimum of casualties (only 10% of the crew lost their lives). Israel then told the US what they did and why they did it. Johnson begged them not to go public with the true facts, but instead to report that it was an accident and to pay compensation for the damage, for which the US would reimburse Israel under the table.

At the time of the Yum Kippur War, Nixon was engrossed with "Watergate" and Kissinger had a grandiose idea about being a great peace maker but felt that the Israelis were too pig-headed to go along with his plans. So, when the US learned about the Arabs' planned Yum Kippur sneak attack on Israel four days in advance, Kissinger withheld the information from Israel. Furthermore he planned to hold back arm supplies from them for seven days. By that

Continued on the next page

The Secret War ..

Continued

Aarons produced a book in 1992, "Unholy Trinity, The Vatican, The Nazis and Soviet Intelligence," which tells the story of how over 100,000 Nazis, with their wealth, escaped from Europe (65,000 went to South America, 15,000 to Australia, 15,000 to Canada, 10,000 to the United States, and smaller numbers to countries like Egypt and Syria) through an escape route known as the "Ratline" using facilities of the Vatican and Red Cross. The Ratline was organized by British Intelligence headed by Kim Philby who was a Soviet spy. This book inspired more retired spies to "spill the beans" to the authors, which in turn generated another book "The Secret War Against the Jews", a history which reveals "how western espionage betrayed the Jewish People" and is dedicated to "To the 'Old Spies' the hundreds of men and women from secret intelligence services on both sides of the old Iron Curtain who trusted us." It is a thick book, full of details followed by many endnotes, which would take many hours to review. In the time allotted, Dr. Moster limited his coverage to a few the revelations dealing with the formation and survival of the State of Israel.

Some of the old spies told Loftus that the Allies won WWII because of information given them by a Jewish espionage group code-named "Max." Max was organized in Austria several years before the start of the war and it had successfully penetrated the Kremlin. When Germany took over Austria, German Intelligence induced Max to work for them by promising to keep their members' families out of the camps. What the Germans did not know was that Max was part of a "sting" operation; it was a double agent working for Soviets.

The Soviets realized that they could not stop the early advances of the German Forces, so through Max they gave the Germans daily accurate reports about the disposition of their own troops. This gave the Germans considerable confidence in Max. However at two major battles, at Stalingrad and Kursk, Max resorted to disinformation which resulted in the Germans suffering devastating losses. At Kursk, which was the largest tank battle in the world history, they 70% of their divisions-it was the beginning of the end of the military might of the Third Reich. However the Germans continued to trust Max. At war's end there was a scramble between the Western Allies and the Soviet Union to pick up German personnel, scientists, intelligence agents, etc. The West latched on to Max. not realizing that they were spying for the Soviet Union. But by this time Max had switched its first loyalty to its fellow Jews-the Zionists.

One of the operations that the West involved Max in was the Ratline-the Nazi escape route. Max told the Zionists about it, but instead of seeking revenge by exposing the operation, the Zionists made a deal with the British and American operators of The Ratline-for every Nazi smuggled in a Jew. From Italy, the Nazis sailed west and the Jews, 40, 000 of them in all, went east to Palestine.

It also contained some hitherto unknown information about the role that clandestine Jewish intelligence had in winning the World war II and in the maneuvering that resulted in the formation and survival of the State of Israel!

In 1947, the Zionists' dream of a Jewish state in Palestine was in dire straits-a 2/3rd's majority vote was needed in the UN to pass the Partition Plan, and to do this, the Jews would need the Soviet Union's 15 votes as well as a large number of votes from the countries in South America. This seemed impossible. Stalin was one of the world's greatest anti-semites and was highly suspicious of the close support that American and British Jews were giving the Zionists. The South American countries were also very anti-Semitic. In addition, they now harbored at large number of Nazi, who because of the wealth they brought with them had gained substantial political influence. But the Zionists had an ace up their sleeve, a secret weapon, which if used effectively could turn the tables to their favor-The secret weapon was "**blackmail!**"

Ben-Gurion threatened to reveal to the west that the Soviets had penetrated their Intelligence and that Max was a Soviet mole. If this happened, Stalin would have lost a crucial espionage tool. All 15 Soviet votes were cast in favor of partition. Re the South American votes, here is what happened: During the war, Nelson Rockefeller made a lot of money, selling oil to the allies and to Germany. Sales to latter were made, clandestinely, through South American countries. In addition, Rockefeller was head of the US office of Inter-American Affairs. Thus, he had considerable influence with South American industrialists and politicians. Through Max, the Zionists learned of his illegal activities and threatened to expose him if he did not deliver the South American vote. Rockerfeller claimed that he did not have much influence with the South American countries, but that he might be able to deliver he

Continued on the next page

Book Review

By:Julius B. Moster

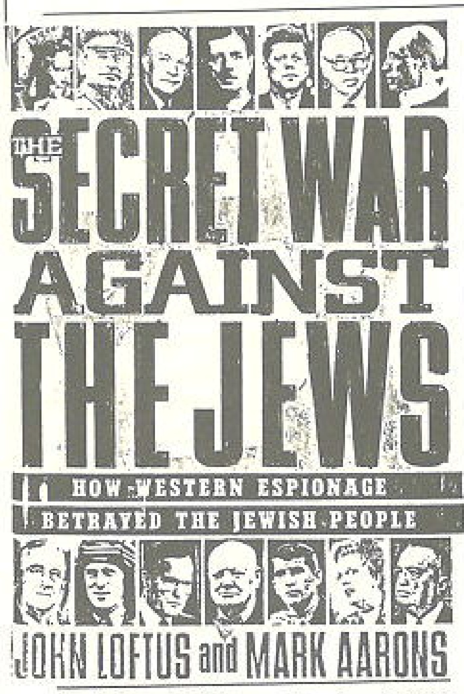
THE SECRET WAR AGAINST THEJEWS

John Loftus and Mark Aarons

New York, St. Martin's Press, 1994

The following is the text of speech presented by Dr.Julius B. Moster on February 15, 1998 at a Temple Valley Beth Shalom Men's Club breakfast meeting. After listening to the speech, I was astounded by what I had heard, so I thought, I would share it with our readers. Dr. Moster agreed with publication of the speech under the condition that be presented as a "book review" - to protect the copy right of the book that he had quoted from.

The motive for presentation of the speech by Dr. Moster was that, two years ago, he obtained a tape of a talk that John Loftus gave on his book "The Secret War Against Jews." He was intrigued by what Loftus had to say and was enticed to purchase and read the book. He reviewed the Book and the tape at his speech. Following is a raconteur's report of his remarks.



John Loftus, as a young attorney, was hired by Carter administration to work for a new Agency set up to hunt for and prosecute Nazi in the United states. He was given a super-high security clearance (several legs above "top secret") which allowed him to access classified documents that were then not scheduled for public scrutiny for many years to come. By accepting this high security clearance, Loftus automatically committed himself for life to never reveal any of his findings unless first cleared to do so by proper authorities. Loftus soon learned that much of what has Been classified was done for political rather than national security reasons.

After his successful stint with the Nazi-hunting Agency, Loftus applied for and was given permission to go public with some of his uncovering. He did so by doing a 30-minute segment for the popular "Sixty Minutes". The latter were earned an Emmy for their effort; the program raised a furor among the American public and the US Congress; and an interesting thing happened to Loftus: A number of retired CIA agents contacted and told him about their experiences with Nazis. They wanted to be whistle-blowers but they wanted to do it anonymously and legally. Because Loftus was an attorney, he had to treat their information as privileged, and because of his "security" commitment he could not reveal their secrets unless officially authorized to do so.

The authors demonstrate that numerous Western countries, especially the United State and Great Britain, have conducted repeated and willful spying mission on Palestine and later Israel over many decades. While on the surface these two countries and others profess to be ardent allies of Israel, they work, in fact, through their intelligence services to betray Israel's secrets to the Arabs. Their motive oil and multinational profits, which must be attained at any price through international covert policies.

Using this information, which he supplemented with much research, John Loftus and Mark

Continued on the next page

ASHER YOTZAR -

A PRAYER FOR THE DAMMED

and you shall write it upon the door posts of your house and upon your gates... and your bedroom wall!
Anonymous 8th Century Sage

By: Ted A. Roberts

This is a personal story of a Jewish humorist, not his usual witty commentary on the deep mysteries of our faith: like why is the Rabbi's speech always longer on the Saturdays that I've had too much iced tea before the services. Why is it that when I need to flee to that porcelain room behind the reception hall does glow with prolonged inspiration? I'm waiting for, "in closing, my friends...." and all I'm getting is "and another incident in Leviticus that....." But this column, as I say is about me.So here's the personal part. It's 2:00 a.m. and I got a medical problem like the great, great, grandmother of the iced tea problem. Like the tower of mable is to an ant hill is this impediment to the Saturday morning irritation. Let's call it a stoppage-a blockage- without using a map of the lower human torso to the pinpoint problem.

My wife, the Henrietta Scold of nursing, a regular RN, understands immediately. We're off to the ER. "Where's George Clooney? I muttered with my hysteria. "I want George Clooney."

But instead there was a skillful mother of mercy-with a heart as healthy as her head. And a catheter, which she used with tender dexterity.

This episode began a week long hell series of "procedures" the mantra of the medical community, since it doesn't raise visions of blood, pain, and tears. "Procedure? Sure Doc, let's do a procedure. You didn't say cutting, slicing, sewing, cauterizing, removing, did ya? Procedure-such a non intrusive word Do it."

And we did. Lots of 'em for a week-topped off by two days in that strange piece of down-town real estate that has 400 bedrooms, 400 baths, and a large trefie cafeteria. and not one fireplace.

So I'm home, after a week you'd wish on the commandment of Auchwitz . It's supposed to be all over. I'm supposed to be as free flowing as the mountain brook as it splashes playfully down to the great commode of the sea. But, uh oh. All of a sudden-that problem.

Now here I must digress to educate our readers who are more into Sienfeld, Dershweitz, and Larry King than the Rambam or the Chayam Chafetz .

We Jews like our Christian friends, have an exalted view of HE who created all matter - the cosmos and human flesh. The pulse that drives the grasshopper, the mathematician, and the orbit of Andromeda. We know the human body, with a million possibilities for failure, only works because of some sleight of hand we don't understand. It's operation is a mathematical nightmare. A defiance of the laws of probability (if HE made 'em, I guess HE can break 'em) that would make an engineer wince. Thought, sensation, breathing, digestion, locomotion, elimination all depend on a synchronous performance by a set of perfectly functioning systems. A speck of dust in a pink passage-way and you're toast.

To declare their admiration, awe, and thanks for these beneficent operations, observant Jews have a special and hollows" it says. And if "one of them were to be ruptured... or blocked, it would be impossible to survive". (Don't I know it!) It goes on to say, "Blessed are you Hashem who heals all flesh and acts wondrously".

Now from the sublime, back to my bedroom with the night light on: but my hollows - one of them-as blocked up as Pharoah's heart.

Back to the ER? Unbearable.

Then I saw it on the bedside table. My son -impelled by a faith far stronger than mine-had sent it. A large, garish, laminated poster. The prayer, Asher Yotzar, in the middle surrounded by cartoon like illustrations. Primitive, almost laughable.

There are no atheists in foxholes they say. And when you're drowning in a sea of suffering, if they throw you a noodle lifeline, you'll hang on.

I read the prayer. Twice. In English and Hebrew. The ardor, the passion of my Yom Kippur prayers was a whisper compared to this whirlwind. I ached. I said it twice, reading each word slowly and distinctly. I wanted no misunderstanding of my plight. The Master Healer must have a clear, comprehensive diagnosis.

And then it happened. Relief . No ER, no intrusive techniques that insulted that meaning of "procedure". Asher Yotzar- an Internet engine of such power that it reached the sublime address. No waiting - no busy signal. Can you imagine the traffic on the line. A billion hits per nanosecond. One third of the US population over 60; ten thousand crevices and hollows stopped up every five minutes. Aged hearts, lungs, aching their owners. Besides that, at the time there were droughts on the West coast and floods in the Midwest, which provoked additional traffic beseeching relief. Billions of prayers,

Continued on page 9

M: One final question-regarding your take on the peace process in Middle East. Do you see things moving in the right direction? Or rather, given the history of the situation, where are we going??

MD: Well I'm distressed. As someone who has been a strong supporter of Israel for a very long time, I felt very optimistic about where the peace process was going under Rabin and Perez. Clearly the assassination of Rabin --who would have been re-elected Israel's Prime minister-- was a terrible blow to the peace process. Had Rabin not been assassinated and had he been re-elected (which I'm confident would have been the case) we would be well on our way towards the implementation of the Oslo accords. I wouldn't be surprised if serious negotiations with Syria would now be underway. The fact that they are not tells you that elections matter. Netanyahu simply is not Rabin, and so the peace process is stalled. And it's not all of Netanyahu's fault. There are certainly lots and lots of problems that are getting in the way of the peace process. But my own view is that Rabin and Perez were on the right track. It's regrettable that Netanyahu has gotten off that track. If Israel is ultimately going to live in peace with it's neighbors it will only be because there is a settlement that carries with it international approval and international policing.

Can negotiations get off the dime? It is certainly in the best interests of the Israelis and the Palestinians to move these negotiations ahead and to bring an end to the conflict, and to create a stable environment within which two great peoples can work together, cooperate together, do business together, and achieve a very good life for themselves and their citizens.

***M**: Do you think Clinton administration has done its job in the Middle-East?*

MD: The Clinton administration is doing everything it possibly can. I used to say in the '88 campaign all the time---we should be supportive, we should be helpful, but in the last analyses it's going to be Israel and its neighbors who are going to make this peace and we can't make it for them. □

generation or so ahead of more recent immigrant groups.

M: How do you feel about U.S. - Iranian relations?

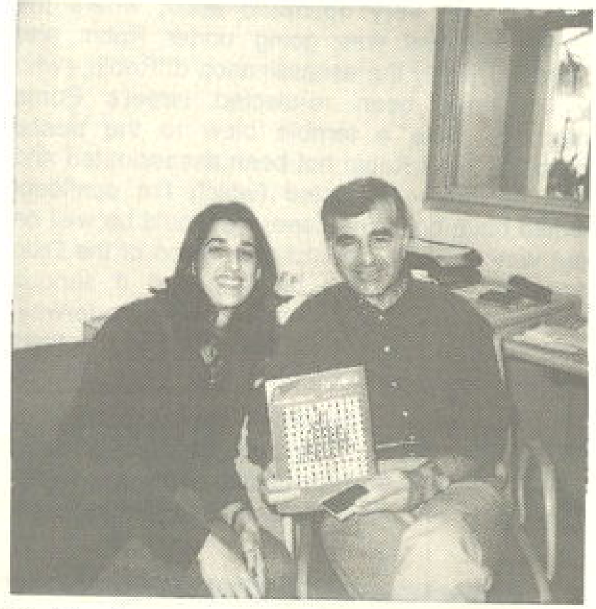
MD: They are not great and for good reason, given the circumstances. Our handling of the Iran -Iraq situation during the 80's was really disgraceful. Our diplomats and intelligence agents knew that Sadaam Hussein was using chemical warfare against Iranians and against his own Kurds. In fact thousands of Iranians died because their gas masks didn't fit right. It was horrible. Yet there we were on the one had supplying Iran with arms but then on the other hand tilting to Iraq providing them with intelligence information and so forth because we considered Sadaam Hussein a bulwark against Iranian expansionism. We're now reaping the harvest of that. After all, the Americans were responsible for the overthrow of the Mossadegh government in 1953. Who knows what would have happened had we not done that. We don't come into this relationship with exactly clean hands. The question now is whether we can begin to build a better relationship with Iran, which will persuade the Iranian government, all of it, to begin to behave as a responsible member in the international community. Given what's happened there politically in the last year or so, it's likely.

M: Could you speak a bit about your feelings on terrorism in the Middle East, specifically the current U.S. policy towards it. How do you see terrorist activities affecting or shaping both the future of the peace process and the future of politics in general within the Middle-East bloc?

MD: Terrorism poisons the well in terms of the peace process and makes it extremely difficult to develop the kind of peace and the kind of settlement that will make it possible for Israel to live in peace with it's neighbor's, and they with Israel.

International terrorism is just another form of violent crime. I don't think the international community can or should tolerate it. The current problem with Sadaam Hussein really goes to his use of unacceptable weapons of mass destruction, which is another form of terrorism. Such weapons can be used to intimidate and threaten neighboring countries. That's one of the reasons why we need to be very firm with him (and with others as well in the international community) by being intolerant of terrorism.

M: What is your take on the current situation between the U.S. and Iraq?



MD: Like I said before, we reap what we sow. Support of Sadaam Hussein in the 80's has now come back to haunt us. I'm not one who believes in assassination. Anyway, it's against the law for our government to be involved in the attempt to assassinate anybody. I think we have to be very firm and very tough on Sadaam Hussein and his regime.

Like most Americans I think I share a concern for the consequence to innocent Iraqis of military action. That's another reason why we have to be very careful about using military force. I'm troubled about the consequence of economic sanctions because this is a regime that could provide medicine and food for it's children if it wanted to but it's building 50 presidential palaces instead. Iraq holds the keys to its own liberation in its hands. The Iraqi government just has to permit this international team to investigate all sights. If and when that happens, oil will start flowing and Iraq will be back. But the international community cannot permit itself to tolerate the acquisition of weapons of mass destruction, especially by nations that signed nuclear nonproliferation treaties they choose not to observe. And so this is a case where we must be very firm and very tough. I hope it can be without the use of military force.

churches including the Armenian Orthodox church, the Sicilian Orthodox church, the Romanian Orthodox church, the Russian Orthodox church, --they are the ethnic cement that really unites the community. That's one of the reasons I wonder if the synagogues serve the same role for the Iranian-Jewish community. If not, I suspect there are other institutions within the community that really bring people together.

Would the Iranian-Jewish community face the same stress and strains, and problems of the Greek community? Sure. I mean the first thing that's happening is encouraging, (and in their cases *insisting*) that their kids go on to college and so young Iranian-Jewish men and women begin to meet young men and women who do not happen to be Iranian-Jews. And there aren't to many of us right? Either Greeks or Iranian Jews, that is. There was a time when Greek families not only insisted that their kids marry other Greeks, but other Greeks who came from a certain part of Greece—you know if they were Spartans and they married someone from Macedonia—it was all over!! That's crazy! Only two of my first cousins out of about a dozen married Greek Americans. All the rest of us married non-Greeks. Still, we continue to have married non-Greeks. Still, we continue to be very proud of our heritage. My kids certainly are. They consider themselves fully half-Greek. They in turn are now marrying non-Greeks and you have to wonder where it's going. Does my granddaughter know she's a Dukakis? - that she's got Greek in her background? Yes. But inevitably intermarriage is going to happen and there are stresses and strains within every community as people try to keep it together.

***M**: Moving onto politics, what are your views were on the relationship between Israel and Iran? What do you feel the Iranian-Jewish community, and more generally Iranians and Jews in the U.S. can do help the peace process overseas?*

MD: I'm not an expert on it, but I believe there has been a lot more communication between the two countries than we're led to believe. When we were supplying arms –and wisely in my opinion-- to the Iranian government under Reagan, if my memory serves me right, Israel was an intermediary, and in fact some of the shipment of those arms took place from Israel. So there is some dialogue between these two countries even though I believe the Iranian government allegedly (and the evidence behind this is pretty strong) has been financing terrorist activities that are certainly anti-Israel among other things, and Iranian spokesmen continue to rail about Zionism and Israel and so on and so forth.

Now maybe it's my inveterate optimism and pragmatism which suggests to me that over time, countries tend to become less ideological. At least in this current historical period, there will be less ideology and more of an effort to be part of the international community, and that's going to affect where Iran is going. I mean it's already affecting China, and we're already seeing it in the election of the new Iranian President. Providing the United States exercises some leadership here, I'm really quite optimistic about the future of Iranian-Israeli relations--assuming that what happened in these most recent elections in Iran are a sign of things to come and I think they are. It's not going to be easy. It's not going to happen over night. But, I'm fairly optimistic on that score.

Now the role the Iranian-Jewish community plays in this is an interesting one. I'm not sure I can comment knowledgeably on that. However, I can tell you what the Greek community has done for years and that is to be a very strong force in Washington. . . to try to influence American policy in ways which we hope will finally bring peace to the Eastern Mediterranean. There is endless tension between the Turks and the Greeks and the division of Cypress. And so the Greek community takes this political responsibility very seriously. We work very hard at it and we lobby congress and we lobby the President and so on and so forth. I don't know whether a similar effort is underway within the Iranian community—but we've got thousands of Iranians in this country and I would be astonished if they don't take a very strong interest in the mother country. I think they could be a force for a rapprochement between the U.S. and Iran, especially based on what seems to be the relevant moderateness of the new president. I don't know whether that type of activity is happening on the part of Iranians in America, and needless to say it didn't happen immediately when Greeks first arrived in this country. We are a relatively mature community now, politically. We now have lots of Greek Americans holding office in the senate and congress. We've got governors and state legislators and so in that sense we are at least a

Our Exclusive Interview With:

Governor Michael Dukakis

By: Mary Koukhab

I interviewed Governor Michael Dukakis in his office at UCLA where he is teaching two courses this quarter at the School of Public Policy and Social Research. Shortly after the 1988 presidential election, in which he was the democratic nominee, Dukakis became a professor of political science at Northeastern University in Boston. His research has focused on national health care policy reform and the lessons that national policy makers can learn from state reform efforts. He is very committed to teaching and to encouraging students to enter public life. He is passionate about community and does his best to reach out and to help those in need. Michael Dukakis is a modest man, to say the least, and more down to earth than most of the professors I interact with at UCLA. Working for him has been an honor and a great learning experience. The following interview includes advice from Gov. Dukakis regarding the ethnic experience in America, and his views on current relationships and events in the Middle East.

***Mary (M)**: As first-time immigrants, the Iranians in Los Angeles face challenges similar to the ones you faced as a child of immigrants from Greece. What advice do you have to help us cultivate a sense of community, to create a space for ourselves in American life while preserving the positive aspects of our cultural traditions, and to pass on the proper values to future generations?*

Michael Dukakis (MD): Well I can't speak too knowledgeably about the Iranian-Jewish community although I expect it shares a lot of the values that Greeks have and had—strong family ties, very strong commitment to education, a lot of ambitions for their children. There is one difference, I think, and that is that at the time my parents came over here, and even more recently in the immediate post WWII immigration, the Greeks that came here tended to be poor, uneducated, and barely literate in their own language. They were hard working to be sure, strongly committed to education and family, but they came over here to be mill workers, miners, hot-dog stand owners, etc. I mean. . .they were poor! Whereas the Iranian-Jewish community has come over here, if not necessarily with great wealth, at least with a level of education and affluence which is considerably greater. When Southern Europeans generally--Italians, Greeks, Eastern European Jews--came over, they were very poor. You know they came from these little shtetls, my father-in-law's family came from a little shtetl outside of Kiev and they were very poor. And his father was a tailor, however they had similar aspirations I think as the Iranian-Jewish community, especially for their kids. And it's not a surprise at least, I don't know what the current figures are but as recently as ten years ago, Greeks have the highest level of educational achievement in the country, as an ethnic group, but that isn't very different from the Iranian community, the Armenian community, the Korean community—lots of similar kinds of values, strong commitment to education, very ambitious for their children, very hardworking, and yet very proud of their heritage. Those are the kinds of values that sustain a community.
The Greeks - very proud of our heritage. We stayed very close to the mother country in many ways. Our churches--like the big orthodox

کیترینگ گلت کاشر **شادی**

SASON CATERING

CATERING

آبروی شما، آبروی ماست



اگر مهمانان خود را واقعاً دوست دارید فقط با کیترینگ گلت‌کاشر **شادی** از آنان پذیرائی نمایید.

اگر غذای لذیذ و دلچسب و سرویس خوب و به موقع می‌خواهید کیترینگ گلت کاشر **شادی** را انتخاب نمایید.

کیترینگ گلت کاشر **شادی** زیر نظر ربانوت ایرانی و امریکایی یا زیر نظر هر مقام مذهبی که شما معرفی نمایید از مهمانان شما پذیرائی می‌نماید.
کیترینگ گلت کاشر **شادی** مورد تأیید همگان

با یک تلفن، ما به شما آسایش خیال می‌دهیم

تلفن: (۳۱۰) ۶۵۹-۵۹۸۲ | **عضو ۸۰ ایرانیان** | **پیجر: (۳۱۰) ۵۸۸-۸۸۸۵**

فکس: (۳۱۰) ۳۶۰-۰۱۳۸



International Judea Foundation
P.O. Box 3074 • Beverly Hills, CA 90212